

ایران نام

مجله تحقیقات ایران شناسی

ویژه زنان ایران

با همکاری
شهلا حائری

مقاله‌ها:

آذر نفیسی
ژانت آفاری (پیرنظر)
مهناز افخمی
مهرانگیز کار
مهناز کوشا و نوید محسنی

تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی
گذار از میان صخره و گرداب
انقلاب مسالمت آمیز
امنیت قضائی زنان در ایران
میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی

گزیده:

شیرین عبادی
گذری و نظری
احمد کریمی حکاک
گیتی شامبیانی

قوانین ایران و حقوق مادر
نگاهی بر موفق‌ترین رمان ایرانی در دهه گذشته
بازتاب مسائل زنان در شبکه

نقد و بررسی کتاب

فرزانه میلانی
فرشته کوثر
تورج اتابکی
پوپک طاعتی

نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)
پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)
روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)
کتابشناسی زنان

یاد رفتگان
تقی مدرسی، ساتم آلف زاده

ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

گروه مشاوران:

گیتی آذرپی
احمد اشرف
غلامرضا افخمی
علی بنوعزیزی
سیمین بهبهانی
هاشم پسران
پیتر چلکوسکی
ریچارد ن. فرای

راجر م. سیوری
بازار صابری
احمد کریمی حکاک
فرهاد کاظمی
ژیلبر لازار
سیدحسین نصر
خلیق احمد نظامی
ویلیام ل. هنوی

دبیران دوره پانزدهم:

شاهرخ مسکوب
احمد اشرف
شهبلا حائری
صدرالدین المپی
دبیر نقد و بررسی کتاب:
سید ولی رضا نصر
مدیر:
هرمز حکمت

بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش درباره میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران. این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحده آمریکا است.

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران نامه» با ذکر مأخذ مجازست. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هر یک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.

نامه ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave., Suite 200

Bethesda, MD 20814, U.S.A.

تلفن: ۶۵۷-۱۹۹۰ (۳۰۱)

فکس: ۶۵۷-۱۹۸۳ (۳۰۱)

بهای اشتراك

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره) ۴۰ دلار، دانشجویی ۲۵ دلار، مؤسسات ۷۰ دلار

برای سایر کشورها هزینه پست به شرح زیر افزوده می شود:

با پست عادی ۶/۸۰ دلار

با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

تک شماره ۱۲ دلار

Iran Nameh

A Persian Journal of Iranian Studies
Published by the Foundation for Iranian Studies

Editorial Board (Vol. XV):

Shahrokh Meskoob
Ahmad Ashraf
Shahla Haeri
Sadroddin Elahi

Book Review Editor:

Seyyed Vali Reza Nasr

Managing Editor:

Hormoz Hekmat

Advisory Board:

Gholam Reza Afkhami	Ahmad Karimi-Hakkak
Ahmad Ashraf	Farhad Kazemi
Guitty Azarpay	Gilbert Lazard
Ali Banuazizi	S. H. Nasr
Simin Behbahani	Khaliq Ahmad Nizami
Peter J. Chelkowski	Hashem Pesaran
Richard N. Frye	Bazar Saber
William L. Hanaway Jr.	Roger M. Savory

The Foundation for Iranian Studies is a non-profit, non-political, educational and research center, dedicated to the study, promotion and dissemination of the cultural heritage of Iran.

The Foundation is classified as a Section (501) (C) (3) organization under the Internal Revenue Service Code.

The views expressed in the articles are those of the authors and do not necessarily reflect the views of the Journal.

All contributions and correspondence should be addressed to:

Editor, Iran Nameh
4343 Montgomery Ave., Suite 200
Bethesda, MD 20814, U.S.A.

Telephone: (301)657-1990

Iran Nameh is copyrighted 1996

by the Foundation for Iranian Studies
Requests for permission to reprint
more than short quotations
should be addressed to the Editor

Annual subscription rates (4 issues) are: \$40 for individuals, \$25 for students and \$70 for institutions

The price includes postage in the U.S. For foreign mailing add \$6.80 for surface mail. For airmail add \$12.00 for Canada, \$22.00 for Europe, and \$29.50 for Asia and Africa.

single issue: \$12

Iran Nameh

A Persian Journal of Iranian Studies

Special Issue on Iranian Women

Guest Editor: *Shahla Haeri*

Imagination as Subversion: Narrative and Civic Awareness

Azar Nafisi

Shifting Gender Roles in Twentieth Century Iran

Janet Afary

Evolutionary Politics and Revolutionary Change

Mahnaz Afkhami

Legal Safeguards for Iranian Women

Mehrangiz Kar

Women and Social Conditions in Iran

Mahnaz Kousha & Navid Mohseni

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری

شهلا حائری

- | | | |
|-----|------------------------|---|
| ۳۴۳ | | پیشگفتار |
| | | مقاله ها: |
| ۳۴۷ | آذر نفیسی | تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی |
| ۳۶۵ | ژانت آفاری (پیرنظر) | گذار از میان صخره و گرداب |
| ۳۸۹ | مهنز افخمی | انقلاب مسالمت آمیز |
| ۴۱۳ | مهرانگیز کار | امنیت قضایی زنان در ایران |
| ۴۲۳ | مهنز کوشا و نوید محسنی | میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی |
| | | گزیده |
| ۴۳۹ | شیرین عبادی | قوانین ایران و حقوق مادر |
| | | گذری و نظری |
| ۴۴۷ | احمد کریمی حکاک | نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته |
| ۴۷۱ | گیتی شامبیاتی | بازتاب مسائل زنان در شبکه |
| | | نقد و بررسی کتاب: |
| ۴۷۹ | فرزانه میلانی | نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک) |
| ۴۸۷ | فرشته کوثر | پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح) |
| ۴۹۹ | تورج اتابکی | روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی) |
| ۵۰۴ | | ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد) |
| ۵۰۵ | پوپک طاعتی | کتابشناسی زنان |
| ۵۱۳ | | یاد رفتگان (تقی مدرسی، ساتیم آغ زاده) |

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

آذر نفیسی*

تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی**

افسانه مشهور شهرزاد این گونه آغاز می شود: در زمان های قدیم دوبرادر بودند که هریک برکشوری حکومت می راندند. روزی، برادر کبوتر که شاه زمان نام داشت، به قصد دیدار شهریار، برادر مہتر راهی دیار او شد. در میانه راه دریافت که ره آورد سفر برای برادر را پشت سر برجا نهاده است. و از نیمه راه آهنگ بازگشت کرد. هنگامی که به قصر خود رسید، ملکه را دست در آغوش غلامی سیاه یافت. پس هر دو را بگشت و با دلی آزرده راه قصر برادر را در پیش گرفت. اما در آنجا نیز دو برادر ملکه شهریار را گرم عشقبازی با غلامی سیاه در مجلس عیش و نوشی که تنها غلامان در آن شرکت داشتند، غافلگیر کردند. از آن پس هردو شاه، سرخورده و دلتنگ، ملک خویش رها کردند و سر به بیابان گذاشتند.

روزی که برکناره دریای عمان می گذشتند، دیدند که دریا شکافته شد و ستونی دود از آن برخاست که به عفریتی بدل شد. عفریت صندوق آهنینی را گشود و وزن زیبایی که عفریت او را در شب عروسی اش ربوده بود، از آن به در آمد. دو برادر، وحشت زده کوشیدند تا بر بالای درختی پنهان شوند. اما هنگامی که

* استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه های تهران و علامه و استاد مدعو در مدرسه عالی مطالعات بین المللی دانشگاه جانز هاپکینز. آخرین کتاب آذر نفیسی با عنوان آن دنیای دیگر: تأملی در آثار ولادیمیر نابوکوف در سال ۱۳۷۳ از سوی انتشارات طرح در تهران منتشر شد.

** نازی عظیمیا این نوشته را از متن انگلیسی آن ترجمه کرده است.

برای دست یابی به راه حلی آسان به دست نمی دادند، اما باز شک نیست که لذت خواندن آنها به ما یاری کرد تا در برابر واقعیت به ظاهر تغییر ناپذیر و سرکوبگر، زندگی خودمان را باز بیافرینیم. قصه دختر دانای وزیرگویی آغازگاه مناسبی برای غور در قدرت ادبیات برای تغییر دادن واقعیت بود.

«سرگذشت شهرزاد، که حکایت چارچوب هزار و یکشب را تشکیل می دهد از درونمایه ای قدیم و همیشگی برخوردار است: این درونمایه که وقتی واقعیت همه درها را به روی ما می بندد، چه می توان کرد؟، وقتی زندگی خارج از اراده ما و تغییرناپذیر به نظر می آید، وقتی زندگی معمایی حل ناشدنی به نظر می رسد و تنها نیروی تخیل می تواند بیرون شدی ازظلمات حیرت بنمایاند، چه می توان کرد؟ از آنجا که خود را به این درونمایه بسیار نزدیک می یافتم، برآن شدم تا معنای واقعیت خود را به گونه چارچوبی برای غور در داستان شهرزاد به کار برم، رابطه ای که میان معضل من و معضل شهرزاد وجود دارد نیز شاید خود دلیل دیگری بر حساسیت من نسبت به این داستان بود. شهرزاد، همواره، در مقالات و سخنرانی های من در نقش های گوناگون سر بر می آورد و خودنمایی می کرد تا سرانجام برآن شدم از او بخواهم در نوشته کنونی ام نقش اصلی را برعهده گیرد.

آن سحرگاه مرگ آیت الله خمینی را خوب به یاد می آورم. همه اهل خانه در اتاق نشیمن گرد آمده و غرق در حالت یکه خوردگی و هراسی بودیم که معمولاً مرگ با خود می آورد: آن هم مرگی که معمولی نبود. دختر پنج ساله ام، که با دقت از پنجره به خیابان می نگریست، به ناگهان برگشت و فریاد زد: «مامان، مامان، امام نمرده. زن ها هنوز روسری به سر دارند» در این گفته او چیزی بود که هنوز با من مانده است، و هنوز، هرگاه درباره به اصطلاح وضعیت زنان در ایران، یا درباره وضعیت خودم در کشورم می اندیشم، به یاد می آید. چرا باید کسی فکر کند که کسی باید بمیرد تا زنان حجاب از سر بگیرند، چه چیز به این دو مورد: مرگ آیت الله خمینی و حجاب زنان، که مسلماً ابعاد و ارزشی یکسان ندارند، وزن و اعتباری مساوی می دهد؟ این سؤال نشان می دهد که مسائل سیاسی و اجتماعی ما تا چه اندازه به تلقی ما نسبت به فضاهای خصوصی و حقوق فردی وابسته است، و این حقوق تا چه اندازه با آنچه عموماً

جنسی آنان با زن جوان برعکس روش معمول در این موارد است. در اینجا مردان اند که از ترس جان به زنی تسلیم می شوند. برای آنکه به زخم آنان نمک تحقیر نیز پاشیده شود، زن آگاهشان می کند که آنان را نیز چون صدها مرد پیشتر، نه به دلیل جذابیت مقاومت ناپذیرشان، بلکه تنها به عنوان ابزار انتقام جویی انتخاب کرده است و به این ترتیب بهانه ای برای آنکه این واقعه را از مقوله فتح و پیروزی به شمار آورند، به دستشان نمی دهد. افشاگری های زن، دو برادر را به این نتیجه می رساند که هیچ مردی، حتی اگر دیو باشد، از مکر زنان در امان نیست.

شاهان، تنها نه از مشاهده سرنوشت دیو، بلکه هم چنین از طریق بازی کردن نقش غلامان سیاه و همسان شدن با کسانی که مورد تحقیر و تنفرشان هستند، به دشواری کار خویش پی می برند. شاید این سؤال، که از طنزی مقبول نیز خالی نیست پیش آید که از این دو کدام تحقیر آمیز تر است: اینکه به کسی که او را خوار و خفیف می شمارید خیانت کنید یا اینکه چنین کسی به شما خیانت کند؟ دوشاه، با تجربه هردو شق قضیه، بهانه کافی در دست دارند تا همه زنان را محکوم سازند. ماجرای دیو و زن جوان حرکت دورانی جهان دو برادر را کامل می کند. هنگامی که این جهان کاملاً وارون می شود، شاهان دیگر خود را چون گذشته به انجام امورشان قادر نمی یابند. اگرچه هریک شیوه زندگی بکلی مخالف با دیگری را در پیش می گیرد. یکی بکلی از دنیا دست می کشد و دامن انزوا می گیرد و دیگری به قاتلی زنجیره ای بدل می گردد. اما نتیجه عمل آنان یکسان است، دیگر نمی توانند زندگی شان را چون گذشته بگردانند. بیگانه و تنها اند. در این نقطه، زندگی دو شاه و سراسر آنچه در نظرشان بدیهی و عادی بوده است، به معمایی به ظاهر حل ناشدنی تبدیل می شود.

پیش از آنکه پیشتر برویم باید به یاد آوریم که در اینجا نه با داستانی تکامل یافته، بلکه با افسانه سر و کار داریم. و ساختار آن، کمال و سرشاری و ریزه کاری لازم برای جا دادن بسیاری پیچیدگی های درونی را فاقد است. در عوض تنها ستون فقراتی را که زندگی های نا استوار شخصیت ها بر آن متکی است، نشان می دهد. این ستون فقرات نشان دهنده جامعه ای سخت هرم وار و سلسله مراتبی است که شاه در رأس آن قرار دارد و هر شخصیت از طریق جایگاه خود در این هرم معین و مشخص می شود. در درون چنین ساختاری فضا برای ابراز وجود یا روابط درونی فردی نمی ماند. بنابراین بیشتر روابط در

جامعه مستولی است کمک می رسانند. از این رو، تنش ها و اختلافات سرکوب و حل نشده باقی می مانند. روابط استبدادی و خود کامه شاه را در عین حال هم بسیار قوی وهم سخت شکننده و آسیب پذیر می سازند. اختلاف ها و تنش های حل نشده سرانجام در هرم اجتماعی شکاف ایجاد می کنند. هنگامی که بخش زیرین هرم به لرزه درآمد، رأس آن به احتمال زیاد اول از همه فرو می ریزد. بنابراین، منبع قدرت شاه، خود علت اصلی سقوط او می شود.

اکنون جمع بندی کوتاهی از داستان تا اینجا به دست دهیم. شاه که خود را تنها از طریق نقش عمومی خود تعریف می کند از طریق امری خصوصی به نقشی برآب بدل می شود. او هنوز به اختلاف ها، به روابط درونی بین فضاها، خصوصی و عمومی امکان موجودیت نداده است. او راه ارتباط خلاق با دیگران را نمی داند و تنها زبانی که به کار می برد، زبان زور و قهر است. پس در این صورت شاه از این همه مشاهدات و تجربه های شخصی خود چه آموخته است، پاسخ این سؤال در بخش بعدی داستان یافت می شود، که در آن شاه و شهرزاد برای یکدیگر جانشین ناپذیر می شوند.

پیش از ورود شهرزاد به صحنه داستان، زنان بردو گونه اند. آنان که خیانت می کنند و گشته می شوند و آنان که گشته می شوند پیش از آنکه امکان خیانت بیابند. اگرچه زن ربوده به دست دیو داستان خود را می گوید و زنده می ماند، اما نقش او در واقع برای تأکید و تصریح بر ماهیت پلید زشتکاری دو ملکه است. باکره گان که برخلاف شهرزاد صدایی در داستان ندارند غالباً از چشم منتقدان دور مانده اند. اما سکوت آنان پرمعنی است. آنان هم بکارت و هم جان خود را تسلیم می کنند بی آنکه مقاومت یا اعتراضی نشان دهند. نه سؤالی می کنند، نه آگاهی دارند، نه قادرند بر شاه تأثیری بگذارند. تنها می توانند جسم خود را تسلیم کنند. آنان در واقع وجود ندارند زیرا هیچ تصویری از خود نمی دهند، درگمنامی می میرند و اثری از خود باقی نمی گذارند. آنان روی دیگر سکه "زنان شرور" یعنی ملکه ها و زن دیو هستند. هردو گروه، به خاموشی، حکومت شاه را با عمل کردن در محدوده شاه و قوانین خودسرانه او می پذیرند. اگر یکی از باکره ها خنجری با خود به بستر شاه می برد می توانستیم جسارت او را تحسین کنیم، اما چه شاه گشته می شد و یا نمی شد، نوع رابطه عوض نمی شد. او نیز چون شاه کوشیده بود تا به آسان ترین و سریع ترین راه ممکن حریف را از میان ببرد یعنی به شیوه نابود

احوال و اقوال آنان آگاه است. اما آنچه در اینجا اهمیت دارد. همان گونه که هم در انتخاب این صفات برای شهرزاد از سوی راوی داستان و هم در اعمال شخص شهرزاد خواهیم دید. نوع دانایی شهرزاد است.

چرا که دانایی تنها از طریق شیوه های اعمال و کاربرد آن مکشوف می شود. "پیش بین" در لغت هم به معنای کسی است که قدرت دیدن جلوتر از خود را دارد و هم به معنای دوراندیش و حازم به کار می رود. هرچند راوی داستان این کلمه را با توجه به ظرافت های معنایی آن در زبان فارسی به کار نبرده باشد، اما هردو کار برد در این داستان جا افتاده و مناسب است. و این نه از آن است که داستان جا برای تعبیرات مختلف بسیار دارد، بلکه از آن سبب است که معنای دوگانه این لغت دقیقاً با شخصیت و اعمال شهرزاد می برازد.

با دور اندیشی جلوتر از خود را دیدن، یک جنبه از دانایی شهرزاد است و توانایی او در دیدن گذشته و شناخت مردمانی که گذشته را ساخته اند، جنبه دیگر آن است درک گذشته و دیدن آینده به نیروهای جادویی تخیل نیاز دارد.

تخیل شهرزاد او را تا حدی به خطر افکندن جانش پیش می راند. می توان ادعا کرد که شهرزاد افسانه های خود را برای نجات جان خود می سراید. این ادعا در خود داستان به جاست. هم چنین به شخصیت شهرزاد به مثابه زن نگرشی مدرن دارد. در واقع، انگیزه استفاده از حکایات برای نجات خود یا دیگران از مرگ در سنت داستان گویی شرقی معمول و مرسوم است و در قصه های شهرزاد نیز بسیار رخ می دهد و یکی از عواملی است که آنها را به قصه چارچوب می پیوندد. اما قصد من آن است که به این انگیزه از زاویه ای متفاوت و ادبی تر بنگرم و به این منظور بحث خود را براساس عناصر داستانی خود قصه به کار رفته اند، قرار خواهم داد.

سه سال تمام شاه هر بامداد دختری را کُشته است. مردمان نومیدانه دختران خود را برداشته و از شهر گریخته اند. جز دختران وزیر هیچ باکره ای در شهر نمانده است. شاه به وزیر فرمان می دهد تا باکره مناسبی برای او بیابد. در داستان هیچ اشاره ای نیست که نشان دهد دختران وزیر که در میان زنان شهر ممتازترین موقعیت را دارند، درخطر آن باشند که به عنوان عروس شاه برگزیده شوند. هنگامی که وزیر از جست و جوی خود نومید می شود، نگران و بیمناک برجان خود به خانه می آید. شهرزاد که سبب اندوه پدر را در می یابد، به او اندرز می دهد که نگران نباشد و خاطر آسوده بدارد و از پدر می خواهد تا او را به عقد شاه درآورد: می خواهد بکوشد جان دختران مردم را از این ورطه بلا

تخیل و تخریب در داستان‌های علمی-تخیلی و رمان‌های علمی-تخیلی

تخیل و تخریب در داستان‌های علمی-تخیلی و رمان‌های علمی-تخیلی

همچون معنایی که باید حل شود. در واقع، بسیاری از بهترین داستان‌های هارد و یکتب برگرد معما یا معضلی شکل گرفته اند که حل آنها برای شخصیت‌ها به مسأله مرگ و زندگی تبدیل می‌شود. به نظر من علت اصلی که این قصه‌های قدیمی امروز هم می‌توانند در ما علاقه و هیجان برانگیزند، همین است، و نیز، این یکی از دلایلی است که شهرزاد را در چشم خواننده مدرن چنین امروزی نشان می‌دهد. اما این کیفیت چگونه قرن‌ها پس از آنکه به صورت بخش فنا ناپذیری از واقعیت شهرزاد درآمد، او را به ما پیوند می‌زند؟

در پایان قرن بیستم، و پس از این همه داستان‌ها که گفته اند و خواننده ایم، از خود می‌پرسم که شهرزاد چه نوع دیگری از ذهنیت و چه نوع دیگری از شیوه داستان نویسی را به یاد من می‌آورد. و شگفتا که او مرا به یاد نوع شخصیتی می‌اندازد که در داستان‌سرایی شرقی بدیلی ندارد: شخصیت کارآگاه. شهرزاد مرا به یاد همتای مونت و جاودانی شرلاک همز می‌اندازد. آنچه این دو شخصیت به ظاهر بسیار ناهمانند را که به دو زمانه و دو قلمرو و دو جنس متفاوت تعلق دارند به هم مربوط می‌کند، ذهنیت آن دو است.

شرلاک موفق می‌شود زیرا به جنایت به گونه معما می‌نگرد، بافاصله عاطفی، با تخیل، با تفکر منظم با آن روبرو می‌شود و مسئله غامض و معنایی را از محیط آن جدا می‌کند و به دنیای شخصی خود می‌برد. ذهنیت او، در اساس، ذهنیت هنرمند است. بارها خود را به گونه هنرمند معرفی می‌کند و ترفندهای حرفه خود را شگردهای هنری می‌خواند و یا با واژگان رمان‌نویس از آنها یاد می‌کند. که این امر البته از سوی خالق آن، کونان دوویل، به صورتی ناآگاهانه انجام نگرفته است. کونان دوویل به کارآگاه خود به گونه نوعی هنرمند می‌نگریست و حتی برای او شجره نامه ای هنری ساخته بود. (مثلاً در *مترجم یونانی شرلاک همز* می‌گوید که مادر بزرگش خواهر "ورنه" بوده است و: «وقتی که هنر در خون انسان باشد، می‌تواند به عجیب‌ترین شکل‌ها درآید.»

نکته مشترک شرلاک و شهرزاد آن است که هر دو به این معنی هنرمندند: هر دو با واقعیت از طریق تخیل روبرو می‌شوند، کار خود را به خاطر نفس آن

تازه برای اندیشیدن و حس کردن و عمل کردن دیگر نمی توانیم مانند گذشته عمل کنیم. از طریق آنها جان هایمان از بند رها می شوند، دل هایمان به نور درون روشن و برافروخته می شوند و تخیلمان ما را آزاد می سازد. شهرزاد با قصه هایش تنها جان خود را نمی خرد. اوشاه را هم تغییر می دهد، به او دیدگاه متفاوتی از خودش و از واقعیت عرضه می کند، او را به اعتماد، به امید و به زندگی بر می گرداند و بدین سان خود و او را آزاد می سازد.

نکته جالب این که آنچه در شرلاک "نبوغ" وصف شده، در شهرزاد "مکر" خوانده می شود. انتساب "مکر" به نبوغ شهرزاد از وجود جامعه ای استبدادی حکایت می کند که موجودیت آن وابسته به حفظ هرم قدرت است و برای این کار باید قوی ترین نیروهای سرنگون ساز خود را خوار و خفیف سازد. هم چنین هنگامی که به یاد آوریم چگونه زنی «ضعیف»، با زیرکی و فراستی که در ردّ شرکت در بازی سلطانی مستبد از خود نشان می دهد، کارستانی می کند که زورمندترین مردان حتی خواب آن را از راه توسل به زور نمی بینند، درهای امکاناتی تازه را به روی خود گشاده می بینیم.

اکنون وقت آن است تا به سراغ شاه برویم که شب همه شب به قصه ها گوش می دهد و در تار و پود آنها گرفتارتر می شود و در عین حال منتظر بامداد است تا طبق معمول کار خود را انجام دهد. گویی از تغییراتی که در او رخ می دهد بی خبر است.

روزها، شاه تنها یک قلمرو می شناسد، قلمروی زشت و خام دست زور و قهر را. او به نیروهای مختلفی که در جهان خصوصی اش وجود دارد آگاهی ندارد. نمی داند چگونه شب های خصوصی اش را به روزهای عمومی اش مربوط کند. نسبت به زنانش هیچ گونه کنجکاوی ندارد. در مقام کسی که در همه موارد آخرین حرف را می زند، جستجوگر نیست، مردم را به گونه افراد نمی بیند، حرفه اش را نمی شنود. اما داستان های شهرزاد به او می آموزند که به جای کلی بینی و تصمیم بخشی، جهان را به گونه مجموعه ای از افراد متفاوت، از زنانی که خیانت می کنند، زنانی که وفا دارند و زنانی که به آنها خیانت می شود، بنگرد. کنجکاو و شوق او به دانستن آنچه بعد رخ می دهد او را و می دارد تا قضاوت سریع و حکم بی فکرانه ای را که در زندگی واقعی کرده است، به تعویق اندازد. پیش از شنیدن داستان ها، کنجکاو و تخیلی نبود. خود مدارانه بود و توسط دید محدود او بسته و مسدود بود. داستان ها

که شهرزاد از طریق شفا یافتن شاه پاداش می بیند. هردو، هنگامی که خود را از هدف های تنگ و شخصی خود جدا می کنند، به نتیجه می رسند.

اکنون به پایان داستان نزدیک می شویم. بنا به سنت داستان های شهرزاد وقت آن است که به جست و جوی پند و پیام اخلاقی داستان برآئیم. پس بار دیگر داستان را، و این بار در پرتو پیام آن، مرور کنیم: موقعیت شهریار در جامعه، اعمال او را محدود می کند. او در مقام شاه فرمان روای مطلق سرزمین است. این امر او را بر مرگ و زندگی خصوصی و بیرونی زیردستانش حاکم می گرداند. شاه در مقام دستگاه حاکم نیازی به شناسایی و تفاوت گذاری میان زیردستانش ندارد. در روابط خود ناگزیر از پذیرش و رویارویی با نسبیّت و ابهام نیست. با این همه، نکته طنز آمیز و جالب آنست که این احساسات خصوصی شاه است که او را به سوی عمل بسیار عمومی و بیرونی کشتن همه زنانی که وارد رابطه خصوصی با او می شوند، هدایت می کند.

هم چنین، به نظر می رسد که نقش عمومی شهریار به عنوان سلطان مطلق العنان، حکومت او را در حوزه خصوصی زندگی اش تضمین خواهد کرد، و به نظر می رسد که زندگی خصوصی او بسیار کم اهمیت تر از زندگی عمومی اوست. اما چنین نیست. برعکس، از بی وفایی یک زن تعادل شاه برهم می خورد و خرد زنی دیگر از نو به او تعادل می بخشد. سرانجام اینکه، معضل او بر اثر تهدیدی از بیرون و از سوی دشمنی سیاسی به وجود نیامده است. بلکه از درون دیوارهای به ظاهر امن کاخ او سرچشمه گرفته است. وابستگی متقابل فضاهای خصوصی و عمومی در داستان به گونه استعاره ای از معضل ترین و دشوارترین روابط در هر جامعه یعنی رابطه بین زن و مرد، رابطه بین اربابان قدرت و زیردستان آنها در می آید.

این خط فکری ما را به آغاز این نوشته و به سوالی باز می رساند که من و دانشجویانم طرح کردیم: هنگامی که واقعیت چون دامن به نظر می رسد، هنگامی که جامعه هیچ فضای عمومی و خصوصی را ارائه نمی کند که افراد بتوانند در آن آزادانه زندگی خود را به دست گرفته و به آن شکل دهند، چه باید کرد؟ یک پاسخ را می توان از شهرزاد شنید: تحقق بسیاری از حقوق ما در واقعیت، به آفریدن آن حقوق توسط خود ما، به آفریدن فضاهای آزاد در تخیلمان و به شجاعت ما در مبارزه برای کسب این حقوق و فضاها بستگی دارد. و این کار آسانی نیست. آسان تر آن است که مسئولیت ها را رها کنیم و به قربانی بدل شویم، خودمان را از دایره عمل و در نتیجه ملامت شنوی بیرون قرار دهیم و به

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری

شهلا حائری

۳۴۳		پیشگفتار
		مقاله ها:
۳۴۷	آذر نفیسی	تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی
۳۶۵	ژانت آفاری (پیرنظر)	گذار از میان صخره و گرداب
۳۸۹	مهناز افخمی	انقلاب مسالمت آمیز
۴۱۳	مهرانگیز کار	امنیت قضایی زنان در ایران
۴۲۳	مهناز کوشا و نوید محسنی	میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی
		گزیده
۴۳۹	شیرین عبادی	قوانین ایران و حقوق مادر
		گذری و نظری
۴۴۷	احمد کریمی حکاک	نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته
۴۷۱	گیتی شامبیاتی	بازتاب مسائل زنان در شبکه
		نقد و بررسی کتاب:
۴۷۹	فرزانه میلانی	نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)
۴۸۷	فرشته کوثر	پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)
۴۹۹	تورج اتابکی	روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)
۵۰۴		ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)
۵۰۵	پوپک طاعتی	کتابشناسی زنان
۵۱۳		یاد رفتگان (تقی مدرسی، ساتم آغ زاده)

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی**

افسانه مشهور شهزاد این گونه آغاز می شود: در زمان های قدیم دو برادر بودند که هریک برکشوری حکومت می راندند. روزی، برادر کبوتر که شاه زمان نام داشت، به قصد دیدار شهزیار، برادر مہتر راهی دیار او شد. در میانه راه دریافت که ره آورد سفر برای برادر را پشت سر برجا نهاده است. و از نیمه راه آهنگ بازگشت کرد. هنگامی که به قصر خود رسید، ملکه را دست در آغوش غلامی سیاه یافت. پس هر دو را بگشت و با دلی آزرده راه قصر برادر را در پیش گرفت. اما در آنجا نیز دو برادر ملکه شهزیار را گرم عشقبازی با غلامی سیاه در مجلس عیش و نوشی که تنها غلامان در آن شرکت داشتند، غافلگیر کردند. از آن پس هردو شاه، سرخورده و دلتنگ، ملک خویش رها کردند و سر به بیابان گذاشتند.

روزی که برکناره دریای عمان می گذشتند، دیدند که دریا شکافته شد و ستونی دود از آن برخاست که به عفریتی بدل شد. عفریت صندوق آهنینی را گشود و وزن زیبایی که عفریت او را در شب عروسی اش ربوده بود، از آن به در آمد. دو برادر، وحشت زده کوشیدند تا بر بالای درختی پنهان شوند. اما هنگامی که

* استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه های تهران و علامه و استاد مدعو در مدرسه عالی مطالعات بین المللی دانشگاه جانز هاپکینز. آخرین کتاب آذر نفیسی با عنوان آن دنیای دیگر: تأملی در آثار ولادیمیر نابوکوف در سال ۱۳۷۳ از سوی انتشارات طرح در تهران منتشر شد.

** نازی عظیمیا این نوشته را از متن انگلیسی آن ترجمه کرده است.

برای دست یابی به راه حلی آسان به دست نمی دادند، اما باز شک نیست که لذت خواندن آنها به ما یاری کرد تا در برابر واقعیت به ظاهر تغییر ناپذیر و سرکوبگر، زندگی خودمان را باز بیافرینیم. قصه دختر دانای وزیرگویی آغازگاه مناسبی برای غور در قدرت ادبیات برای تغییر دادن واقعیت بود.

«سرگذشت شهرزاد، که حکایت چارچوب هزار و یکشب را تشکیل می دهد از درونمایه ای قدیم و همیشگی برخوردار است: این درونمایه که وقتی واقعیت همه درها را به روی ما می بندد، چه می توان کرد؟، وقتی زندگی خارج از اراده ما و تغییرناپذیر به نظر می آید، وقتی زندگی معمایی حل ناشدنی به نظر می رسد و تنها نیروی تخیل می تواند بیرون شدی ازظلمات حیرت بنمایاند، چه می توان کرد؟ از آنجا که خود را به این درونمایه بسیار نزدیک می یافتم، برآن شدم تا معنای واقعیت خود را به گونه چارچوبی برای غور در داستان شهرزاد به کار برم، رابطه ای که میان معضل من و معضل شهرزاد وجود دارد نیز شاید خود دلیل دیگری بر حساسیت من نسبت به این داستان بود. شهرزاد، همواره، در مقالات و سخنرانی های من در نقش های گوناگون سر بر می آورد و خودنمایی می کرد تا سرانجام برآن شدم از او بخواهم در نوشته کنونی ام نقش اصلی را برعهده گیرد.

آن سحرگاه مرگ آیت الله خمینی را خوب به یاد می آورم. همه اهل خانه در اتاق نشیمن گرد آمده و غرق در حالت یکه خوردگی و هراسی بودیم که معمولاً مرگ با خود می آورد: آن هم مرگی که معمولی نبود. دختر پنج ساله ام، که با دقت از پنجره به خیابان می نگریست، به ناگهان برگشت و فریاد زد: «مامان، مامان، امام نمرده. زن ها هنوز روسری به سر دارند» در این گفته او چیزی بود که هنوز با من مانده است، و هنوز، هرگاه درباره به اصطلاح وضعیت زنان در ایران، یا درباره وضعیت خودم درکشورم می اندیشم، به یاد می آید. چرا باید کسی فکر کند که کسی باید بمیرد تا زنان حجاب از سر بگیرند، چه چیز به این دو مورد: مرگ آیت الله خمینی و حجاب زنان، که مسلماً ابعاد و ارزشی یکسان ندارند، وزن و اعتباری مساوی می دهد؟ این سؤال نشان می دهد که مسائل سیاسی و اجتماعی ما تا چه اندازه به تلقی ما نسبت به فضاهای خصوصی و حقوق فردی وابسته است، و این حقوق تا چه اندازه با آنچه عموماً "مساله زن" نامیده می شود، ارتباط مستقیم دارد.

این خاطره، همواره برایم خاطره دیگری را که به ظاهر نامربوط به نظر

سخن می گفتند و عمل می کردند. تنها مواضع سیاسی شان متفاوت بود. من برای آن که معضل خود را حل کنم بایست بدان به گونه ای متفاوت نظر می کردم، بایست سوالاتم را در قالبی متفاوت طرح می کردم، بایست از درون واقعیتی که چنان محکم و خشک تعریف و تعیین شده بود، پا بیرون می نهادم. دریافتم که این بفرنج، هراندازه که با زندگی روزمره ام رابطه مستقیم داشته باشد، باز نمی تواند از طریق این زندگی پاسخی درخور بیاید. واقعیت تنها هنگامی به تجربه در می آید و قابل تحلیل می شود که در تغییر باشد، و تغییر نمی کند بی آنکه در آینه تخیل باز آفریده شود، اینجاست که شهرزاد پا به میدان می گذارد.

گفته می شود که مهم ترین داستان هزار و یک شب همان داستان چارچوب آن است و این گفته دور از حقیقت نیست. با آنکه نسبت به داستان هایی که شهرزاد می سراید، حکایتی ساده می نماید و از چنان قدرت خیالپردازی بهره مند نیست، اما در واقع جاودانه ترین آنهاست. همچون همه قصه های خوب قدرت آن دارد که خوانندگان را با کشفی سحرآسا درباره زندگی خودشان به حیرت اندازد. شنوندگان نیز مانند خوانندگان داستان می توانند با مربوط کردن آن به جنبه ای مهم از تجربه های زندگی خود آن را گسترش دهند و از نو تعبیر کنند. خارق العاده تر از آن است که ربطی با واقعیت در آن بتوان یافت، اما به سبب همین ناواقعی بودن، به سبب اینکه به راستی بافتگی و ساختگی است، می تواند تجربه های ما را به راه هایی نامنتظر به نمایش درآورد و بر آنها نور بیفکند.

قالب داستان بیرونی، علی رغم سادگی اش، دارای ساختاری یکدست است که از طریق تکرار ایجاد می شود. کار برد ماهرانه تنوع در عین تکرار، پویایی شخصیت ها و اعمال را در داستان می آفریند. امیدوارم بتوانم نشان دهم که چگونه استفاده از تکرار، فضاهایی می آفریند که به خوانندگان امکان می دهد تا داستان را بنا بر تجربه خود تعبیر و ترجمه کنند. شاید بخشی از هیجان انگیزی داستان شهرزاد به سبب آن است که هنگامی که داستان مهین بانوی قصه ها در یادمان طنین می افکند، از طریق پیوندهای آن با زندگی خودمان، خود را همسر و هم دوش او می یابیم.

ریتم درونی داستان از طریق یک سلسله وقایع مختلف که همه یک عمل-یعنی خیانت-را تکرار می کنند، حفظ می شود. خیانت، بفرنج و غامض همه شخصیت های داستان است. اعمال افراد از طریق شیوه رویارویی شان با این امر و واکنشی که نسبت به آن نشان می دهد، تعیین می شوند. بخش اول

جنسی آنان با زن جوان برعکس روش معمول در این موارد است. در اینجا مردان اند که از ترس جان به زنی تسلیم می شوند. برای آنکه به زخم آنان نمک تحقیر نیز پاشیده شود، زن آگاهشان می کند که آنان را نیز چون صدها مرد پیشتر، نه به دلیل جذابیت مقاومت ناپذیرشان، بلکه تنها به عنوان ابزار انتقام جویی انتخاب کرده است و به این ترتیب بهانه ای برای آنکه این واقعه را از مقوله فتح و پیروزی به شمار آورند، به دستشان نمی دهد. افشاگری های زن، دو برادر را به این نتیجه می رساند که هیچ مردی، حتی اگر دیو باشد، از مکر زنان در امان نیست.

شاهان، تنها نه از مشاهده سرنوشت دیو، بلکه هم چنین از طریق بازی کردن نقش غلامان سیاه و همسان شدن با کسانی که مورد تحقیر و تنفرشان هستند، به دشواری کار خویش پی می برند. شاید این سوال، که از طنزی مقبول نیز خالی نیست پیش آید که از این دو کدام تحقیر آمیز تر است: اینکه به کسی که او را خوار و خفیف می شمارید خیانت کنید یا اینکه چنین کسی به شما خیانت کند؟ دوشاه، با تجربه هردو شق قضیه، بهانه کافی در دست دارند تا همه زنان را محکوم سازند. ماجرای دیو و زن جوان حرکت دورانی جهان دو برادر را کامل می کند. هنگامی که این جهان کاملاً وارون می شود، شاهان دیگر خود را چون گذشته به انجام امورشان قادر نمی یابند. اگرچه هریک شیوه زندگی بکلی مخالف با دیگری را در پیش می گیرد. یکی بکلی از دنیا دست می کشد و دامن انزوا می گیرد و دیگری به قاتلی زنجیره ای بدل می گردد. اما نتیجه عمل آنان یکسان است، دیگر نمی توانند زندگی شان را چون گذشته بگردانند. بیگانه و تنها اند. در این نقطه، زندگی دو شاه و سراسر آنچه در نظرشان بدیهی و عادی بوده است، به معمایی به ظاهر حل ناشدنی تبدیل می شود.

پیش از آنکه پیشتر برویم باید به یاد آوریم که در اینجا نه با داستانی تکامل یافته، بلکه با افسانه سر و کار داریم. و ساختار آن، کمال و سرشاری و ریزه کاری لازم برای جا دادن بسیاری پیچیدگی های درونی را فاقد است. در عوض تنها ستون فقراتی را که زندگی های نا استوار شخصیت ها بر آن متکی است، نشان می دهد. این ستون فقرات نشان دهنده جامعه ای سخت هرم وار و سلسله مراتبی است که شاه در رأس آن قرار دارد و هر شخصیت از طریق جایگاه خود در این هرم معین و مشخص می شود. در درون چنین ساختاری فضا برای ابراز وجود یا روابط درونی فردی نمی ماند. بنابراین بیشتر روابط در

جامعه مستولی است کمک می‌رساند. از این رو، تنش‌ها و اختلافات سرکوب و حل نشده باقی می‌مانند. روابط استبدادی و خود کامه شاه را در عین حال هم بسیار قوی و هم سخت‌شکننده و آسیب‌پذیر می‌سازند. اختلاف‌ها و تنش‌های حل نشده سرانجام در هرم اجتماعی شکاف ایجاد می‌کنند. هنگامی که بخش زیرین هرم به لرزه درآمد، رأس آن به احتمال زیاد اول از همه فرو می‌ریزد. بنابراین، منبع قدرت شاه، خود علت اصلی سقوط او می‌شود.

اکنون جمع‌بندی کوتاهی از داستان تا اینجا به دست دهیم. شاه که خود را تنها از طریق نقش عمومی خود تعریف می‌کند از طریق امری خصوصی به نقشی برآب بدل می‌شود. او هنوز به اختلاف‌ها، به روابط درونی بین فضاهای خصوصی و عمومی امکان موجودیت نداده است. او راه ارتباط خلاق با دیگران را نمی‌داند و تنها زبانی که به کار می‌برد، زبان زور و قهر است. پس در این صورت شاه از این همه مشاهدات و تجربه‌های شخصی خود چه آموخته است، پاسخ این سؤال در بخش بعدی داستان یافت می‌شود، که در آن شاه و شهرزاد برای یکدیگر جانشین ناپذیر می‌شوند.

* * *

پیش از ورود شهرزاد به صحنه داستان، زنان بردو گونه‌اند. آنان که خیانت می‌کنند و گشته می‌شوند و آنان که گشته می‌شوند پیش از آنکه امکان خیانت بیابند. اگرچه زن ربوده به دست دیو داستان خود را می‌گوید و زنده می‌ماند، اما نقش او در واقع برای تأکید و تصریح بر ماهیت پلید زشتکاری دو ملکه است. باکره‌گان که برخلاف شهرزاد صدایی در داستان ندارند غالباً از چشم منتقدان دور مانده‌اند. اما سکوت آنان پرمعنی است. آنان هم بکارت و هم جان خود را تسلیم می‌کنند بی‌آنکه مقاومت یا اعتراضی نشان دهند. نه سؤالی می‌کنند، نه آگاهی دارند، نه قادرند بر شاه تأثیری بگذارند. تنها می‌توانند جسم خود را تسلیم کنند. آنان در واقع وجود ندارند زیرا هیچ تصویری از خود نمی‌دهند، درگمنانی می‌میرند و اثری از خود باقی نمی‌گذارند. آنان روی دیگر سکه "زنان شرور" یعنی ملکه‌ها و زن دیو هستند. هردو گروه، به خاموشی، حکومت شاه را با عمل کردن در محدوده شاه و قوانین خودسرانه او می‌پذیرند. اگر یکی از باکره‌ها خنجری با خود به بستر شاه می‌برد می‌توانستیم جسارت او را تحسین کنیم، اما چه شاه گشته می‌شد و یا نمی‌شد، نوع رابطه عوض نمی‌شد. او نیز چون شاه کوشیده بود تا به آسان‌ترین و سریع‌ترین راه ممکن حریف را از میان ببرد یعنی به شیوه نابود

احوال و اقوال آنان آگاه است. اما آنچه در اینجا اهمیت دارد. همان گونه که هم در انتخاب این صفات برای شهرزاد از سوی راوی داستان و هم در اعمال شخص شهرزاد خواهیم دید. نوع دانایی شهرزاد است.

چرا که دانایی تنها از طریق شیوه های اعمال و کاربرد آن مکشوف می شود. "پیش بین" در لغت هم به معنای کسی است که قدرت دیدن جلوتر از خود را دارد و هم به معنای دوراندیش و حازم به کار می رود. هرچند راوی داستان این کلمه را با توجه به ظرافت های معنایی آن در زبان فارسی به کار نبرده باشد، اما هردو کار برد در این داستان جا افتاده و مناسب است. و این نه از آن است که داستان جا برای تعبیرات مختلف بسیار دارد، بلکه از آن سبب است که معنای دوگانه این لغت دقیقاً با شخصیت و اعمال شهرزاد می برآزد.

با دور اندیشی جلوتر از خود را دیدن، یک جنبه از دانایی شهرزاد است و توانایی او در دیدن گذشته و شناخت مردمانی که گذشته را ساخته اند، جنبه دیگر آن است درک گذشته و دیدن آینده به نیروهای جادویی تخیل نیاز دارد.

تخیل شهرزاد او را تا حد به خطر افکندن جانش پیش می راند. می توان ادعا کرد که شهرزاد افسانه های خود را برای نجات جان خود می سراید. این ادعا در خود داستان به جاست. هم چنین به شخصیت شهرزاد به مثابه زن نگرشی مدرن دارد. در واقع، انگیزه استفاده از حکایات برای نجات خود یا دیگران از مرگ در سنت داستان گویی شرقی معمول و مرسوم است و در قصه های شهرزاد نیز بسیار رخ می دهد و یکی از عواملی است که آنها را به قصه چارچوب می پیوندد. اما قصد من آن است که به این انگیزه از زاویه ای متفاوت و ادبی تر بنگرم و به این منظور بحث خود را براساس عناصر داستانی خود قصه به کار رفته اند، قرار خواهم داد.

سه سال تمام شاه هر بامداد دختری را کشته است. مردمان نومیدانه دختران خود را برداشته و از شهر گریخته اند. جز دختران وزیر هیچ باکره ای در شهر نمانده است. شاه به وزیر فرمان می دهد تا باکره مناسبی برای او بیابد. در داستان هیچ اشاره ای نیست که نشان دهد دختران وزیر که در میان زنان شهر ممتازترین موقعیت را دارند، درخطر آن باشند که به عنوان عروس شاه برگزیده شوند. هنگامی که وزیر از جست و جوی خود نومید می شود، نگران و بیمناک برجان خود به خانه می آید. شهرزاد که سبب اندوه پدر را در می یابد، به او اندرز می دهد که نگران نباشد و خاطر آسوده بدارد و از پدر می خواهد تا او را به عقد شاه درآورد: می خواهد بکوشد جان دختران مردم را از این ورطه بلا

قصه هایش تنها جان خود را نمی خورد. او شاه را هم تغییر می دهد، به او

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری

شهلا حائری

۳۴۳		پیشگفتار
		مقاله ها:
۳۴۷	آذر نفیسی	تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی
۳۶۵	زانت آفاری (پیرنظر)	گذار از میان صخره و گرداب
۳۸۹	مهناز افخمی	انقلاب مسالمت آمیز
۴۱۳	مهرانگیز کار	امنیت قضایی زنان در ایران
۴۲۳	مهناز کوشا و نوید محسنی	میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی
		گزیده
۴۳۹	شیرین عبادی	قوانین ایران و حقوق مادر
		گذری و نظری
۴۴۷	احمد کریمی حکاک	نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته
۴۷۱	گیتی شامبیاتی	بازتاب مسائل زنان در شبکه
		نقد و بررسی کتاب:
۴۷۹	فرزانه میلانی	نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)
۴۸۷	فرشته کوثر	پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)
۴۹۹	توج اتابکی	روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)
۵۰۴		ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)
۵۰۵	پوپک طاعتی	کتابشناسی زنان
۵۱۳		یاد رفتگان (تقی مدرّسی، ساتم آغ زاده)

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

Ebn 'Ayyas-Economy V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی**

افسانه مشهور شهرزاد این گونه آغاز می شود: در زمان های قدیم دوبرادر بودند که هریک برکشوری حکومت می راندند. روزی، برادر کبوتر که شاه زمان نام داشت، به قصد دیدار شهریار، برادر مهتر راهی دیار او شد. در میانه راه دریافت که ره آورد سفر برای برادر را پشت سر برجا نهاده است. و از نیمه راه آهنگ بازگشت کرد. هنگامی که به قصر خود رسید، ملکه را دست در آغوش غلامی سیاه یافت. پس هر دو را بگشت و با دلی آزرده راه قصر برادر را در پیش گرفت. اما در آنجا نیز دو برادر ملکه شهریار را گرم عشقبازی با غلامی سیاه در مجلس عیش و نوشی که تنها غلامان در آن شرکت داشتند، غافلگیر کردند. از آن پس هردو شاه، سرخورده و دلتنگ، مُلک خویش رها کردند و سر به بیابان گذاشتند.

روزی که برکناره دریای عمان می گذشتند، دیدند که دریا شکافته شد و ستونی دود از آن برخاست که به عفریتی بدل شد. عفریت صندوق آهنینی را گشود و وزن زیبایی که عفریت او را در شب عروسی اش ربوده بود، از آن به درآمد. دوبرادر، وحشت زده کوشیدند تا بر بالای درختی پنهان شوند. اما هنگامی که

* استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه های تهران و علاقه و استاد مدعو در مدرسه عالی مطالعات بین المللی دانشگاه جانز هاپکینز. آخرین کتاب آذر نفیسی با عنوان آن دنیای دیگر: تأملی در آثار ولادیمیر نابوکوف در سال ۱۳۷۳ از سوی انتشارات طرح در تهران منتشر شد.

** نازی عظیما این نوشته را از متن انگلیسی آن ترجمه کرده است.

عفریت سر بردامان زن نهاده و خفته بود، چشم زن جوان به دو برادر افتاد. پس، سرعفریت را از دامان خود برداشت و دو برادر را واداشت تا علی رغم خطر دیده شدن و هلاک از درخت به زیر آیند و با او عشقبازی کنند. سپس از هریک از آنان انگشتی گرفت و آن را به مجموعه ۵۷۰ انگشتی که از قربانیان قبلی خود گرد آورده بود افزود و گفت که به این گونه از عفریت انتقام می کشد.

واقعه چنان تأثیر تکان دهنده ای بر دو برادر نهاد که شاه زمان ترک دنیا گفت و جانب عزلت و اعتکاف پیش گرفت و شهریار، ملکه و غلام سیاه و دیگر غلامان را به کشت و از آن پس تا سه سال هر شب دختری باکره را به نکاح خود درآورد و بامداد سر از تن او جدا ساخت. چیزی نگذشت که در سراسر ملک باکره ای نماند: همه یا کشته شده یا از شهر گریخته بودند. سرانجام شهرزاد دختر دانا و خردمند وزیر داوطلب عروسی با شهریار شد. شهرزاد در شب عروسی از شهریار رخصت خواست تا برای خواهر کوچکتر خود، دنیا، داستان بسرائد. شهریار که خود مجذوب داستان شده بود، به شهرزاد امان داد که تا پایان داستان خود زنده بماند. شهرزاد با زیرکی و فراست شهریار را با سلسله داستان های خود، به دنبال کشاند تا سرانجام پس از هزار و یک شب، که سه فرزند پسر از شهریار به دنیا آورده بود، شهریار از کشتارها چشم پوشید و شهرزاد را ملکه محبوب خود ساخت. بنا بر بعضی روایات، شاه زمان نیز با دنیا، پیوند ازدواج بست. آشکار است که از آن پس همگی آنان تا پایان عمر به خوبی و خوشی زندگی کردند.

من نیز، چون بسیاری دیگر از همسالان و هم وطنانم، به یاد نمی آورم که نخستین بار این داستان را چه زمانی شنیده ام. گویی از آن داستان هایی است که انسان با آن به دنیا می آید. اما خوب به یاد دارم که آخرین بار آن را کی خواندم. برای درس ادبیات بود و کلاسی که شش تن از بهترین و با هوش ترین دانشجویان دخترم در آن شرکت داشتند. پیش از آنکه به خواندن بعضی از رمان های محبوبم چون *غرور و تعصب* و *ارتکاب جرم با قصد قبلی* که در آنها زنان نقش های اصلی را بر عهده دارند، پردازم، شهرزاد را برای بحث درباره رابطه بین افسانه و واقعیت برگزیدم. پیش از آنکه خواندن متون اصلی درس را آغاز کنیم، سوالاتی را که در ذهن خود داشتیم، تنظیم کردیم. سوالاتی چون: آثار تخیلی چگونه می توانند ما را در این وضعیت فروماندگی و بی پناهی کنونی که به عنوان "زن" به آن دچاریم، یاری دهند؟ بی شک این آثار به ما دستورالعملی

برای دست یابی به راه حلی آسان به دست نمی دادند، اما باز شک نیست که لذت خواندن آنها به ما یاری کرد تا در برابر واقعیت به ظاهر تغییر ناپذیر و سرکوبگر، زندگی خودمان را باز بیافرینیم. قصه دختر دانای وزیرگویی آغازگاه مناسبی برای غور در قدرت ادبیات برای تغییر دادن واقعیت بود. «سرگذشت شهرزاد، که حکایت چارچوب هزار و یکشب را تشکیل می دهد از درونمایه ای قدیم و همیشگی برخوردار است: این درونمایه که وقتی واقعیت همه درها را به روی ما می بندد، چه می توان کرد؟، وقتی زندگی خارج از اراده ما و تغییرناپذیر به نظر می آید، وقتی زندگی معمایی حل ناشدنی به نظر می رسد و تنها نیروی تخیل می تواند بیرون شدی ازظلمات حیرت بنمایاند، چه می توان کرد؟ از آنجا که خود را به این درونمایه بسیار نزدیک می یافتم، برآن شدم تا معنای واقعیت خود را به گونه چارچوبی برای غور در داستان شهرزاد به کار برم، رابطه ای که میان معضل من و معضل شهرزاد وجود دارد نیز شاید خود دلیل دیگری بر حساسیت من نسبت به این داستان بود. شهرزاد، همواره، در مقالات و سخنرانی های من در نقش های گوناگون سر برمی آورد و خودنمایی می کرد تا سرانجام برآن شدم از او بخواهم در نوشته کنونی ام نقش اصلی را برعهده گیرد.

آن سحرگاه مرگ آیت الله خمینی را خوب به یاد می آورم. همه اهل خانه در اتاق نشیمن گرد آمده و غرق در حالت یکه خوردگی و هراسی بودیم که معمولاً مرگ با خود می آورد: آن هم مرگی که معمولی نبود. دختر پنج ساله ام، که با دقت از پنجره به خیابان می نگریست، به ناگهان برگشت و فریاد زد: «مامان، مامان، امام نمرده. زن ها هنوز روسری به سر دارند» در این گفته او چیزی بود که هنوز با من مانده است، و هنوز، هرگاه درباره به اصطلاح وضعیت زنان در ایران، یا درباره وضعیت خودم درکشورم می اندیشم، به یاد می آید. چرا باید کسی فکر کند که کسی باید بمیرد تا زنان حجاب از سر بگیرند، چه چیز به این دو مورد: مرگ آیت الله خمینی و حجاب زنان، که مسلماً ابعاد و ارزشی یکسان ندارند، وزن و اعتباری مساوی می دهد؟ این سؤال نشان می دهد که مسائل سیاسی و اجتماعی ما تا چه اندازه به تلقی ما نسبت به فضاهای خصوصی و حقوق فردی وابسته است، و این حقوق تا چه اندازه با آنچه عموماً "مساله زن" نامیده می شود، ارتباط مستقیم دارد.

این خاطره، همواره برایم خاطره دیگری را، که به ظاهر نامربوط به نظر

می‌رسد. تداعی می‌کند. خاطره ای که به اوائل انقلاب و به زمانی که تازه کار تدریس در دانشگاه تهران را آغاز کرده بودم، باز می‌گردد. در آن زمان دانشگاه بر اثر منازعات گروه های سیاسی رقیب تکه تکه شده بود، آنچه به پیشیزی نمی خریدند کار ادبی آکادمیک بود و ادبیات تنها وسیله ای برای دست یابی به هدف های "والا تر" سیاسی شمرده می شد. اهمیت نسبی هدف ها و مسائل، موضوع بحث ها بود. به یاد دارم بانوی تاریخ شناس چپ گرای مشهوری را که در سخنرانی خود اعلام کرد که در راه رسیدن به آزادی حاضر است حجاب برسر کند. و نیز عکسی را که در روزنامه جمهوری اسلامی چاپ شده بود به یاد می آورم که در آن گروهی از زنان متعلق به یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی، از سر تا پا در حجاب فرو رفته و پرچمی را که بر آن داس و چکش نقش بسته بود، بالا برده بودند. این زنان نیز، چون آن بانوی مورخ، مسأله "جزئی" حجاب را فدای آرمان های مهم تر و والا تر کرده بودند.

مرگ آیت الله خمینی، مسأله ای بود که اگرچه بر زندگی من تأثیری قاطع نهاد و جهت آن را به شدت تغییر داد، اما به راستی مسأله من نبود. من ناگزیر شدم که آن را مسأله خود کنم زیرا کسانی که مرگ وی به راستی مسأله شان بود - یعنی سیاستمداران و نظریه پردازان شان - به مجادله درباره حق ما نسبت به اشغال فضاهای خصوصی و تخیلی که از طریق خواندن آثار بزرگ ادبیات و از طریق جدی گرفتن تجربه های خودمان به مثابه زن به وجود می آید سرگرم بودند. می توانستم دریابم که چرا در چشم کسانی که خواستار دست یابی به قدرت مطلق بودند، درخواست چنین فضاهای تخیلی، در شمار جدی ترین خطرها به شمار می آمد. پذیرش چنین درخواستی به منزله پذیرش این گمان خطرناک بود که واقعیت می تواند به گونه ای دیگر نیز نگریسته و زیسته شود و وضعیت کنونی لزوماً همیشگی نیست. در حالی که در سرزمین ما، واقعیت، به جای آنکه به تأمل و اندیشه و غور و الهام واگذار شود، بنا بردستورها و احکام کسانی خلق می شد و شکل می گرفت که قدرت را به منظور تعیین تکلیف برای دیگران می خواستند.

پس، بفرنج زندگی من این بود: در شرایط اختناق چگونه باید عمل کرد؟ چگونه باید زن بود؟ محقق بود؟ خواننده آثار هنری بود؟ از سوی مخالفان رژیم جوابی برای این سوالات وجود نداشت. موضع مخالفان ماهیتاً با صاحبان قدرت تفاوتی نداشت. در نظر هردو گروه، حقوق فردی و فضاهای خصوصی در مقایسه با مسائل سیاسی "والا تر" و "گسترده تر" جزئی می نمود. هردو گروه در یک قالب

سخن می‌گفتند و عمل می‌کردند. تنها مواضع سیاسی شان متفاوت بود. من برای آن‌که معضل خود را حل کنم بایست بدان به گونه‌ای متفاوت نظر می‌کردم، بایست سوالاتم را در قالبی متفاوت طرح می‌کردم، بایست از درون واقعیتی که چنان محکم و خشک تعریف و تعیین شده بود، پا بیرون می‌نهادم. دریافتم که این بفرنج، هراندازه که با زندگی روزمره ام رابطه مستقیم داشته باشد، باز نمی‌تواند از طریق این زندگی پاسخی درخور بیاید. واقعیت تنها هنگامی به تجربه درمی‌آید و قابل تحلیل می‌شود که در تغییر باشد، و تغییر نمی‌کند بی‌آنکه در آینه تخیل باز آفریده شود، اینجاست که شهرزاد پا به میدان می‌گذارد.

گفته می‌شود که مهم‌ترین داستان هزار و یک شب همان داستان چارچوب آن است و این گفته دور از حقیقت نیست. با آنکه نسبت به داستان‌هایی که شهرزاد می‌سراید، حکایتی ساده می‌نماید و از چنان قدرت خیالپردازی بهره‌مند نیست، اما در واقع جاودانه‌ترین آنهاست. همچون همه قصه‌های خوب قدرت آن دارد که خوانندگان را با کشفی سحرآسا درباره زندگی خودشان به حیرت اندازد. شنوندگان نیز مانند خوانندگان داستان می‌توانند با مربوط کردن آن به جنبه‌ای مهم از تجربه‌های زندگی خود آن‌را گسترش دهند و از نو تعبیر کنند. خارق‌العاده‌تر از آن است که ربطی با واقعیت در آن بتوان یافت، اما به سبب همین ناواقعی بودن، به سبب اینکه به راستی بافتگی و ساختگی است، می‌تواند تجربه‌های ما را به راه‌هایی نامنتظر به نمایش درآورد و بر آنها نور بیفکند.

قالب داستان بیرونی، علی‌رغم سادگی اش، دارای ساختاری یکدست است که از طریق تکرار ایجاد می‌شود. کار برد ماهرانه تنوع در عین تکرار، پویایی شخصیت‌ها و اعمال را در داستان می‌آفریند. امیدوارم بتوانم نشان دهم که چگونه استفاده از تکرار، فضاهایی می‌آفریند که به خوانندگان امکان می‌دهد تا داستان را بنا بر تجربه خود تعبیر و ترجمه کنند. شاید بخشی از هیجان انگیزی داستان شهرزاد به سبب آن است که هنگامی که داستان مهین بانوی قصه‌ها در یادمان طنین می‌افکند، از طریق پیوندهای آن با زندگی خودمان، خود را همسر و هم‌دوش او می‌یابیم.

ریتم درونی داستان از طریق یک سلسله وقایع مختلف که همه یک عمل-یعنی خیانت-را تکرار می‌کنند، حفظ می‌شود. خیانت، بفرنج و غامض همه شخصیت‌های داستان است. اعمال افراد از طریق شیوه رویارویی شان با این امر و واکنشی که نسبت به آن نشان می‌دهد، تعیین می‌شوند. بخش اول

داستان، که من آن را، داستان شاه می خوانم - (در برابر بخش دوم، که قصه شهرزاد است) اساساً حول محور چگونگی واکنش و برخورد شاهان در قبال این بغرنج است. با پیشرفت داستان، یکی از برادران، شاه زمان، رفته رفته در برادر دیگر حل می شود تا زمانی که دیگر از صحنه داستان غایب می گردد. همین امر در مورد همه زنان اصلی داستان صادق است. آنان نیز از صحنه محو می شوند، تا سرانجام تنها شهرزاد برجا می ماند.

قصه شاه به سه کشف نسبتاً یکسان تقسیم می شود: آگاهی شاه زمان از خیانت همسرش، پی بردن شهریار به خیانت همسر خود، و سرانجام آگاهی دو برادر از خیانت زن ربوده شده به عفريت يا ديوي که او را ربوده است. یک عمل واحد در قبال سه شخصیت مختلف تکرار می شود، اما در هر داستان، عمل خیانت در ابعاد بزرگتری نموده می شود: ملکه شاه زمان با غلامی سیاه به شوهرش خیانت می کند، ملکه شهریار به شوهرش با غلامی سیاه و در مجلس عیش و نوش خیانت می کند، که کنایه از آن است که غلامان بسیاری به همسر شاه دست یافته اند، و زن عفريت پانصد و هفتاد بار به او خیانت کرده است. واکنش هریک از دو برادر نسبت به کشف خیانت به دیگران بسیار خاص و قابل توجه است: شاه زمان هنگامی که رنج بزرگتر برادرش را می بیند، آرام می یابد و هردو برادر هنگامی که تقدیر شوم تر دیو را می بینند، به سرنوشت خود تن می دهند. یعنی که دو پادشاه از طریق مشاهده روایت اغراق شده ای از آنچه بر سر خودشان آمده به وضع خود پی می برند. عمل دیدن و مشاهده کردن دیگری از فاصله، به خودشناسی، به نتیجه گیری های خاصی درمورد خویشتن منجر می شود که به نوبه خود به اقدامی دیگر، می انجامد. صحنه های خیانت به صحنه های نمایشی می مانند که برای تماشاگرانی خاص بازی می شود؛ تماشاگرانی که به تماشای زندگی خود نشسته اند. درجای دیگر نشان خواهیم داد که چگونه این فاصله گیری برای داستان چارچوب و نیز برای نقشی که شهرزاد باید برعهده گیرد اساسی است.

اما این پایان داستان نیست. نه تنها به هردو شاه خیانت شده، بلکه هردو به بدترین نحو ممکن تحقیر شده اند: به آنان نه از سوی کسانی هم شأن ایشان، بلکه از سوی زیردستان شان، دو غلام سیاه، خیانت شده است. و بعد، خود آن‌ها وادار می شوند به دیو - که در اینجا برجای غلامان سیاه نشسته است - خیانت کنند. شاهان اکنون باید خود را با خیانت کنندگان به خود سر به سر احساس کنند. اما انتقام کامشان را نه شیرین، که تلخ آگین می کند. رابطه

جنسی آنان با زن جوان برعکس روش معمول در این موارد است. در اینجا مردان اند که از ترس جان به زنی تسلیم می شوند. برای آنکه به زخم آنان نمک تحقیر نیز پاشیده شود، زن آگاهشان می کند که آنان را نیز چون صدها مرد پیشتر، نه به دلیل جذابیت مقاومت ناپذیرشان، بلکه تنها به عنوان ابزار انتقام جویی انتخاب کرده است و به این ترتیب بهانه ای برای آنکه این واقعه را از مقوله فتح و پیروزی به شمار آورند، به دستشان نمی دهد. افشاگری های زن، دو برادر را به این نتیجه می رساند که هیچ مردی، حتی اگر دیو باشد، از مکر زنان در امان نیست.

شاهان، تنها نه از مشاهده سرنوشت دیو، بلکه هم چنین از طریق بازی کردن نقش غلامان سیاه و همسان شدن با کسانی که مورد تحقیر و تنفرشان هستند، به دشواری کار خویش پی می برند. شاید این سوال، که از طنزی مقبول نیز خالی نیست پیش آید که از این دو کدام تحقیر آمیز تر است: اینکه به کسی که او را خوار و خفیف می شمارید خیانت کنید یا اینکه چنین کسی به شما خیانت کند؟ دوشاه، با تجربه هردو شق قضیه، بهانه کافی در دست دارند تا همه زنان را محکوم سازند. ماجرای دیو و زن جوان حرکت دورانی جهان دو برادر را کامل می کند. هنگامی که این جهان کاملاً وارون می شود، شاهان دیگر خود را چون گذشته به انجام آموزشان قادر نمی یابند. اگرچه هریک شیوه زندگی بکلی مخالف با دیگری را در پیش می گیرد. یکی بکلی از دنیا دست می کشد و دامن انزوا می گیرد و دیگری به قاتلی زنجیره ای بدل می گردد. اما نتیجه عمل آنان یکسان است، دیگر نمی توانند زندگی شان را چون گذشته بگردانند. بیگانه و تنها اند. در این نقطه، زندگی دو شاه و سراسر آنچه در نظرشان بدیهی و عادی بوده است، به معمایی به ظاهر حل ناشدنی تبدیل می شود.

پیش از آنکه پیشتر برویم باید به یاد آوریم که در اینجا نه با داستانی تکامل یافته، بلکه با افسانه سر و کار داریم. و ساختار آن، کمال و سرشاری و ریزه کاری لازم برای جا دادن بسیاری پیچیدگی های درونی را فاقد است. در عوض تنها ستون فقراتی را که زندگی های نا استوار شخصیت ها بر آن متکی است، نشان می دهد. این ستون فقرات نشان دهنده جامعه ای سخت هرم وار و سلسله مراتبی است که شاه در رأس آن قرار دارد و هر شخصیت از طریق جایگاه خود در این هرم معین و مشخص می شود. در درون چنین ساختاری فضا برای ابراز وجود یا روابط درونی فردی نمی ماند. بنابراین بیشتر روابط در

افسانه قطبی شده اند که در یک سوی آن شاه و در سوی دیگر زیردستان قرار دارند و شاه بر زندگی خصوصی و عمومی آنان قدرت مطلق دارد و در صورت لزوم اراده خود را از راههای خشونت آمیز اعمال می کند. در چنین چارچوب قطبی شده ای اختلافات رفع نمی شوند، بلکه تنها حذف و نابود می گردند.

در چنین جهانی زندگی خصوصی شهروندان وابسته و تابع زندگی عمومی آنان است. در جهان پشت دیوارها زندگانی ای گشوده می شود که از همان روش ها و قوانین زندگی عمومی تبعیت می کند. به موازات استفاده از نیروی خشونت در بیرون، در درون نیز رابطه میان ارباب مذکور و قربانیان مؤنث براساس قدرت فیزیکی محض قرار دارد. وصلت آنها با بکارت زدایی از عروس باکره آغاز می شود که عملی خشونت بار و نوعی فتح است. خیانت کردن زن به مرد تنها در حوزه جنسی معنا می یابد و به مثابه نافرمانی شمرده می شود که کیفر آن مرگ است. هر سه چهره مذکر داستان که هر سه نماینده قدرت می باشند، در رابطه با زنان خود برای رسیدن به هدف از زور استفاده می کنند. دیو سعی در به دست آوردن دل زن و ابراز عشق به او نمی کند، بلکه او را می رباید و در صندوقی آهنین زندانی می کند. قضاوت دو شاه درباره بی وفایی دو ملکه نیازی به دادخواهی و دادگاه ندارد. اعمال آنان به اندازه کافی برای رأی دادن به محکومیت شان روشن است.

در هر سیستم فکری استبدادی، استفاده آزادانه از کلام بسیار خطرناک است. قلمرو کلمات، جهان تعبیر، ابهام و تردید است. در داستان، شاه هیچ گونه معما یا سؤالی را بر نمی تابد. قربانیان باکره خاموش اند. هیچ کس با شاه از در بحث و نکوهش در نمی آید. امکان وجود معضل بی درنگ بر مطلق بودن قدرت شاه رنگ تردید می زند. آنان که از قدرت او سر می پیچند باید نابود شوند. علاوه بر آن، کسانی که ظرفیت بالقوه نافرمانی در آنان است. یعنی باکره گان. نیز باید نابود شوند. آنچه دوشاه در نمی یابند، اما ما خوانندگان خوشبختانه به آن پی می بریم، آن است که آنان خود زمانی که در برابر قدرت فیزیکی قوی تر تهدید می شوند، ناگزیر از در اطاعت درمی آیند. هنگامی که زن جوان آنان را با تهدید به مرگ وا می دارد که با او همخوابگی کنند، آن جرأت و شجاعت شایسته نام و مقام خود را از دست می دهند. آنان نیز به دست زور و قهر از پا در می آیند.

یک نکته مهم دیگر نیز هست که باید یادآوری شود. ساختار هرمی و قطبی جامعه و روابط درونی آن، استفاده از قهر را آسان می کند و به قدرتی که بر

جامعه مستولی است کمک می رسانند. از این رو، تنش ها و اختلافات سرکوب و حل نشده باقی می مانند. روابط استبدادی و خود کامه شاه را در عین حال هم بسیار قوی و هم سخت شکننده و آسیب پذیر می سازند. اختلاف ها و تنش های حل نشده سرانجام در هرم اجتماعی شکاف ایجاد می کنند. هنگامی که بخش زیرین هرم به لرزه درآمد، رأس آن به احتمال زیاد اول از همه فرو می ریزد. بنابراین، منبع قدرت شاه، خود علت اصلی سقوط او می شود.

اکنون جمع بندی کوتاهی از داستان تا اینجا به دست دهیم. شاه که خود را تنها از طریق نقش عمومی خود تعریف می کند از طریق امری خصوصی به نقشی برآب بدل می شود. او هنوز به اختلاف ها، به روابط درونی بین فضاها، خصوصی و عمومی امکان موجودیت نداده است. او راه ارتباط خلاق با دیگران را نمی داند و تنها زبانی که به کار می برد، زبان زور و قهر است. پس در این صورت شاه از این همه مشاهدات و تجربه های شخصی خود چه آموخته است، پاسخ این سؤال در بخش بعدی داستان یافت می شود، که در آن شاه و شهرزاد برای یکدیگر جانشین ناپذیر می شوند.

پیش از ورود شهرزاد به صحنه داستان، زنان بردو گونه اند. آنان که خیانت می کنند و کشته می شوند و آنان که کشته می شوند پیش از آنکه امکان خیانت بیابند. اگرچه زن ربوده به دست دیو داستان خود را می گوید و زنده می ماند، اما نقش او در واقع برای تاکید و تصریح بر ماهیت پلید زشتکاری دو ملکه است. باکره گان که برخلاف شهرزاد صدایی در داستان ندارند غالباً از چشم منتقدان دور مانده اند. اما سکوت آنان پرمعنی است. آنان هم بکارت و هم جان خود را تسلیم می کنند بی آنکه مقاومت یا اعتراضی نشان دهند. نه سوالی می کنند، نه آگاهی دارند، نه قادرند بر شاه تأثیری بگذارند. تنها می توانند جسم خود را تسلیم کنند. آنان در واقع وجود ندارند زیرا هیچ تصویری از خود نمی دهند، درگمنامی می میرند و اثری از خود باقی نمی گذارند. آنان روی دیگر سکه "زنان شرور" یعنی ملکه ها و زن دیو هستند. هردو گروه، به خاموشی، حکومت شاه را با عمل کردن در محدوده شاه و قوانین خودسرانه او می پذیرند. اگر یکی از باکره ها خنجری با خود به بستر شاه می بُرد می توانستیم جسارت او را تحسین کنیم، اما چه شاه کشته می شد و یا نمی شد، نوع رابطه عوض نمی شد. او نیز چون شاه کوشیده بود تا به آسان ترین و سریع ترین راه ممکن حریف را از میان ببرد یعنی به شیوه نابود

کردن رو می آورد که هم قاتل و هم قربانی، هر دو را تحقیر و خوار می کند. انسان برای تغییر دادن رابطه ای که بر او تحمیل شده، می بایست ذهنیتی را تغییر دهد که خشونت را به گونه راه حل اختلافات موجه می شمارد.

از داستان آنان چنین برمی آید که در برابر نیروی مطلق جز اطاعت محض و هویت خویش را از دست نهادن و یا تقلب و دروغگویی راه دیگری وجود ندارد. به نظر می رسد که دو ملکه از آن روی باید تنبیه شوند که با بی وفایی خود نیروی مردانگی دو برادر را به عنوان مرد، و نیز قدرت مطلق آنان را در مقام شاه زیر سؤال برده و به خطر انداخته اند. اِثا زائل کردن بکارت از باکره گان آنچه را همسر شاه از او گرفته بود، به او باز پس نمی دهد. نه شاه و نه آنان از سرنوشت فجیع خود چیزی نمی آموزند. برای تغییر دادن وضعیت راکد باید از آن فاصله گرفت. باید آن را به شیوه ای متفاوت با آنچه آفریده اند، نگریست. باید آن را با تأمل و تخیل نگریست تا امکانات پنهان در واقعیت لایزال را پیدا و پدیدار کرد. بی وفایی زنان قدرت مطلق شاه را از او نمی گیرد، بلکه تعادل او را بر هم می زند. زن اسیر دیو چشمان شاه را به خطاهای خود باز نمی کند و شاه با کشتن عروسانش نگریستن را نمی آموزد. این زنان به مثابه قربانی مسئولیتی در تلاش برای تغییر دادن اوضاع برعهده نمی گیرند. یا دروغ می گویند، یا اطاعت می کنند و تسلیم می شوند. تنها شهزاد است که می تواند با خونسردی وضعیت خود را تماشا کند و از آن فراتر برود.

شهزاد نیز چون شاه فرصت دارد تا از طریق نگریستن به کسان دیگری که در وضعیت او قرار دارند، درخود بنگرد. اما او، برخلاف شاه که هرگز از سرنوشت مردان دیگر چیزی نمی آموزد، قادر است تا از سرنوشت زنان دیگر عبرت بگیرد. این امر او را نه تنها از شاه، که از همه شخصیت های دیگر داستان متفاوت می سازد. درست از همین روست که او تنها زنی است که نه از راه منصب و مقامی که در هرم اجتماعی و جنسی دارد، بلکه از طریق ویژگی های شخصی اش توصیف و شناسانده می شود. دوشاه دانا و شجاع توصیف شده اند. اما نه دانش آنان در لحظات بحرانی عمرشان و در حل معضلات زندگی شان کمکی به آنان می کند و نه کشتن بامدادی باکره ای بی پناه و بی مدد، حتی بنا به معیارهای آن روزگار، نیازی به شجاعت دارد. تنها شهزاد است که متفاوت است.

اما تفاوت شهزاد در کجاست " او در داستان دانا" و " پیش بین" توصیف می شود. او شاعران و ادیبان و سخنوران و شاهان پیشین را می شناسد و بر

احوال و اقوال آنان آگاه است. اما آنچه در اینجا اهمیت دارد. همان گونه که هم در انتخاب این صفات برای شهرزاد از سوی راوی داستان و هم در اعمال شخص شهرزاد خواهیم دید. نوع دانایی شهرزاد است.

چرا که دانایی تنها از طریق شیوه های اعمال و کاربرد آن مکشوف می شود. "پیش بین" در لغت هم به معنای کسی است که قدرت دیدن جلوتر از خود را دارد و هم به معنای دوراندیش و حازم به کار می رود. هرچند راوی داستان این کلمه را با توجه به ظرافت های معنایی آن در زبان فارسی به کار نبرده باشد، اما هردو کار برد در این داستان جا افتاده و مناسب است. و این نه از آن است که داستان جا برای تعبیرات مختلف بسیار دارد، بلکه از آن سبب است که معنای دوگانه این لغت دقیقاً با شخصیت و اعمال شهرزاد می برآزد.

با دور اندیشی جلوتر از خود را دیدن، یک جنبه از دانایی شهرزاد است و توانایی او در دیدن گذشته و شناخت مردمانی که گذشته را ساخته اند، جنبه دیگر آن است درک گذشته و دیدن آینده به نیروهای جادویی تخیل نیاز دارد.

تخیل شهرزاد او را تا حد به خطر افکندن جانش پیش می راند. می توان ادعا کرد که شهرزاد افسانه های خود را برای نجات جان خود می سراید. این ادعا در خود داستان به جاست. هم چنین به شخصیت شهرزاد به مثابه زن نگرشی مدرن دارد. در واقع، انگیزه استفاده از حکایات برای نجات خود یا دیگران از مرگ در سنت داستان گویی شرقی معمول و مرسوم است و در قصه های شهرزاد نیز بسیار رخ می دهد و یکی از عواملی است که آنها را به قصه چارچوب می پیوندد. اما قصد من آن است که به این انگیزه از زاویه ای متفاوت و ادبی تر بنگرم و به این منظور بحث خود را براساس عناصر داستانی خود قصه به کار رفته اند، قرار خواهم داد.

سه سال تمام شاه هر بامداد دختری را کشته است. مردمان نومیدانه دختران خود را برداشته و از شهر گریخته اند. جز دختران وزیر هیچ باکره ای در شهر نمانده است. شاه به وزیر فرمان می دهد تا باکره مناسبی برای او بیابد. در داستان هیچ اشاره ای نیست که نشان دهد دختران وزیر که در میان زنان شهر ممتازترین موقعیت را دارند، درخطر آن باشند که به عنوان عروس شاه برگزیده شوند. هنگامی که وزیر از جست و جوی خود نومید می شود، نگران و بیمناک برجان خود به خانه می آید. شهرزاد که سبب اندوه پدر را در می یابد، به او اندرز می دهد که نگران نباشد و خاطر آسوده بدارد و از پدر می خواهد تا او را به عقد شاه درآورد: می خواهد بکوشد جان دختران مردم را از این ورطه بلا

نجات دهد.

پدر شهرزاد برای منصرف کردن او از این تصمیم خطرناک داستانی نقل می کند و بیمناک است که آنچه بر سر همسر دهقان در داستان آمده بر شهرزاد نیز روی دهد.

داستان وزیر در باره دهقان ثروتمندی است که زبان حیوانات را می داند. این رازی است که اگر آشکار شود دهقان جان خود را از دست خواهد داد. روزی همسر دهقان از سرکنجکاوای برآن می شود تا از راز دهقان آگاه شود. به این منظور قهر و اخم پیشه می کند و از حرف زدن با دهقان خودداری می کند. حتی گفتن اینکه آشکار شدن راز به قیمت جان دهقان پایان خواهد گرفت نیز در او اثر نمی کند. سر انجام دهقان برآن می شود که راز خود را فاش کند و بمیرد. زمانی که مرگ خود را تدارک می بیند به گفت و گوی سگ و خروس خود گوش می دهد. خروس لاف از آن می زند که می تواند از پس اداره پنجاه زن خود برآید حال آنکه ارباب او بلد نیست که با کتک زدن تنها زنش عقل را به سر او بیاورد. دهقان پند خروس خردمند را به گوش می گیرد و زنش را به باد کتک می گیرد تا آنکه زن قسم می خورد که دیگر هرگز قصد دانستن راز شوهر را نکند.

معمولاً در پایان این گونه حکایات، شنونده پند اخلاقی مستقر در داستان را می گیرد و بنا بر آن رفتار می کند. نتیجه اخلاقی وزیر از این حکایت آن است که زنانی که در کار مردان دخالت کنند بد می بینند. اما شهرزاد شنونده ای معمولی نیست. همان گونه که بعداً نیز داستان گویی معمولی نخواهد بود. او از این داستان نتیجه ای مخالف آنچه پدر می خواست به او بیاموزد، می گیرد. زن بدبخت و احمق دهقان نمایشی کاریکاتوروار از همه زنانی است که در داستان چارچوب آمده اند. زن دهقان نیز چون دو ملکه از شوهر خود نافرمانی می کند، و مانند باکره گان بی پناه تنها از طریق قهر بدنی کنترل پذیر است. شهرزاد، به همان گونه که از واقعیت می آموزد، در افسانه نیز آنچه را که از چشم دیگران پوشیده است، می خواند و می بیند. در می یابد که برای رسیدن به مقصود، نباید چون دیگران باشد. به خصوص نباید مانند زن دهقان یا باکره گان قربانی باشد. برای نجات حکومت شاه، باید جان خود را به خطر اندازد، اما نباید آن را تسلیم کند.

شهرزاد واقعیت خود را، نه چون شاه از طریق قهر بدنی، بلکه از راه تخیل و تأمل تحقق می بخشد. شجاعت او در به خطر افکندن جان خود تنها جنبه

جسمانی و مادی ندارد، از بُعدی معنوی و روحی نیز برخوردار است. آنچه او را از دیگر شخصیت های داستان متفاوت می سازد، شیوه رویارویی او با معضلی است که زندگی عده زیادی به آن بستگی دارد. دانش تخیلی شهرزاد به او قدرت می بخشد تا با این معضل به شیوه ای سخت نامعمول روبرو شود. همچون معمایی که باید حل شود. در واقع، بسیاری از بهترین داستان های هزار و یکشب برگرد معما یا معضلی شکل گرفته اند که حل آنها برای شخصیت ها به مسأله مرگ و زندگی تبدیل می شود. به نظر من علت اصلی که این قصه های قدیمی امروز هم می توانند در ما علاقه و هیجان برانگیزند، همین است، و نیز، این یکی از دلایلی است که شهرزاد را در چشم خواننده مدرن چنین امری نشان می دهد. اما این کیفیت چگونه قرن ها پس از آنکه به صورت بخش فنا ناپذیری از واقعیت شهرزاد درآمد، او را به ما پیوند می زند؟

در پایان قرن بیستم، و پس از این همه داستان ها که گفته اند و خوانده ایم، از خود می پرسیم که شهرزاد چه نوع دیگری از ذهنیت و چه نوع دیگری از شیوه داستان نویسی را به یاد من می آورد. و شگفتا که او مرا به یاد نوع شخصیتی می اندازد که در داستانسرایی شرقی بدیلی ندارد: شخصیت کارآگاه. شهرزاد مرا به یاد همتای موث و جاودانی شرلاک همز می اندازد. آنچه این دو شخصیت به ظاهر بسیار ناهمانند را که به دو زمانه و دو قلمرو و دو جنس متفاوت تعلق دارند به هم مربوط می کند، ذهنیت آن دو است.

شرلاک موفق می شود زیرا به جنایت به گونه معما می نگرد، بافاصله عاطفی، با تخیل، با تفکر منظم با آن روبرو می شود و مسئله غامض و معمایی را از محیط آن جدا می کند و به دنیای شخصی خود می برد. ذهنیت او، در اساس، ذهنیت هنرمند است. بارها خود را به گونه هنرمند معرفی می کند و ترفندهای حرفه خود را شگردهای هنری می خواند و یا با واژگان رمان نویس از آنها یاد می کند. که این امر البته از سوی خالق آن، کونان دوایل، به صورتی نا آگاهانه انجام نگرفته است. کونان دوایل به کارآگاه خود به گونه نوعی هنرمند می نگریست و حتی برای او شجره نامه ای هنری ساخته بود. (مثلاً در مترجم یونانی شرلاک همز می گوید که مادر بزرگش خواهر "ورنه" بوده است و: «وقتی که هنر در خون انسان باشد، می تواند به عجیب ترین شکل ها درآید.»

نکته مشترک شرلاک و شهرزاد آن است که هر دو به این معنی هنرمندند: هر دو با واقعیت از طریق تخیل روبرو می شوند، کار خود را به خاطر نفس آن

انجام می دهند، بلند پروازند، بسیار بلندپروازتر از آن که تنها سر خود را به سلامت به دربرند یا شهرت و ثروت گرد آورند. پیام آنان این است که تنها راه تسلط برهرج و مرج و پریشانی که ما را فرا گرفته است، تنها راه رهایی از رنج و درد و خشونت است که از کنترل ما بیرون است، آفرینش امکانات دیگر از طریق فاصله گیری و تخیل و از طریق فراتر رفتن از محدودیت های موجود و به ظاهر غلبه ناپذیر است. شهرزاد و شرلاک آنجا که دیگران شکست می خورند، پیروز می شوند چرا که آنان هنرمندانی هستند که هنر را به خاطر هنر به کار می برند. در توضیح و توجیه بیشتر این همسانی میان شرلاک و شهرزاد لازم است بار دیگر به یک جنبه کلیدی در قصه گویی شهرزاد اشاره کنم. چرا که آنچه را من نیروی تخیل شهرزاد می نامم معمولاً "مکر" شهرزاد نامیده اند. از یک سو می توان استدلال کرد که ضعیفان، برای بقای خویش راهی جز دست زدن به مکر و خدعه ندارند و از آنجا که با زنان همواره به گونه جنس "ضعیف تر" رفتار شده، مکر و حيله به طبیعت ثانوی آنان تبدیل شده است. از سوی دیگر نیز می توان استدلال کرد که زنان طبیعتاً گمراه و گناه آلودند و بنابراین برحسب دیدگاه ها یا پیشداوری های هرکس می توان از شهرزاد در به کار بردن خدعه و مکر دفاع کرد یا او را محکوم ساخت.

چه در داستان و چه در واقعیت، معمولاً معمولی ترین آدم ها برای پیشبرد هدف های خود به حيله و مکر دست می یازند. اما هنرمندی شهرزاد در آن است که به مفاهیم قدیمی معانی و امکانات نو می بخشد. در داستان های او بسیاری از زنان و مردان برای دفاع از خود یا نجات خود به حيله دست می زنند. اما استفاده آنان از مکر و حيله به گونه ای است که جادوگران در داستان های پریان عصا یا جادویی خود را به کار می برند. مکر و حيله واقعیت را، و شاید آنچه را عموماً حقیقت می خوانیم، وارون و کژ و مژ می سازد. اما نوع مکر که شهرزاد با موفقیت به کار می برد از نوع هنر یک رمان نویس خوب است. او فریب را تنها نه به منظور آفریدن توهم واقعیت، بلکه برای به دست دادن حقیقتی پنهانی، بصیرتی پنهانی به کار می برد. این درون بینی ها به ما کمک می کند تا معماها و معضلات خود را در زندگی واقعی حل و فصل کنیم. واقعیت موهوم، در آثار داستانی راه حل مستقیمی برای معماهای ما به دست نمی دهد. اما درون بینی هایی که از آنها به دست می آوریم ما را قادر می سازند تا تلقی هایمان را تغییر دهیم و به زندگی با نگاهی تازه و دیگرگونه بنگریم. در نهایت، در برابر این چشم اندازها و امکانات

تازه برای اندیشیدن و حس کردن و عمل کردن دیگر نمی توانیم مانند گذشته عمل کنیم. از طریق آنها جان هایمان از بند رها می شوند، دلهایمان به نور درون روشن و برافروخته می شوند و تخیلمان ما را آزاد می سازد. شهرزاد با قصه هایش تنها جان خود را نمی خرد. اوشاه را هم تغییر می دهد، به او دیدگاه متفاوتی از خودش و از واقعیت عرضه می کند، او را به اعتماد، به امید و به زندگی بر می گرداند و بدین سان خود و او را آزاد می سازد.

نکته جالب این که آنچه در شرلاک "نبوغ" وصف شده، در شهرزاد "مکر" خوانده می شود. انتساب "مکر" به نبوغ شهرزاد از وجود جامعه ای استبدادی حکایت می کند که موجودیت آن وابسته به حفظ هرم قدرت است و برای این کار باید قوی ترین نیروهای سرنگون ساز خود را خوار و خفیف سازد. هم چنین هنگامی که به یاد آوریم چگونه زنی «ضعیف»، با زیرکی و فراستی که در ردّ شرکت در بازی سلطانی مستبد از خود نشان می دهد، کارستانی می کند که زورمندترین مردان حتی خواب آن را از راه توسل به زور نمی بینند، درهای امکاناتی تازه را به روی خود گشاده می بینیم.

اکنون وقت آن است تا به سراغ شاه برویم که شب همه شب به قصه ها گوش می دهد و در تار و پود آنها گرفتارتر می شود و در عین حال منتظر بامداد است تا طبق معمول کار خود را انجام دهد. گویی از تغییراتی که در او رخ می دهد بی خبر است.

روزها، شاه تنها یک قلمرو می شناسد، قلمروی زشت و خام دست زور و قهر را. او به نیروهای مختلفی که در جهان خصوصی اش وجود دارد آگاهی ندارد. نمی داند چگونه شب های خصوصی اش را به روزهای عمومی اش مربوط کند. نسبت به زنانش هیچ گونه کنجکاوای ندارد. در مقام کسی که در همه موارد آخرین حرف را می زند، جستجوگر نیست، مردم را به گونه افراد نمی بیند، حرفهایشان را نمی شنود. اما داستان های شهرزاد به او می آموزند که به جای کلی بینی و تصمیم بخشی، جهان را به گونه مجموعه ای از افراد متفاوت، از زنانی که خیانت می کنند، زنانی که وفا دارند و زنانی که به آنها خیانت می شود، بنگرد. کنجکاوای و شوق او به دانستن آنچه بعد رخ می دهد او را می دارد تا قضاوت سریع و حکم بی فکرانه ای را که در زندگی واقعی کرده است، به تعویق اندازد. پیش از شنیدن داستان ها، کنجکاوای او تخیلی نبود. خودمدارانه بود و توسط دید محدود او بسته و مسدود بود. داستان ها

به او می آموزند که از خود به درآید و به سرنوشت دیگران علاقمند شود. شاید از همه مهم تر آن است که شاه می آموزد به رابطه میان زندگی عمومی و خصوصی خود پی ببرد. از این طریق رابطه او با زنان تغییر می یابد. آنچه تنها از سر کنجکاوای و سلطه جویی جنسی بود، اکنون با کنجکاوای فکری و تخیلی درمی آمیزد. زمانی که عمل جسمانی جنسی با رابطه عاطفی و ذهنی همراه می شود، عشق پدید می آید و شاه شفا می یابد.

در واقع شاه به دو سفر متفاوت دست می زند: سفری که در آغاز داستان روی می دهد و در آن او و برادرش در دشت و دمن سرگردانند و با زن جوان دیو ملاقات می کنند. در اینجا واقعیت است که به صورت وهم و پندار ظاهر می شود، که شاه را می فریبد و او را به باور کردن حقایق کاذب، یا نیم حقیقت ها وامی دارد. به این باور که: همه زنان طبعاً خائن و بی وفایند. در سفر دوم، شهرزاد او را به راه می آورد و از دنیای تنگش به دنیایی دیگر، به دنیای داستان می برد. در اینجا است که چشم درونی اش، چشم تخیلش، او را به مروارید پنهان حقیقت رهنمون می گردد.

در این مرحله می بینیم که چگونه رابطه شهرزاد و شاه معکوس می شود و این جا به جایی چه کنایه آمیز است. هنگامی که شهرزاد عروس شاه می شود، شاه، بکارت او را نیز چون دیگر عروسان می زداید. شهرزاد می گذارد تا شاه او را "تصرف" کند. اما از آن پس، شهرزاد است که با بافتن داستان هایش به گرد یک هزار و یک شب که شاه حکومت وحشت خود را با کشتن دختران جوان می گسترد، شاه را تصرف می کند. او شاه را به جهانی می برد که با حکومت و احکام وی بیگانه است، که در آن شاه چنان شیفته داستان های شهرزاد می شود که شهرزاد می تواند بر او فرمان براند، به او بیاموزد که پیش از آنکه دوباره حاکم بر سرنوشت خود شود، چگونه زیردست باشد. کاملاً منطقی است که رابطه شاه با شهرزاد تنها رابطه ای باشد که میوه های واقعی از آن به بار می آید. سه فرزند پسر. آری، توانایی جنسی، جز برتری جسمی برجسته مخالف، به بسا چیزهای دیگر نیاز دارد.

شاه از طریق شهرزاد می آموزد که به زندگی و به سرگذشت ها به نوعی دیگر بنگرد. پیش از آن، شاه به صحنه های خیانت و بی وفایی چون طرفی ذی نفع و درگیر می نگریست. اما اکنون او به داستان ها به خاطر لذت ناب شنیدن، گوش می دهد. یعنی که در داستان ها به گونه شنونده ای بی نظر شرکت می کند و به خاطر این گونه شرکت کردن پاداش می بیند، همان گونه

که شهرزاد از طریق شفا یافتن شاه پاداش می بیند. هردو، هنگامی که خود را از هدف های تنگ و شخصی خود جدا می کنند، به نتیجه می رسند.

اکنون به پایان داستان نزدیک می شویم. بنا به سنت داستان های شهرزاد وقت آن است که به جست و جوی پند و پیام اخلاقی داستان برآئیم. پس بار دیگر داستان را، و این بار در پرتو پیام آن، مرور کنیم: موقعیت شهریار در جامعه، اعمال او را محدود می کند. او در مقام شاه فرمان روای مطلق سرزمین است. این امر او را بر مرگ و زندگی خصوصی و بیرونی زیردستانش حاکم می گرداند. شاه در مقام دستگاه حاکم نیازی به شناسایی و تفاوت گذاری میان زیردستانش ندارد. در روابط خود ناگزیر از پذیرش و رویارویی با نسبیّت و ابهام نیست. با این همه، نکته طنز آمیز و جالب آنست که این احساسات خصوصی شاه است که او را به سوی عمل بسیار عمومی و بیرونی کشتن همه زنانی که وارد رابطه خصوصی با او می شوند، هدایت می کند.

هم چنین، به نظر می رسد که نقش عمومی شهریار به عنوان سلطان مطلق العنان، حکومت او را در حوزه خصوصی زندگی اش تضمین خواهد کرد، و به نظر می رسد که زندگی خصوصی او بسیار کم اهمیت تر از زندگی عمومی اوست. اما چنین نیست. برعکس، از بی وفایی یک زن تعادل شاه برهم می خورد و خرد زنی دیگر از نو به او تعادل می بخشد. سرانجام اینکه، معضل او بر اثر تهدیدی از بیرون و از سوی دشمنی سیاسی به وجود نیامده است. بلکه از درون دیوارهای به ظاهر امن کاخ او سرچشمه گرفته است. وابستگی متقابل فضاهای خصوصی و عمومی در داستان به گونه استعاره ای از معضل ترین و دشوارترین روابط در هر جامعه یعنی رابطه بین زن و مرد، رابطه بین اربابان قدرت و زیردستان آنها در می آید.

این خط فکری ما را به آغاز این نوشته و به سوآلی باز می رساند که من و دانشجویانم طرح کردیم: هنگامی که واقعیت چون دومی به نظر می رسد، هنگامی که جامعه هیچ فضای عمومی و خصوصی را ارائه نمی کند که افراد بتوانند در آن آزادانه زندگی خود را به دست گرفته و به آن شکل دهند، چه باید کرد؟ یک پاسخ را می توان از شهرزاد شنید: تحقق بسیاری از حقوق ما در واقعیت، به آفریدن آن حقوق توسط خود ما، به آفریدن فضاهای آزاد در تخیلمان و به شجاعت ما در مبارزه برای کسب این حقوق و فضاها بستگی دارد. و این کار آسانی نیست. آسان تر آن است که مسئولیت ها را رها کنیم و به قربانی بدل شویم، خودمان را از دایره عمل و در نتیجه ملامت شنوی بیرون قرار دهیم و به

این سان دورها را تسلسل بخشیم.
برماست که انتخاب کنیم: مانند آن صدها باکره بی نام بی چهره باشیم که چشیده شویم بی آنکه خود بچشیم و از جهان برویم بی آنکه از خود نشانی بگذاریم. یا مانند شهرزاد در گوشه های نامنتظر واقعیت در کمین و انتظار فرصت باشیم، زندگی را جهتی دیگر بخشیم، قدرت را سرنگون سازیم، روابط را از نو نامگذاری کنیم، جاودانی شویم، با قصد قبلی مرتکب عمل شویم، و این "پیام" شهرزاد است.

قصه ما به سر رسیده است. از این پس دیگر همه چیز به خوبی و خوشی خواهد گذشت. اما هنوز نکته دیگری باقی است: می گویند پس از آنکه شهرزاد به داستان سرایی خود پایان داد از نو از صحنه بیرون رانده شد، زیرا این شاه بود که امر داد تا داستان های او به تحریر درآیند. در نظر من این امر همان قدر بی اهمیت است که این واقعیت که به احتمال زیاد خالق و راوی داستان های هزار و یکشب مرد بوده است.

در این صورت چهره و تصویر شهرزاد حتی لایق تر و قدرتمندتر می شود و امتیاز دیگری به قدرت و جادوی تخیل می دهد: خوش آن مردی که جرأت و شجاعت به تخیل درآوردن چنین زنی را داشته است. و خوشا شهرزاد که چنان شاهی را آن گونه جزئی از وجود خود می کند که مشتاق ثبت و ضبط داستان هایش شود. شاه بدین سان برای همیشه به کار هنری شهرزاد بدل شده است، و ما همواره او را آن گونه که شهرزاد آفریده است، خواهیم دید.

اکنون باید به داستان چارچوبی خود در اینجا و اکنون، در قلمروی دیگر، در واقعیتی دیگر و با معضلی به ظاهر متفاوت باز گردم. من دریافته ام که این واقعیت معنایی است که زندگی من و زندگی دانشجویانم و زندگی بسیاری دیگر به حل آن بستگی دارد. اما، به هر حال قصه این واقعیت و این معنا هنوز به سر نرسیده است و تا زمانی که نتوانیم به مدد تخیل و تفکر برای آن پایانی شایسته خلق کنیم ادامه خواهد داشت.

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری

شهلا حائری

۳۴۳

پیشگفتار

مقاله ها:

۳۴۷

آذر نفیسی

تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی

۳۶۵

ژانت آفاری (پیرنظر)

گذار از میان صخره و گرداب

۳۸۹

مهناز افخمی

انقلاب مسالمت آمیز

۴۱۳

مهرانگیز کار

امنیت قضایی زنان در ایران

۴۲۳

مهناز کوشا و نوید محسنی

میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی

گزیده

۴۳۹

شیرین عبادی

قوانین ایران و حقوق مادر

گذری و نظری

۴۴۷

احمد کریمی حکاک

نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته

۴۷۱

گیتی شامبیاتی

بازتاب مسائل زنان در شبکه

نقد و بررسی کتاب:

۴۷۹

فرزانه میلانی

نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)

۴۸۷

فرشته کوثر

پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)

۴۹۹

تورج اتابکی

روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)

۵۰۴

ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)

۵۰۵

پوپک طاعتی

کتابشناسی زنان

۵۱۳

یاد رفتگان (تقی مدرس، ساتم آغ زاده)

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

EBN 'AYYAS-ECONOMY V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگ‌دوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603
COSTA MESA, CA 92626
Tel: (714) 751-5252
Tel: (714) 751-4805

ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی

تابستان ۱۳۷۶ (۱۹۹۷)

سال پانزدهم، شماره ۳

شهلا حائری *

پیشگفتار

یکی از مهم ترین دستاوردهای جهانی تجدد شرکت روز افزون زنان در عرصه فعالیت های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و دستیابی تدریجی آنان به حقوق و آزادی های بشری است. با همه مقاومت ها، خشونت ها و عکس العمل های مذهبی و غیرمذهبی، جوامع بشری، به درجات و شتاب های گوناگون، در مسیر شناختن و تأیید این حقوق و آزادی ها گام برداشته اند. عامل اصلی در این تحول عظیم تاریخی گسترش آگاهی ها و توانایی های زنان جوامع مختلف از سویی و همبستگی روز افزون و سازمان یافته آنان در عرصه جهانی، از سوی دیگر، بوده

* استاد مردم شناسی در دانشگاه بوستن. «زن، قانون و سیاست در پاکستان» عنوان کتاب تازه شهلا حائری است که بزودی از سوی انتشارات دانشگاه سیراکیوز منتشر خواهد شد.

است. حضور بی سابقه زنان در بالاترین سطوح و مراکز تصمیم گیری سیاسی، نه تنها در جوامع صنعتی و پیشرفته بلکه در شماری روزافزون از جوامع در حال رشد، هم نشان این آگاهی ها و توانایی هاست و هم نتیجه آن. به ویژه در دو دهه گذشته است که از رهگذر کنفرانس ها و قطعنامه های متعدد بین المللی حقوق و آزادی های زن اعتبار و مشروعیتی جهانی یافته و تحقق برابری زن و مرد از لوازم و شرایط اساسی پیشرفت اجتماعی و اقتصادی جوامع بشری شمرده شده است.

تلاش یک قرنی زنان ایران در راه نیل به این حقوق و آزادی ها را بی تردید باید فصلی درخشان از پیکار جهانی زنان و به ویژه زنان جوامع مسلمان دانست. از همین روست که این شماره ویژه *ایران نامه* به بررسی این تلاش، برخی از دستاوردهای عمده و پاره ای از آرمان های تحقق نیافته آن اختصاص یافته است به این امید که به نوبه خود بتواند به گسترش دامنه پژوهش و تبادل آراء در باره یکی از مهم ترین مسائل جامعه ایران یاری رساند.

آذر نفیسی، در تعبیری جذاب از شهرزاد، این افسانه سرای افسانه ای، یگانگی او را در نحوه برخورد خلاق او با واقعیت می بیند. واقعیتی خشن و هراس انگیز. در رویا روئی با مرگ و زندگی، شهرزاد، این خردمند زن، با "بصیرتی پنهانی" نه تنها پادشاهی قهار، مطلق العنان و مریض احوال را به سر منزل سلامت می رساند که در نهایت جامعه را تغییر می دهد و به شاه می آموزد که «به زندگی و سرنوشت به نوعی دیگر بنگرد». مهم تر آنکه به تعبیر نفیسی، شهرزاد با رفتار خلاق و هوشمندانه خود به همجنسانش می آموزد که «هنگامی که واقعیت چون داسی به نظر می رسد... تحقق بسیاری از حقوق ما در واقعیت، به آفریدن آن حقوق توسط خود ما، به آفریدن فضاهای آزاد در تخیلیمان و به شجاعت ما در مبارزه برای کسب این حقوق و فضاها بستگی دارد». شاید بتوان گفت که شماری بی سابقه از زنان در ایران چنین کردند و با شرکت گسترده و مؤثر خود در انتخابات اخیر برگ تازه ای را در تاریخ مبارزات مسالمت آمیز خود ورق زدند.

در مروری بر جریانات سیاسی ایران در یک قرن گذشته، ژانت آفاری سه نظرگاه عمده در باره مسئله زنان را باز می شناسد. نظرگاه تجد طلب رادیکال که خواستار تجدید ایران در زمینه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود و برخی دگرگونی ها در نقش و موضع زنان را از لوازم مدرن سازی کشور می شمرد؛ نظرگاه مذهبی تجدیدستیز که دموکراسی را خطری برای موجودیت خود می دانست و با هر تغییری در نقش سنتی زنان مخالف بود؛ و نظرگاه تجد طلب تکنوکرات

که با بهبود وضع زنان در بسیاری زمینه‌ها موافقت داشت بی‌آن که مشتاق ایجاد تغییرات اساسی در نقش سنتی زنان باشد. به نظر آفاری، در نهایت امر همسویی تاکتیکی این سه نظرگاه در باره مسئله تجدید راه را برای انقلاب ۱۹۷۸ هموار ساخت.

ضمن تشریح چگونگی ایجاد و گسترش فعالیت‌های سازمان زنان ایران و دستاوردهای عمده نهضت زنان در دو دهه پیش از انقلاب اسلامی، مهناز افخمی به بررسی امکانات عمده و موانع اساسی سیاسی و فرهنگی در راه تحقق حقوق و آزادی‌های زنان در ایران معاصر می‌پردازد و از جمله بر این نکته تأکید می‌کند که «چگونگی حرکت زنان ایران، کندی و شتاب و شکست و موفقیت آن، پیوندی مستقیم با نظام ارزشی و قدرت سیاسی نظام حاکم داشته، و در هر حال با گرایش‌های قشری مذهبی در اصطکاک بوده است.» به اعتقاد او بدون پشتیبانی یک حکومت مقتدر اما تجدیدطلب گسترش تاریخی آزادی‌ها و حقوق زنان در جامعه‌ای محافظه‌کار و مردسالار چون جامعه ایران بادشواری‌های بیشتری رویرو می‌شود.

گرچه انقلاب اسلامی، به ویژه در آغاز، موقع سیاسی و اجتماعی زنان را به چالش طلبید، و بر بسیاری از دستاوردهای حقوقی آنان خطاً بطلان کشید و محدودیت‌هایی بر آنان تحمیل کرد که هم چنان در بسیاری موارد برجاست، زنان ایران، به مصداق آیه شریفه: «خداوند در وضع مردمان هرگز تغییری ایجاد نمی‌کند مگر آنان نخست خود خواهان تغییر باشند» از تلاش باز نایستادند و با تکیه بر دانش و آگاهی‌های روزافزون خود به بازسازی موقع و منزلت اجتماعی و سیاسی خویش پرداختند. کوشش پیگیر زنان، اما، درباره‌ای موارد، علی‌الخصوص در مسائل حقوقی، با ناکامی رویرو شده است. مهرانگیز کار و شیرین عبادی به بخشی از این ناکامی‌ها در نوشته‌های خود اشاره می‌کنند. به اعتقاد مهرانگیز کار «قانون، برخلاف فلسفه وجودی خود بر نابرابری افراد دو جنس صحه گذاشته و از مجریان نیز خواسته است تا حافظ و نگاهبان این نابرابری باشند.» بر مبنای همین نابرابری است که امنیت فردی و اجتماعی زنان در موارد حیثاس به حکم قانون سلب شده و نتیجتاً زنان در بسیاری از زمینه‌های اساسی زندگی خویش از امنیت قضائی و حمایت قانون محروم‌اند. شیرین عبادی به این نابرابری‌ها به ویژه در مورد مادران اشاره می‌کند و نقص و نقض حقوق آنان را در زمینه تابعیت، حضانت طفل، حق بر ارث و ازدواج فرزندان بر می‌شمرد. مهناز کوشا و نوید محسنی نیز در تحقیق آماری و جامعه‌شناختی خود به

تشریح برخی از محدودیت‌هایی که در زمینه‌های آموزشی، اشتغال و مسکن برای زنان وجود دارد می‌پردازند و کمابیش چنین محدودیت‌هایی را از عوامل عمده نارضایتی زنان می‌دانند.

شرکت محدود اما روبه‌گسترش زنان ایران در عرصه مبادله اطلاعات الکترونیکی نیز در گزارش گیتی شامبیاتی انعکاس یافته است. وی ضمن تشریح کیفیت و محتوای نامه‌های زنان در یک شبکه کامپیوتری به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از نویسندگان نامه‌ها، پس از گذار از مرحله نخست تجربه، «سرانجام آموختند آراء خود را مطرح سازند، عقاید دیگران را بخوانند، حمله‌ها را تحمل کنند و به دفاع از مواضع خود بپردازند.»

آشنا ساختن خوانندگان این شماره ویژه با کتاب‌هایی که در باره زندگی یا مسائل زنان ایران در دهه اخیر به زبان انگلیسی انتشار یافته از دیگر هدف‌های این شماره ویژه است. پوپک طاعتی، ضمن فراهم آوردن فهرستی از این آثار، به سرفصل‌ها و تم‌های کلیدی هریک از آن‌ها نیز به اختصار اشاره کرده است.

تداوم تاریخی تلاش زنان ایران و مقاومت پویای آنان در دل‌سختی‌ها و موانع سهمگین فرهنگی و اجتماعی واقعیتی انکار ناپذیر است. با این همه، خطا است اگر باور کنیم که "زنان ایرانی" همگون، هم‌رنگ، هم‌فکر و یک‌نوا هستند و خواسته‌ها و اهدافشان، در نهایت به خاطر زن‌بودنشان، از یک سرچشمه نشأت می‌گیرد و در یک مسیر و تنها به یک سو حرکت می‌کند. زنان همچون مردان وابسته به تعلقات قومی، طبقاتی، حرفه‌ای، سیاسی، مذهبی و فرهنگی گوناگون‌اند و، به تبع، منافع و ارزش‌های خاص خود را می‌جویند. با این همه، شماری روز افزون و بیدار از زنان ایران نیروی خلاق و فعالی را تشکیل می‌دهند، که بر پایه منافع و ارزش‌های مشترک، در عرصه سیاست و در طول تاریخ معاصر ایران، علی‌رغم محدودیت‌های شدید پدرسالاری و تنگناهای ساختاری فرهنگی، مذهبی، حقوقی و اقتصادی، همواره مصمم به تأمین و تضمین حقوق خود بوده‌اند و در این راه جامعه ایران را نیز به سطحی والاتر و انسانی‌تر برکشیده‌اند.

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری

شهلا حائری

۳۴۳	پیشگفتار
	مقاله ها:
۳۴۷	تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی
۳۶۵	گذار از میان صخره و گرداب
۳۸۹	انقلاب مسالمت آمیز
۴۱۳	امنیت قضایی زنان در ایران
۴۲۳	میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی
	گزیده
۴۳۹	قوانین ایران و حقوق مادر
	گذری و نظری
۴۴۷	نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته
۴۷۱	بازتاب مسائل زنان در شبکه
	نقد و بررسی کتاب:
۴۷۹	نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)
۴۸۷	پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)
۴۹۹	روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)
۵۰۴	ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)
۵۰۵	کتابشناسی زنان
۵۱۳	یاد رفتگان (تقی مدرسّی، ساتم آغ زاده)

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

EBN 'AYYAS-ECONOMY V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

گذار از میان صخره و گرداب:

دگرگونی نقش زن و مرد در ایران قرن بیستم

در دهه گذشته، درباره آرمان‌ها و نیز نتایج اجتماعی و سیاسی انقلاب ۱۳۵۷ ایران، که به برکناری رژیم تجدد خواه و اقتدارگرای پهلوی و روی کار آمدن حکومت تجددستیز و سرکوبگر مذهبی جمهوری اسلامی منجر شد، کتاب‌ها و مقاله‌های اساسی و مهمی نگاشته شده است. مؤلفان برخی از این آثار بر نقش تاریخی ایدئولوژی و نهادهای تشیع در صحنه سیاست ایران تأکید دارند (مانند اخوی، متحده، فیشر، و امیرارجمند)، پاره‌ای از آن‌ها به نقش نیروهای امپریالیستی و نیز چگونگی ایدئولوژی و ترکیب طبقاتی گروه‌های تندرویی که منشاء جنبش‌های اجتماعی بوده‌اند، پرداخته‌اند (مانند هالیدی، کدی، آبراهامیان و پارسا) و بالاخره برخی دیگر از نتایج مخرب نوسازی در دوران پهلوی سخن به میان آورده‌اند (مانند مناشری). این نویسندگان، با همه تفاوت‌هایی که در مواضع نظری با یکدیگر دارند، همگی بر سر یک نکته با نویسندگان و جامعه‌شناسان هوادار برابری حقوق زن و مرد (فمینیست) هم‌داستانند و آن این که برنامه جمهوری اسلامی در مورد زنان ایران بازپس گرفتن بسیاری از دست‌آوردهای سیاسی و اجتماعی آنان در قرن اخیر بوده است (سناساریان، آذری، نجم‌آبادی، توحیدی، حائری، افشار، میلانی، مغیثی، یگانه، افخمی و فریدل).

* استاد تاریخ در دانشگاه پردو.

پرسش این است که حکومت زن‌ستیز جمهوری اسلامی چگونه توانست، علی‌رغم یک قرن رشد و گسترش حقوق زنان در کشور ریشه بدواند؟ زنان و مردانی که از این جنبش واپس‌گرا حمایت کردند و ارزش‌های سنتی آن را با آغوش باز پذیرفتند، چه کسانی بودند؟ آیا مورد ایران یک انحراف تاریخی است یا کشورهای اسلامی در حال رشد می‌توانند از آن درس‌هایی بیاموزند؟

برای انجام یک بررسی تاریخی شناختی از مبارزات زنان ایران در قرن بیستم در راه احقاق حقوق خود باید برای این پرسش‌ها پاسخی یافت. و بدین منظور لازم است چگونگی تأثیر مسئله زنان بر سیاست ایران از دوران انقلاب مشروطه (۱۹۰۶م/۱۲۸۵ش) به بعد مورد بررسی قرار گیرد و روشن شود که چگونه بدن زنان به جایگاه مبارزات سیاسی بدل شد و چگونه حکومت تجددخواه پهلوی و رژیم مذهبی و تجددستیز جمهوری اسلامی هر یک تعبیری خاص از جنسیت به دست دادند.

در طلیعه قرن بیستم، سه گفتمان (discourse) مشخص سیاسی زیر درمورد مسئله زنان شکل گرفت:

- ۱) گفتمان تجدّد طلب رادیکال که خواستار تجدّد ایران در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود و انجام بعضی تغییرات در نقش زنان را از عوامل لازم برای مدرن‌سازی و غربی‌گردانی کشور می‌شمرد؛
 - ۲) گفتمان مذهبی‌ی تجدّدستیز که ظهور تجدّد و دموکراسی سیاسی را خطری برای موجودیت خود می‌دانست و بویژه با هر تغییری در نقش زنان خصومت می‌ورزید.
 - ۳) گفتمان تجدّد طلب تکنوکرات که جنبه‌های جدید تکنولوژیکی تجدّد را در امور مربوط به بهداشت، سلامت، و اصلاحات آموزشی می‌پذیرفت بی‌آنکه خواستار ایجاد تغییراتی اساسی در زمینه نقش سنتی زنان باشد.
- در نیمه اول قرن بیستم، زنان از رهگذر اصلاحات آموزشی، کار و کشف حجاب به حقوق تازه‌ای دست یافتند و این سبب شد که اختلافات میان "تجدّد خواهان رادیکال" و "تجدّد خواهان تکنوکرات" رفته رفته به حداقل برسد. علت این نزدیکی و هم‌سویی آن بود که در واقع، امر حقوق فردی زنان، و از آن جمله رهایی جنسی (sexual emancipation) آنان، مسئله مورد نظر هیچ یک از این دو گروه به شمار نمی‌آمد و نیز هیچ یک از این دو گروه با تغییر جهت‌های بنیادی در روابط زن و مرد - که در برنامه‌های فمینیستی وجود دارد - موافق نبودند.
- در نیمه دوم قرن بیستم، روشنفکران تندرو و متعهد به ایدئولوژی‌های تجدّد خواهانه که خواستار حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بیشتری برای زنان

بودند، از دمکراسی غربی و جنبش‌های برابری زن و مرد (فمینیسم) سرخورده و روی گردان شدند. در همین دوران نظرگاه مذهبی "تجددستیز" به استقبال تجدّد در زمینه‌های تکنولوژیکی و صنعتی رفت و نیز بر مبارزه ضد امپریالیستی که یکی از مضامین نیروهای چپ بود شهر تأیید نهاد. در نهایت، تلاقی این نظرگاه‌های گوناگون در یک توافق ملی بر سر مسئله مدرنیته یا "تجدّد" بود که انقلاب ۱۳۵۷ را امکان پذیر ساخت. دشمنی با فمینیسم یکی از ستون‌های اصلی این اتحاد جدید بود.

قانون اساسی مشروطه:

دمکراسی رادیکال و روحانیت محافظه کار

دهه نخست قرن بیستم، نقطه عطف مهمی در زندگی زنان طبقه متوسط شهری ایران به‌شمار می‌آید. انقلاب مشروطه ایران که از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تأثیر پذیرفته بود، ابتدا با اعتراض‌های سیاسی گروه‌های روشنفکران ناراضی، علما، بازرگانان، کسبه، کارگران و بعضی از زنان تهران آغاز شد. در مرداد ۱۲۸۵ ش (۱۹۰۶ م)، هواداران مشروطه سرانجام توانستند مظفرالدین شاه را وادار به صدور فرمان تأسیس مجلس شورا سازند و سپس قانون اساسی‌ای برپایه مدل‌های اروپایی وضع کنند.

پس از آنکه انقلاب به هدف‌های فوری خود دست یافت، انجمن‌های متعددی در شهرها و گاه در بعضی دهات بزرگ شمال شکل گرفت که همگی خواستار ایجاد اصلاحات و عدالت اجتماعی بودند. ظرف سه سال شمار قابل ملاحظه‌ای از انجمن‌ها، مدارس، درمانگاه‌ها و کلاس‌های اکابر زنان در تهران و در بعضی شهرهای دیگر تأسیس شد که همگی آن‌ها از راه کار داوطلبانه و اعانات زنان طبقات بالا و متوسط متعلق به خانواده‌های مشروطه طلب اداره می‌شدند. تا بهار ۱۲۸۹، حدود پنجاه مدرسه دخترانه در تهران افتتاح و یک کنگره آموزش زنان برگزار شده بود. انجمن‌ها و شوراهای زنان در مبارزات آموزشی و سیاسی شرکتی فعال داشتند و برای تأمین بودجه مدارس، بیمارستان‌ها و پرورشگاه‌ها تلاش می‌کردند. درحالی که قوانین جدید انتخاباتی - مصوّب شهریور ۱۲۸۵ - به تصریح زنان را از شرکت در انتخابات منع و محروم می‌کرد، بسیاری از روشنفکران مترقی مشروطه خواه، نمایندگان مجلس، روزنامه نگاران و شاعرانی که در خفا دارای اعتقادات لیبرال و سوسیال دمکرات بودند، از حقوق زنان هواداری می‌کردند.

سه نشریهٔ ملانصرالدین - که در تفلیس منتشر می‌شد - *صوئاسرافیل* و *ایوان نو*، چاپ تهران، مهم‌ترین روزنامه‌های سوسیال دمکرات آن دوران بودند که در مقالات خود سنت‌هایی چون چند زنی، حجاب، و حق طلاق یک جانبه مردان را سخت مورد انتقاد قرار می‌دادند. با این همه مسئلهٔ اصلی برای اغلب مدافعان حقوق زنان آموزش و ایجاد مدارس و مؤسسات آموزشی برای زنان بود.^۲

تعمیق انقلاب مشروطه بعضی از روحانیون شیعه را که هوادار سلطنت و بزرگ مالکان ضد انقلاب بودند، به خشم آورد. شیخ فضل الله نوری، مجتهد بزرگ تهران، به شدت با ایجاد مدارس دخترانه جدید و انجمن‌های زنان به مخالفت برخاست. او هشدار داد که آزادی زنان آنان را به سوی "قحشا" و ازدواج مسلمانان با نامسلمانان، سوق خواهد داد و بنیاد جامعه اسلامی ایران را متزلزل خواهد کرد. اگرچه شیخ فضل الله نوری نتوانست پیشرفت نهضت را سد کند، اما موفق شد بخشی از نظریات خود را به کرسی بنشانند. ماده ۲ متمم قانون اساسی مصوب ۱۲۸۶ (۱۹۰۷) ایجاد یک شورای پنج نفری از روحانیون را که نسبت به قوانین موضوعهٔ مجلس حق وتو داشته باشد، ضروری شناخت. قانون اساسی مشروطه برخی از آزادی‌ها و حقوق مدنی ایرانیان را نیز به دستاویز احکام شرعی محدود کرد و هرگونه عمل یا گفتار "مغایر" با موازین اسلامی را ممنوع دانست. آزادی بیان، نشر، تشکیل سازمان‌ها و انجمن‌های صنفی همه و همه مشمول این اصل می‌شد. البته شورای پنج نفرهٔ علما برای نظارت بر قانون اساسی عملاً پس از انقلاب مشروطه تشکیل نشد، اما آیت الله خمینی آن را در اصل مربوط به شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی احیاء کرد.

درکنار این دو گرایش مسلط آغاز قرن - یعنی نظرگاه‌های تجددخواه رادیکال - و نظرگاه تجددستیز مذهبی - صداهایی از سوی زنان و مردان تجددخواه تکنوکرات به گوش می‌رسید که خواستار تجدد در برخی زمینه‌های مربوط به مسئلهٔ زن بودند. از این رو، درحالی که بعضی زنان و مردان تجددخواه از چندهمسری و ستم‌های دیگر بر زنان می‌گفتند و می‌نوشتند، دو نشریهٔ زنان آن دوران به نام‌های *دانش* و *شکوفه* از طرح مسائل مربوط به نابرابری زن و مرد، روابط جنسی و سیاست احتراز می‌کردند و در عوض به موضوع‌هایی چون بهداشت، سلامت، آموزش، اقتصاد خانواده، پرورش کودکان، و آداب نزاکت و رفتار می‌پرداختند و به این ترتیب به جامعه اطمینان می‌دادند که زن ایرانی جدید می‌تواند از مواهب تجدد بهره‌برگردد بی آنکه با بسیاری از تکالیف سنتی خود به جدال برخیزد یا از محدودهٔ اخلاق و نزاکت مورد قبول جامعه پا بیرون نهد.

نقش دولت در تأمین حقوق زنان، تأثیر انقلاب روسیه: رضا شاه و کشف حجاب

اصلاحات سیاسی و آموزشی مربوط به حقوق زنان در دو دهه نخست قرن بیستم ادامه یافت. در سال ۱۹۲۱، رضاخان، رهبر نظامی اصلاح طلب قدرت را در تهران به دست آورد و چهارسال بعد با عنوان رضاشاه پهلوی ارکان حکومتی اقتدارگرا را در سراسر کشور بنیان نهاد. در زمینه مسئله زنان، از رضاشاه به عنوان حامی آموزش زنان و نیز کسی که فرمان کشف حجاب زنان را صادر کرد یاد می‌شود. اما آنچه غالباً در بحث‌های مربوط به اصلاحات رضا شاه از نظر دور می‌ماند عوامل سیاسی بین‌المللی است که این اصلاحات در قالب آن رخ داده است. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، و بویژه فعالیت‌های سازمان زنان بلشویک به نام ژنوتدل (Zhenotdel)، در قفقاز علیا و آسیای مرکزی، بر دو کشور همسایه ایران و ترکیه تأثیری عمیق نهاد و عاملی در شکل‌گیری احزاب متعدد سیاسی چپ و سازمان‌های گوناگون زنان با گرایش‌های چپی گردید. اصلاحات مصطفی کمال (آتاتورک) و در پی او رضاشاه به منظور خلع سلاح ایدئولوژیک نیروهای چپ صورت گرفت تا وقوع اصلاحات اجتماعی را توسط حکومتی غیردینی و استبدادی امکان‌پذیر جلوه دهند که البته برای مدتی با موفقیت همراه بود.

رضاشاه در دوران سلطنت خود که از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ ادامه داشت حکومتی مقتدر و متمرکز در سراسر کشور تأسیس کرد. مخالفان سیاسی خود را از میدان به در کرد، اتحادیه‌های صنفی و کارگری و سازمان‌های سیاسی رادیکال را از میان برد و نیروهای معترض در مجلس را خاموش یا با خود همراه ساخت. در سال ۱۳۰۴، رضاخان سردار سپه به رأی مجلس مؤسسان و با برخورداری از حمایت علما که سلطنت را بر جمهوری‌ی پای گرفته در ترکیه ترجیح می‌دادند، به پادشاهی رسید و اندکی بعد برنامه بلندپروازانهٔ مُدرن‌سازی و تمرکز قدرت را در کشور آغاز کرد و با پافشاری بر استقلال ایران و جلوگیری از دخالت قدرت‌های بزرگ سیاسی پشتوانهٔ حمایت مردم را به دست آورد.

رضاشاه برای کاهش قدرت علما در ایران گام‌هایی چند برداشت اما هرگز مانند آتاتورک آن قدر تندرفت که قوانین شرع را با نسخهٔ تجدید نظر شده‌ای از قانون مدنی سویس عوض کند و یامانع تدریس تعلیمات دینی در مدارس شود.

با این حال ساعت های تدریس فقه و تعلیمات دینی و زبان عربی در مدارس ایران کاهش یافت. دادگاه های شرع در همه موارد به استثنای موارد مربوط به خانواده و احوال شخصی نقش خود را به دادگاه های عرفی که تابع قوانین مصوبه عادی بودند سپردند. رسیدگی به همه دعاوی و نظارت بر صحت همه عقود و قراردادهای، به استثنای ازدواج، طلاق و تعیین سرپرست و قیم برای کودکان، بر عهده وزارت دادگستری و قضاتی که در رشته حقوق در دانشگاه تحصیل کرده بودند، قرار گرفت. با آنکه قوانین خانواده همچنان در دست و اختیار علما بود اما در آن ها نیز تغییراتی، هرچند اندک، صورت گرفت، از جمله سن قانونی ازدواج به سیزده سالگی افزایش یافت و ثبت عقد ازدواج در دفاتر و محاضر رسمی الزامی شد. همین به زنان شهری امکان داد تا در عقدنامه های خود حقوقی چون حق طلاق در صورت تجدید فراش شوهر را بگنجانند.^۲

آموزش نوین در رأس برنامه دولت رضا شاه قرار گرفت. اما هدف از آموزش غیرمذهبی جدید در دوران پهلوی بیشتر از آن که ترویج تفکر انتقادی باشد ساختن شهروندان سر به راه و متعهد به شاه و حکومت او بود که به تدریج با جامعه ای روبه تجدّد خو گیرند و دست علما را از قدرت عظیمی که داشتند کوتاه کنند.^۳ اصلاحات جدید درصد زنان باسواد را در جامعه افزایش داد آنگونه که در سال ۱۳۱۲، بیش از ۵۰ هزار دختر در ۸۷۰ مدرسه دخترانه که اکثراً دولتی بودند به تحصیل اشتغال داشتند.^۴ افزون بر این، در دهه نخست ۱۳۰۰ تعداد زیادی از سازمان ها و مجلات مستقل زنانه سرگرم فعالیت بودند. نشریه جهان زنان (متعلق به فارغ التحصیلان مدرسه آمریکائی) و مجله دختران ایران را باید از جمله فعال ترین حامیان کشف حجاب زنان در این دوران شمرد.

انجمن نسوان وطنخواه، که سازمانی چپ گرا بود، در سال ۱۳۱۱ دومین کنفرانس منطقه ای "زنان کشورهای شرقی" را در تهران برگزار کرد. در این کنفرانس نمایندگان کشورهای گوناگونی چون مصر، عراق، ترکیه، لبنان و هند شرکت داشتند. رئیس کنفرانس، نورحماده، مبارزی رادیکال از لبنان بود که برای اهدافی چون دستمزد مساوی برای کار مساوی، حقوق سیاسی بیشتر برای زنان، تغییر در قوانین ازدواج و طلاق و ارث و تاکید بیشتر بر آموزش زنان سرسختانه مبارزه می کرد. شرکت کنندگان در کنفرانس نه تنها از کشورهای مختلف که از منطقه های گوناگون آمده بودند. سازمان دهندگان کنفرانس در مبارزه برای کسب آزادی بیشتر هم چنین بر ضرورت اتحاد بین زنان مسلمان و

مسیحی در خاور میانه تأکید می‌ورزیدند. به نظر می‌رسد که در این کنفرانس، سوای چند استثناء، بر سر کشف حجاب به عنوان نخستین قدم به سوی آزادی زنان تحصیل کرده شهری طبقه متوسط اتفاق آراء وجود داشت.^۶

امارتشاه هیچ فعالیت گسترده‌ای را بیرون از کنترل دولت برنمی‌تابید و از همین رو با آنکه ریاست اسمی کنفرانس بر عهده دختر او شاهدخت اشرف بود، حکم تعطیل انجمن نسوان وطنخواه را صادر کرد و به جای آن کانون بانوان را که تحت نظر دولت اداره می‌شد تشکیل داد. فعالیت‌های این کانون به تعلیمات حرفه‌ای، آموزش و امور خیریه محدود می‌شد. سازمان جدید تحت ریاست اسمی شاهدخت‌ها اشرف و شمس پهلوی بود و توسط صدیقه دولت آبادی که از مدافعان قدیمی حقوق زنان به شمار می‌رفت اداره می‌شد. منشأ اصلاحات سیاسی اساساً شخص شاه بود.^۷ رضا شاه با تکیه بر قدرت سیاسی روزافزون خود، فرمان کشف حجاب را در سال ۱۳۱۴ صادر کرد؛ فرمانی که نه بلشویک‌ها و نه آتاتورک با این صراحت صادر نکرده بودند. علما بار دیگر در شهرهای قم و مشهد با این قانون جدید به مخالفت برخاستند، اما شاه با خشونت و قاطعیت مخالفت‌ها را درهم شکست.

زنان ایران در قبال کشف حجاب واکنش‌های گوناگونی از خود نشان دادند. بسیاری از زنان طبقه متوسط و بالا که طرفدار تجدید بودند به استقبال آن روزی شتافتند که با لباس و کلاه اروپایی برای اولین بار و بدون چادر از خانه بیرون آمدند. اما در خانواده‌های سنتی طبقه متوسط و پایین گروه بسیاری در مورد این دستور مردّد و یا با آن سخت مخالف بودند. حجاب مرز بین رفتار پسندیده و مردود زن و مرد، هردو، را در خیابان‌ها تعیین می‌کرد. در بسیاری از خانواده‌های سنتی و متدین زنان، یا به دلخواه یا به اصرار همسر و خانواده، برای آن که بی‌چادر در خیابان‌ها ظاهر نشوند سال‌ها از ترک منزل خودداری کردند.

مدافعان ایرانی حقوق زنان در ارزیابی سلطنت رضا شاه، هنوز دستخوش دودلی و ابهام اند. به عقیده بسیاری از آنان، سرکوب نهاد روحانیت، که همراه با حمایت شاه از کشف حجاب و ایجاد امکانات جدید آموزشی و استخدامی برای زنان انجام گرفت، روابط سنتی زن و مرد را تضعیف کرد و موقعیت علما را متزلزل ساخت. عده‌ای دیگر، چون ناهید یگانه، معتقدند که قانون مصوّب ۱۳۱۶ که حق طلاق و سرپرستی فرزندان را منحصر به مردان کرد و حق سفر و تحصیل و کار زنان را موکول به اجازه شوهر دانست، بر روابط مردسالارانه

موجود ثمر قانون زد و بدین سان بر اختیارات روحانیان درمورد امور خانواده افزود.^۱ واقعیت آن است که مسأله کشف حجاب که در آغاز از سوی فعالان سیاسی مرد و زن، به عنوان یک امر سیاسی ریشه ای مطرح شده بود، در نهایت به امری دولتی، نهادی و خالی از محتوای رادیکال خود تبدیل گردید. در این میان، شکافی عمیق بین مبارزان برای آزادی زن و دیگر نیروهای مترقی به وجود آمد. در یک سوی این شکاف مدافعان حقوق زن و رژیم پهلوی قرار گرفتند و در سوی دیگر آن نیروهای سیاسی چپ و رهبران مذهبی تجددستیز.

تا سال ۱۳۰۹ همه تلاش هایی که در سطح مردمی برای دفاع از حقوق زنان انجام یافته بود در اختیار دولت تجدد طلب رضا شاه قرار گرفت. این امر سه راه را پیش روی جدی ترین مدافعان حقوق زنان قرار می داد:

(۱) مواضع تند خود رامالیم تر سازند و با ورود به سازمان های دولتی بکوشند تا به هدف های خود دست یابند؛ (۲) درکنار نیروهای محافظه کار مخالف شاه قرار گیرند که روحانیون را نیز در برمی گرفت. اما این در واقع راه حل نبود زیرا محافظه کاران با همه اصلاحات شاه، و بویژه کشف حجاب، مخالف بودند؛ (۳) با احزاب سیاسی چپ متحد شوند. اما روشنفکران سوسیال دمکرات و مارکسیست یا با دولت همکاری می کردند (مانند حسن تقی زاده، که از رهبران مهم جنبش مشروطه بود)، و یا به زیرزمین و تبعید رانده شده بودند (مانند رهبران حزب کمونیست که در سال ۱۳۰۱ تأسیس شده بود). زنان تحصیل کرده شهری، با برگزیدن راه حل اول، یعنی پیوستن به سازمان های دولتی زنان، آگاهانه یا نادانسته درکنار دولت متجدد و تکنوکراتی قرار گرفتند که ضمن بالابردن سطح زندگی اقلیتی برگزیده و کوچک، به دشواری زندگی طبقات پائین تر چون زارعان، زنان قالی باف و کارگران نساجی توجهی نداشت. افزون براین، طبیعت غیردمکراتیک این روند تجدد فاصله فرهنگی میان طبقات بالا و پائین جامعه را هرچه بیشتر می کرد. به نوشته نیکی کدی: «تلاش رضا شاه در راه مدرن سازی شتابان کشور از بالا، همراه با برنامه های آموزشی و فرهنگی غیرمذهبی و مبارزه جویانه اش، به پاگرفتن وضع "دو فرهنگی" در ایران کمک کرد. طبقات بالا و متوسط به سرعت غربی می شدند بی آنکه فرهنگ سنتی یا مذهبی بسیاری از هموطنان خود را درک کنند.»^۲ مدافعان حقوق زن نیز از این قاعده مستثنی نبودند.

فترت سال های ۱۳۲۰-۱۳۳۲:

سازمان های زنان: دنباله روی سازمان های سیاسی

با آغاز جنگ جهانی دوم، ایران به اشغال نیروهای متفقین درآمد. شوروی ها شمال ایران را به تصرف خود درآوردند و نیروهای انگلستان کنترل جنوب را به دست گرفتند. در شهریور ۱۳۲۰، رضا شاه به اتهام هواداری از آلمان، وادار به کناره گیری و تبعید شد و پسر ۲۲ ساله اش، محمدرضا شاه به جای او نشست. شگفت آنکه، جنگ و اشغال نظامی کشور آزادی های سیاسی و فعالیت اقتصادی بیشتری برای ایران به ارمغان آورد. در این دوران احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی بسیاری در کشور شکل گرفتند. اگر بتوان گفت که در نخستین دهه قرن بیستم آموزش و در دو دهه بعدی آن حجاب در کانون مسائل زنان قرار داشت در دهه ۱۹۴۰ (۱۳۲۰ شمسی) مسائل دیگری از جمله حق رأی زنان، شرکت بیشتر آنان در امور سیاسی و اجتماعی، و امور مربوط به زنان کارگر اولویت یافت.^{۱۰} حزب توده، با برنامه مترقی خود، توانست روشنفکران جوان را از اقوام و مذاهب گوناگون به خود جذب کند. در سال ۱۳۲۲، شاخه زنان حزب توده به وجود آمد. ایجاد فرصت های آموزشی و استخدامی بیشتر برای زنان، بهبود شرایط کار برای کارگران، حق استفاده از مرخصی، ایجاد مهد کودک و دستمزد مساوی از جمله خواست هایی بود که در نشریه ارگان آن، *بیداری ما*، مطرح می شد. این نشریه هم نظام دیکتاتوری پیشین و هم مخالفت علما با حقوق زنان را به باد انتقاد می گرفت و بر ضرورت ایجاد مدارس و دانشگاه های بهتر برای زنان پای می فشرد. در سال ۱۳۲۳، نمایندگان حزب توده در مجلس چهاردهم، طرح دادن حق رأی به زنان را به مجلس پیشنهاد کردند که مورد مخالفت قرار گرفت.^{۱۱} اما برای اولین بار زنان آذربایجان در رأی گیری برای انجام انتخابات مجلس فرقه دموکرات آذربایجان شرکت کردند. حزب توده به سبب حمایت بی قید و شرط خود از اتحاد جماهیر شوروی، هواداری از درخواست این کشور برای کسب امتیاز نفت شمال ایران و طرفداری از فرقه دموکرات در واقعه آذربایجان نتوانست از حمایت وسیع تر مردم برخوردار شود، به ویژه پس از آن که در اوایل دهه ۱۳۳۰، با محمد مصدق، نخست وزیر لیبرال و محبوب ایران نیز که خواستار ملی شدن صنعت نفت کشور بود، به مخالفت و مبارزه برخاست.

با ایجاد فضای سیاسی بازتر و امکانات اقتصادی تازه، تعداد زنانی که در

کارخانه‌ها به کار پرداختند و یا به کار تدریس در مدارس روی آوردند، افزایش یافت. هم چنین بعضی از آنان توانستند به حرفه‌هایی که تا آن زمان ویژه مردان بود، چون طب، حقوق و علوم راه یابند. عده‌ای نیز تحصیلات عالی خود را در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی در دانشگاه تهران به پایان رساندند. چند سازمان مترقی زنان، مانند جمعیت زنان و حزب زنان نیز در این دوران به فعالیت مشغول شدند. این سازمان‌ها اگرچه مستقل از دولت فعالیت می‌کردند، اما مطیع سازمان‌های سیاسی متبوع خود بودند. این گونه وابستگی و اطاعت تنها خاص ایران نبود، بلکه در مورد مترقی‌ترین سازمان‌های زنان نیز که در آن دوران به احزاب چپ وابسته بودند، صدق می‌کرد. در واقع، از این راه و روش که حزب کمونیست اتحاد شوروی رایج کرده بود همه احزاب چپ جهان پیروی می‌کردند. در ایران نیز امور مربوط به حقوق زنان در مقایسه با مسائل مبهم احزاب سیاسی مردمدار، "ثانوی و تبعی" تلقی می‌شد.^{۱۲} حتی سازمان زنان پیشرو که یکی از فعال‌ترین سازمان‌های آن دوران بود از آنجا که به یک سازمان چپی ضد استالینی وابسته بود برخواست‌های ملی و دیگر اهداف سیاسی جامعه بیش از حقوق زنان اولویت می‌داد.^{۱۳}

اثناسال‌های ۱۳۲۰-۳۲ تنها به شکوفایی احزاب سیاسی مترقی منحصر نبود. تبعید رضا شاه سبب تقویت جنبه مخالفان مذهبی و تجدت‌ستیز شد که از رهگذر برنامه‌های مدرن‌سازی و مذهب زدایی، قدرت و نفوذ قبلی خود را از دست داده بودند. در نتیجه، اکثریت قریب به اتفاق روحانیان برآن شدند که دومیستة فراموش شده را از نو زنده کنند، یکی اصل دوم متمم قانون اساسی و دیگری حجاب زنان. به این ترتیب، در سال ۱۳۲۳، آیت الله طباطبائی قمی خواستار رفع ممنوعیت حجاب گردید. بسیاری از زنان شهری، یا به سبب تحریک علما و یا به دلیل مخالفت‌های داخل خانه و محله، به حجاب روی آوردند. اما این بار پیچه و مقنعه و چادرسپاه جای خود را به پوشش‌های رنگارنگ تری داد که بدن را چندان نمی‌پوشانید. آیت الله خمینی در این دوران مجتهدی بود که رفته رفته به رهبر مخالفان ضد تجدت تبدیل می‌شد. کتاب او به نام *کشف الاسوار* که در سال ۱۳۲۲ انتشار یافت به زودی به بیانیه مخالفان مذهبی در ایران بدل گردید. آیت الله خمینی در این کتاب هشدار می‌داد که کشف حجاب مایه هتک ناموس و عفت زنان، هدم خانواده و رواج فساد و فحشاء است.^{۱۴} وی نسبت به آموزش مختلط دختران و پسران و حتی موسیقی نیز موضعی تزلزل‌ناپذیر داشت: «این مدرسه‌های مختلط از دخترهای جوان و پسرهای جوان

شہوت پرست عفت و ریشہ زندگی و قوۃ جوانمردی را می کشد و برای کشور ضررهای مادی و معنوی دارد و به فرمان خدا حرام است. . . موسیقی روح عشق بازی و شہوت رانی و خلاف عفت در انسان تولید می کند و شہامت و شجاعت و جوانمردی را می گیرد و به قانون شرع حرام است و نباید در مدارس جزء پروگرام باشد. . .»^{۱۰} در سال ۱۳۳۱، هنگامی که زنان تهران، به ابتکار حزب توده با جمع آوری یکصد هزار امضاء از مجلس خواستند که قانون حق رأی زنان را به تصویب برسانند، علمای طراز اول با زدن برچسب "ضد اسلامی" بر این طرح، نخست وزیر را از تصویب آن باز داشتند.^{۱۱} هنوز یک دهه دیگر تا زمانی که محمد رضاشاه حق رأی را به زنان تفویض کند، مانده بود.

به این ترتیب این دوران شاهد چند دگرگونی در زمینه حقوق زنان شد:
 ۱. بار دیگر مسئله حقوق زنان همبستگی ملی را به خطر انداخت زیرا ائتلاف بین عناصر روحانی و لیبرال علیه سلطنت بسیار شکننده بود و تنها به قیمت زیرپا نهادن حقوق زنان می توانست ادامه یابد.

۲. سازمان های مترقی زنان به شاخه های تابع احزاب سیاسی چپ بدل شده بودند و برنامه های تجدخواهان تکنوکرات را در ایران دنبال می کردند.

۳. سلسله مراتب سیاسی تازه ای در مورد اولویت دادن به حقوق زنان به وجود آمده بود. احزاب سیاسی چپ بین حقوق سیاسی یا اقتصادی و حقوق جنسی یا شخصی تفاوتی فاحش قائل شده بودند. خواست هایی که به پشتیبانی از حقوق زنان کارگر طرح شده بود، مانند استخدام، تساوی دستمزد، بهداشت و آموزش، قابل قبول شمرده می شدند، اما خواست های دیگری که ساختار مردسالار خانواده را هدف می گرفت و حقوق فردی بیشتری را برای زنان می طلبید، به عنوان "خواست های بورژوازی" غیرقابل قبول بودند.

میراث محمد رضا شاه:

تجدد بدون دمکراسی

در سال ۱۳۴۰، یعنی چند سال پس از سقوط دولت مصدق و بازگشت محمد رضا شاه به قدرت، کندی، رئیس جمهور تازه آمریکا سیاست جدیدی را در قبال ایران در پیش گرفت. ایالات متحده که پس از انقلاب چپ گرای ۱۹۵۸ عراق احساس خطر می کرد، شاه را واداشت که با استفاده از درآمد روز افزون نفت، طرح های اصلاحی جدیدی را در ایران به اجرا درآورد و به فساد حاکم در

دستگاه دولت پایان دهد. در سال ۱۳۴۲، شاه، در پاسخ به سیاست جدید آمریکا، و به منظور آرام کردن یک سلسله نا آرامی ها و تظاهرات دانش آموزان و معلمان، انقلاب سفید خود را به صورت یک برنامه اصلاحی شش ماده ای عرضه کرد که اصلاحات ارضی و حق رأی زنان از جمله آن مواد بود. در پی همه پرسی که در این زمینه صورت گرفت شش زن به نمایندگی مجلس انتخاب شدند و دو زن دیگر به مقام سناتور انتصابی دست یافتند. در سال ۱۳۴۷، دکتر فرخ رو پارسا، دکتر طب و دبیر دبیرستان که مادرش از نخستین مدافعان حقوق زنان در دهه ۱۲۹۰ بود، به عنوان نخستین زن وزیر ایران انتخاب شد. محمدرضاشاه، که در رفتار و سخنانش نشانی از فمینیست بودن او محسوس نبود. اعتقاد داشت که آموزش زنان و شرکت آنان در بازار کار «از نظر اقتصادی سودمند است و در تثبیت چهره ای تجدد خواه از او مؤثر خواهد بود.»^{۱۷}

اصلاحات مربوط به زنان، مانند تاکید بیشتر برآموزش و شرکت دختران دیپلمه در سپاه دانش، که هدف آن سواد آموزی به روستائیان بود، تعداد دختران دانش آموز در دبستان ها و دبیرستان ها را افزایش داد. بین سال های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۴ تعداد دختران دبستانی از ۸۰ هزار تن به ۱/۵ میلیون تن فزونی یافت. تغییرات مربوط به زندگی زنان شهری نیز در این دوران چشمگیر بود. در سال ۱۳۵۷، یک سوم دانشجویان دانشگاه ها دختر بودند و بسیاری از آنان در رشته هایی که مختص پسران دانسته می شد درس می خواندند. در همین سال تعداد زنان شرکت کننده در کنکور دشوار پزشکی دانشگاه از مردان پیشی گرفت.^{۱۸} اما نرخ سواد در میان زنان کشور به سبب عوامل مختلف همچنان پائین بود. از جمله این عوامل می توان از فقر جامعه روستایی، سنت ازدواج دختران در سنین پائین، و ناکافی بودن تعداد مدارس نام برد. مطابق آمار یونسکو در سال ۱۳۵۶، ۹۱/۷ درصد از زنان روستایی ایران بی سواد بودند، حال آنکه نرخ بیسوادی زنان شهری ۵۱/۹ درصد بود.^{۱۹}

در سال ۱۳۴۵، محمدرضاشاه با ایجاد سازمان زنان ایران، به ریاست خواهر بلندپرواز خویش، شاهدخت اشرف پهلوی، موافقت کرد. در آستانه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، سازمان زنان ۴۰۰ شاخه و ۷۰ هزار عضو داشت و اکثر اعضای آن را نهادهای وابسته به آن تأمین می کردند. این سازمان هم چنین ۹۴ مرکز رفاه خانواده در سراسر کشور تأسیس کرد که در آنها به کار سوادآموزی، آموزش حرفه ای، امور بهداشتی و مشاوره حقوقی درمورد امور مربوط به ازدواج و طلاق و ارث و نیز ایجاد تسهیلات مهد کودک برای زنان شهری طبقه پائین

پرداخته می شد. سازمان زنان هم چنین برای انجام امور تحقیقاتی در مورد برخی از مسائل مربوط به فمینیسم - مانند تصاویر موهن از زنان و تبعیض جنسی در رسانه‌ها و کتاب‌های درسی و نیز در زمینه اصلاحات حقوقی - تسهیلات لازم را فراهم می کرد.^{۲۰}

مهناز افخمی، که مدیریت سازمان زنان ایران را از سال ۱۳۴۹ تا انحلال آن در سال ۱۳۵۷ برعهده داشت، می نویسد که همه طرح‌های مربوط به خط مشی کلی سازمان باید به تصویب شاه می رسید.^{۲۱} قوانین جدید می بایست از زیر چشمان هشیار روحانیت سنتی نیز، که با هرگونه تخلف واقعی یا فرضی از قوانین شرع مخالف بود، می گذشت. پاره‌ای از اصلاحاتی که از سوی سازمان زنان پیشنهاد شد به سبب مخالفت یک پارچه عوامل سنتی و مذهبی به تصویب نرسید. اما سازمان توانست حداقل سن قانونی برای ازدواج را برای دختران از سیزده سالگی به هجده سالگی، و برای پسران به بیست سالگی افزایش دهد. سقط جنین نیز پس از تصویب یک سلسله «بخشنامه‌های داخلی» در وزارت بهداشتی، دادگستری و سازمان زنان، سرانجام قانونی گردید.^{۲۲}

مهم ترین موفقیت سازمان زنان به تصویب رساندن قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۴۶ و متمم آن در سال ۱۳۵۴ بود. قانون جدید، ضمن آنکه موارد مربوط به طلاق و چند زنی قانون مدنی را که از قانون شرع تبعیت می کرد، تغییر داد، مدعی وفاداری به اصول و احکام تشیع بود. این قانون اختیار بی چون و چرای مردان را در مورد طلاق دادن همسران خود در هر زمان و به هر علت که بخواهند از آنان گرفت.^{۲۳} البته قانون حمایت خانواده مردان مرفه را از گرفتن همسر دوم منع نمی کرد اما زن اول را مجاز می دانست که در این گونه موارد برای گرفتن طلاق خود اقدام کند. با تصویب و اجرای این قانون، نرخ طلاق از ۲۱۷ مورد نسبت به هزار ازدواج در سال ۱۳۴۷ - که چهارمین نرخ طلاق در جهان بود - به ۱۷۵ مورد در سال ۱۳۵۴ کاهش یافت. مهم ترین ضعف قانون حمایت خانواده عدم پیش بینی حمایت مالی برای زنان مطلقه بود. نه قانون مدنی قدیم و نه قانون حمایت خانواده جدید زنان را در دارایی که خانواده در دوران ازدواج به دست آورده بود، سهیم نمی کرد. در نتیجه، مرد همچنان می توانست همسرش را به موافقت با ازدواج دوم خود وادار سازد.^{۲۴}

واکنش روحانیت تجدّدستیز نسبت به این قانون قابل پیش بینی بود. آیت الله خمینی با صدور فتوایی قانون حمایت خانواده را ناقض آئین شریعت اعلام کرد:

قانونی که اخیراً به اسم قانون خانواده به امر عتال اجانب برای هدم احکام اسلام و برهم زدن کانون خانواده مسلمانان از مجلسین غیرقانونی و شرعی گذشته است برخلاف احکام اسلام، و امرکننده و رأی دهندگان از نظر شرع و قانون مجرم هستند، و زن هایی که به امر محکمه طلاق داده می شوند، طلاق آن ها باطل و زن های شوهرداری هستند که اگر شوهر کنند زناکارند. و کسی که دانسته آن ها را بگیرد زناکار است و مستحق حد شرعی و اولادهای آن ها اولاد غیرشرعی و ارث نمی برند و سایر احکام اولاد زنا بر آن ها جاری است، چه محکمه مستقیماً طلاق بدهد یا امر دهد طلاق دهند و شوهر را الزام کنند به طلاق.^{۲۵}

با وجود بسیاری دست آوردهای مثبت، سازمان زنان ایران نتوانست درمیان مخالفان چپ و لیبرال و بسیاری از زنان عادی محبوبیتی کسب کند، چرا که هویت این سازمان مستقیماً با رژیم پیوند داشت که سیاست های غیردمکراتیک آن نارضایتی عمیق مردم را برانگیخته بود. وابستگی سازمان زنان ایران به رژیم پهلوی هم چنین سبب شد تا روحانیون محافظه کار بتوانند جنبش فمینیسم را امری نخبه گرا و غیراسلامی، که هدف آن ویران کردن خانواده های مسلمان است، جلوه دهند.

از اوایل دهه ۱۳۳۰ تا اواخر دهه ۱۳۵۰ با صنعتی شدن کشور تعداد زنان کارگرافزایش یافت. در سال ۱۳۳۵ حدود ۹/۷ درصد از نیروی کار حقوق بگیر در بخش مدرن صنعتی کشور را زنان تشکیل می دادند، حال آنکه در سال ۱۳۵۵ این تعداد به ۱۳/۸ درصد افزایش یافته بود. اما در صنایع قدیمی و صنایع کوچک سنتی زنان هم چنان منبع کار ارزان بودند و به تسهیلات یا امکاناتی چون مهد کودک، بیمه اجتماعی، یا تسهیلات بهداشتی، که مطابق قانون کار در صنایع جدیدتر و بزرگ تر موجود بود، دسترسی نداشتند. درعین حال، سیل مهاجرت عظیم مردان به شهرها میزان کار بی دستمزد زنان را در بخش کشاورزی سخت افزایش داد.^{۲۶}

این تغییرات عمده جمعیتی به تحولات مهم اجتماعی و فرهنگی، بویژه درمورد خانواده منجر شد. همان گونه که دینیز کاندیوتی درمورد زنان دیگر کشورهای خاورمیانه می گوید «معامله سنتی پدرسالارانه» که در آن عروس جوان در ازای احترام آتی و حمایت مالی، به همسر و عروسی مطیع و سر به زیر بدل می شد، با ورود زنان به بازار کار تغییر شکل یافت.^{۲۷} حتی اگر درآمد زن به شوهر او پرداخت می شد، باز زن در خانوار حقوق تازه ای به دست آورده بود و از این پس می توانست برای نیازهای مالی فرزندان خود در برابر نیازهای

خانواده شوهر- اولویت بیشتری طلب کند و یا حتی بر جدا کردن فضای زندگی از خانواده گسترده اصرار ورزد.

تغییر نقش زن و مرد مسائل گوناگون و دشواری به وجود آورد. آیا دختران دبیرستانی که دامن کوتاه می پوشیدند و با پسران جوان نگاه یا نامه های عاشقانه رد و بدل می کردند بی اخلاق و نانجیب بودند؟ آیا دانشجویان دختری که با هم کلاسی های پسر خود درس می خواندند، بحث می کردند، غذا می خوردند و در خیابان ها راه می رفتند خراب بودند؟ تکلیف زنان جوانی که پس از طلاق به دانشگاه می رفتند، یا زنانی که به عنوان منشی، پرستار یا کارمند دولت استخدام شده بودند و در آپارتمان خود زندگی می کردند چه بود؟

تأثیر علی شریعتی و انقلاب ۱۳۵۷

سخنرانی ها و نوشته های علی شریعتی بازتابنده سرخوردگی های سیاسی و دلهره های فرهنگی جامعه در دوران پیش از انقلاب بود. علی شریعتی اسلام شناس غیر روحانی بود که از دانشگاه سوربون فرانسه دکترای جامعه شناسی داشت و هنگام اقامت در پاریس، به مخالفان جنگ الجزایر پیوسته بود. وی اندکی پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۳ ابتدا در دانشگاه مشهد و سپس برپایه گفتارهای های مذهبی خود در حسینیه ارشاد به عنوان سخنوری بلیغ و زبردست شهرت یافت. سخنرانی های شریعتی ضبط و منتشر می شد و عقاید جنجال آفرینش مورد بحث قرار می گرفت. شریعتی، پس از یک سلسله درگیری ها با رژیم و چند بار توقیف بار دیگر در سال ۱۳۵۶ ایران را ترک گفت و اندکی بعد به سکنه قلبی در ۴۴ سالگی در لندن درگذشت. شایعات مربوط به دخالت رژیم در مرگ شریعتی به زودی وی را به مقام شهید رساند. او به عنوان پدر ایدئولوژیک در انقلاب ۱۳۵۷ ایران نقشی اساسی برعهده داشت. وی را باید به خاطر طرح شعار تغییرات سیاسی رادیکال و صنعتی شدن هرچه بیشتر کشور، همراه با تأکید بر نقش سنتی مرد و زن در خانواده، معرفی و مظهر التقاط نهایی تجددخواهان رادیکال و تکنوکرات دانست.

شریعتی خواستار اسلامی انقلابی بود که با حکومت اقتدار گرای پهلوی سرچنگ داشت و می رفت تا نسل جدیدی از متفکران مسلمان نظیر وی را به قدرت رساند. در سخنرانی های شریعتی هزاران نفر حضور می یافتند و شیوه زندگی ای را که او می ستود، برمی گزیدند. دختران دانشجو به پوشیدن روسری

سنتی اسلامی رو می آوردند و مشتاقانه در سخنرانی های او شرکت می کردند و مجذوب ستایش او از محاسن آموزش و علم می شدند و در سخنان او راه حلی برای بحران هویت خویش می دیدند. شریعتی، ضمن پذیرفتن تکنولوژی و علوم غربی، فرهنگ و تفکر سیاسی غرب، از لیبرالیسم و دمکراسی گرفته تا مارکسیسم و اندیشه های اگریستانسیالیستی و اومانیستی، را رد می کرد. وی درعین آن که مدافع شرکت وسیع زنان در امور سیاسی و اجتماعی بود، جایی برای آزادی زنان - که تغییر اساسی در نقش زن و مرد و رهایی جنسی را ایجاب می کرد - در ایدئولوژی خود نمی دید. وی انقلاب فرهنگی جوانان غربی را، که درکنار آزادی های سیاسی خواستار رهایی جنسی نیز بودند، محکوم و تقبیح می کرد و چنین آزادی هایی را غیراخلاقی و فاسد می شمرد و آنرا چیزی جز شیوع فحشا و "آزادی پائین تنه" نمی دانست. شریعتی برای مخاطبانی سخن می گفت که نسبت به دگرگونی های اخیر نقش زنان در جامعه سخت دودل بودند و گمان داشتند که بسیاری از زنان غربی آلت دست اقتصاد سرمایه داری هستند که بدن آنها را به ابزاری برای فروش کالا تبدیل کرده است. الگویی که شریعتی توصیه می کرد، ژاپن بود که در آن از دستاوردها و پیشرفت های علمی و فنی غرب استفاده می شد بی آن که به ظاهر روابط سنتی زن و مرد تغییری یافته باشد.

به این ترتیب، شریعتی با جلب نسل تازه ای از جوانان روی گردانده از وضع موجود و جهت دادن به مخالفت با شاه، توانست به هدفی که روحانیت تجددستیز طی چند نسل نتوانسته بود به آن دست یابد، نائل شود. وی هم چنین، با ارائه نظر سیاسی جدیدی که، ضمن پذیرش پیشرفت های فنی و تکنولوژیکی جهان مدرن، اصلاحات اجتماعی و فرهنگی مدرنیته را رد می کرد، ناخواسته روحانیان تجددستیز را که به مخالفت با او برخاسته بودند به مسیری که بایست پی می گرفتند رهنمون شد. این استراتژی زمانی که با بحث ضد امپریالیستی نیز درمی آمیخت گیرایی و تأثیر بیشتری می یافت و موضوعات تحریک آمیزی، چون ستم برفقرا، نیاز به توزیع عادلانه ثروت، مبارزه علیه امپریالیسم، ضرورت حرکت انقلابی و درعین حال روی آوری به نقش های سنتی زن و مرد و ارزش های مذهبی، را در برمی گرفت. این معجون ایدئولوژیک اثر عمیقی بر سازمان های چپ، به ویژه سازمان مجاهدین خلق گذاشت. همین سازمان بود که در انقلاب نقشی به سزا داشت و لقب "امام" را بر القاب آیت الله خمینی افزود.

تحولات سریع انقلابی و استقرار برق آسای رژیم جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ بسیاری از زنان جوان سیاسی را که در تظاهرات خیابانی پوشش حجاب

را به عنوان نماد مخالفت با رژیم برتن کرده بودند، بی آن که به تسلط یک حکومت مذهبی تمایلی داشته باشند غافلگیر و متحیر کرد. تنها چند هفته پس از بازگشت آیت الله خمینی به ایران بود که وی قانون حمایت خانواده را "غیراسلامی" و در نتیجه غیرقانونی اعلام کرد. یک سال و نیم پس از انقلاب، زنان ایرانی با محدودیت‌ها و تعدیات بسیاری در مورد حقوق خود روبرو شدند از آن جمله: حجاب اجباری یا پوشش اسلامی "مناسب" برای زنان که به جز دست و صورت تمام بدن زنان مسلمان و غیرمسلمان را درملاء عام می‌پوشاند و ترک آن موجب کیفرهایی چون شلاق خوردن در ملاء عام و زندان است؛ جدا کردن زنان از مردان در مؤسسات دولتی، مدارس، دانشگاه‌ها و اتوبوس‌ها؛ پائین آوردن سن ازدواج دختران به ۹ سالگی؛ باز گرداندن حق طلاق یکطرفه و خودسرانه و چند همسری به مردان؛ فشار آوردن بر زنان و مردان تحصیل کرده و بر جوانان شهری برای قبول سنت شیعی متعه یا ازدواج موقت؛ محدودیت حق سرپرستی مادران و لغو مواد قانونی که حق ولایت فرزندان را پس از درگذشت پدر به مادر می‌سپرد؛ باز گرداندن حقوق تصمیم‌گیری در امور مهم زندگی زن به شوهر -مانند اجازه کار و سفر؛ ایجاد محدودیت‌های شدید در مورد استخدام زنان؛ و تعریف گسترده‌ای از زنا که داشتن رابطه جنسی پیش از ازدواج بین افراد بالغ و مجرد را ممنوع می‌کرد. این احکام و شماری دیگر از محدودیت‌های نظیر آن موقعیت زنان را به شهروندان درجه دوم چه در خانه و چه در بیرون از خانه تنزل داد.^{۲۸}

از میان رفتن آزادی‌ها و حقوق زنان در کلیه موارد، به استثنای حق رای و تحصیل، را باید ناشی از دگرگونی‌های ایدئولوژیکی دانست که در جنبش یک قرنیه ضد حکومت در ایران رخ داده بود. نخست آن که آیت الله خمینی برخلاف شیخ فضل‌الله نوری، سلف ایدئولوژیک خود در انقلاب مشروطه، جنبه‌های تکنولوژیکی و علمی مدرنیته را پذیرفت، هر چند که کماکان بر ابعاد فرهنگی و اجتماعی آن دست رد گذاشت. وی هم‌چنین در زمینه گسترده مفهوم و ابعاد سیاسی اسلام از علی شریعتی، اسلام‌گرای تندرو و نیز از سازمان‌های چپ درس‌های مفیدی آموخته بود. اصطلاحات مارکسیستی غربی چون استعمار، استثمار، امپریالیسم، و انقلاب اجتماعی، بویژه در سخنان و موعظه‌های وی و پیروانش، کاربرد بسیار یافت و پس از انقلاب نیز هم‌چنان به کار رفته است.

دو دیگر آن که میان فمینیست‌ها و چپی‌ها و هم‌چنین میان زنان هوادار اسلام انقلابی و هواداران آزادی زنان گسست ایدئولوژیکی کاملی رخ داده بود. اکثریت وسیع چپ‌گرایان ایرانی، خواه اعضای حزب توده، یا هواداران سازمان مائوئیست

پیکار، یا شاخه‌های مختلف فدائیان خلق، همگی دیدگاهی جزئی از مارکسیسم داشتند؛ دیدگاهی که تعبیر انگلیسی-استالینیستی را از مفاهیم زیر بنا و روبنا پذیرفته بود. برپایه چنین تعبیری ستم برزنان در جامعه سرمایه داری نتیجه تضاد طبقاتی و "امپریالیسم فرهنگی" دانسته می شد و سازمان های مستقل زنان، چه در نظام های سرمایه داری و چه سوسیالیستی، غیرلازم به نظر می رسید، چراکه این گونه سازمان ها در نظام سرمایه داری توجه را از "هدف اصلی" مبارزه منحرف می ساخت و در نظام سوسیالیستی هم نیازی به آنها نبود.^{۲۹} همچنین، سازمان های چپ گرا در مورد حقوق زنان موضعی نظیر موضع "تجدد طلبان تکنوکرات" داشتند. به سخن دیگر، آن ها نیز واقعیت روابط پدرسالار در میان همه طبقات جامعه را انکار می کردند و از پرداختن به مسائلی چون جنسیت، نابرابری های جنسی، و نیاز به اصلاح قوانین خانواده سر بازمی زدند. نوشته های شریعتی که التفاطی از مارکسیسم ناپخته و الهیات آزادی بخش بود، و سخنان خمینی، که مفهوم سیاسی شده ضد امپریالیستی ای از اسلام را تبلیغ می کرد، چندان از این موضع چپ، که حکم بر منحن بودن فمینیسم داده بود، فاصله نداشت. مطابق هردو دیدگاه فمینیست ها یا ساده اندیش بودند و یا ابزاری در دست نیروهای امپریالیست. براساس این نظر، کشورهای امپریالیستی از برنامه های فمینیستی حمایت می کردند که هدف آن نابود کردن فرهنگ های بومی و آزمیان بردن روحیه مقاومت کشورهای جهان سوم و در نهایت استثمار آن ها بود.

سوم آن که، پنجاه سال آمیخته شدن مسائل فمینیستی با رژیم اقتدارگرای پهلوی چنان گسست فرهنگی ای در جامعه ایران به وجود آورده بود که دولت تازه پای جمهوری اسلامی در کسب حمایت گروه های وسیع و سنتی زنان مشکل چندان نداشت. از همین رو بود که حق رأی زنان به جای خود محفوظ ماند. این زنان که بیشتر متعلق به طبقه متوسط بازاری یا خانواده های طبقه پائین بودند و از تغییر نقش زن و مرد در نیمه دوم قرن بیستم سخت ناراضی، بعدها تحت تأثیر نویسندگانی چون فرشته هاشمی و سرمقاله های وی در مجله زن روز در سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ که به آنان "راه سومی" را علیه کثرتی های سرمایه داری و کمونیسم، هردو، نشان می داد دلگرم شدند و جرأت ابراز وجود یافتند. به اعتقاد هاشمی و دیگر زنان اسلام گرا که مانند او در غرب تحصیل کرده بودند جامعه اسلامی در صورتی می توانست شکل بگیرد که همه به جنبش انقلابی پیوندند و فمینیست های "کافر" و "امپریالیست" را محکوم سازند.^{۳۰}

دهه ۱۳۷۰:

نسل دوران پس از انقلاب

اکنون، پس از گذشت نزدیک به هجده سال از انقلاب، نشان چندان‌ی از شیفتگی اولیة زنان نسبت به جمهوری اسلامی برجای نمانده است. مجلات زنانه وابسته به دولت مانند *ندا*، *هاجر*، *پیام زن* پیوسته از «فقدان تعهد سیاسی-مکتبی» زنان ایرانی که در اولین فرصت روسری‌های اجباری را بر می‌دارند و با زیاده روی در آرایش، در برابر احکام اسلام مقاومت می‌کنند، شکایت دارند.^{۳۱} حتی مرضیه دباغ، از حامیان جدی و متعهد جمهوری اسلامی که سه بار به نمایندگی مجلس رسیده و ده‌ها سال از مریدان خمینی بوده، از مشکلات فراوانی که او و چند تن از زنان دیگر در گذراندن چند قانون به سود زنان داشته‌اند، کله‌مند است.

دولت جمهوری اسلامی نیز در این سال‌ها، در برخی موارد، ناگزیر از در سازش درآمده است. تحصیل زنان در رشته‌های مهندسی و کشاورزی در دانشگاه از نو آزاد شده. قانونی با شباهت‌هایی به قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۷۱ به تصویب رسیده که مطابق آن زن و شوهر پیش از طلاق باید از دادگاه گواهی عدم سازش دریافت کنند. دولت هم چنین زنان را تشویق کرده است که در قباله نکاح حقوقی چون حق مالکیت مشترک یا حق طلاق در صورت ازدواج دوباره شوهر را بگنجانند. بسیاری از زنان، در زمان عقد ازدواج از این حقوق به ازای دریافت حق ادامه تحصیل یا کار درمی‌گذرند. در صورتی که شوهر بخواهد به بهانه‌های «واهی» همسر خود را طلاق دهد، همسر می‌تواند به ازای سال‌های خدمت خود در خانه شوهر، علاوه بر نفقه، برای سه ماه طلب «دستمزد» کند. اما این که دستمزد در برابر چه خدمتی باید باشد - آشپزی، نظافت، نگهداری از فرزندان یا فقط رابطه جنسی - و یا این که بهانه‌های «واهی و غیرمنطقی» مردان کدامند روشن نیست. زنان حقوقدان اکنون می‌توانند در دادگاه‌های خانواده در مقام دستیار یا مشاور قضات مرد خدمت کنند. سن قانونی ازدواج برای زنان از سیزده سال به پانزده سال افزایش یافته و سقط جنین تحت شرایط خاص مجاز اعلام شده است. برای سقط جنین نیازی به اجازه شوهر نیست، اما انجام آن موکول به حکم دادگاه است، و بدون آن شوهر می‌تواند از کسانی که عامل و مباشر سقط جنین بوده‌اند شکایت کند. این تغییر در قانون سقط جنین در پی

سیر صعودی نرخ رشد جمعیت صورت گرفت که در سال ۱۳۶۲ به ۳/۹ درصد رسید و اکنون به ۲/۳ درصد کاهش یافته است.^{۳۲}

با مروری بر رمان ها، داستان های کوتاه و مجلات زنان که در ایران منتشر شده است، می توان به این نتیجه رسید که در سطوح عمیق تر فرهنگی جامعه تغییرات مهمی روی داده و آگاهی تازه ای نسبت به حقوق زنان پا گرفته است. رمان های فمینیستی شهرنوش پارسی پور و منیرو روانی پور محبوبیتی قابل ملاحظه در ایران یافته اند و نشریه های ایرانی برون مرزی نیز به چاپ نقدهای تحسین آمیزی از آن ها پرداخته اند. اخیراً مجله فمینیستی زنان به انتشار مصاحبه های جسورانه ای با زنان زندانی، زنان کارگر و معلم دست زده است.^{۳۳} این نشریه که آشکارا دلمشغول مسائل فمینیستی است، درباره ستم بر زنان و زشتی فرهنگ پدرسالاری در ایران مقالاتی آموزنده دارد و نوشته هایی نیز از فمینیست های غربی چون سوزان فالودی منتشر می کند که در آن ها از ساختار پدرسالارانه کشورهای اروپا و ایالات متحده آمریکا انتقاد می شود. گروه بزرگی از زنان سنتی که ابتدا از سر ایمان به اهداف جمهوری اسلامی و برای اشاعه آن پا به خیابان ها گذاشته بودند امروزه به طور جدی با زن ستیزی رژیم سر به مخالفت گذاشته اند و آزادی ها و حقوق بیشتری را برای خود و دخترانشان طلب می کنند. بسیاری از همین زنان در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، که منجر به انتخاب محمد خاتمی شد، شرکت کردند. در خارج از ایران، به ویژه در اروپا و آمریکای شمالی نیز شبکه قابل توجهی از سازمان ها و نشریات مدافع حقوق زنان در تبعید به وجود آمده است که به عنوان عوامل "آگاهی بخش" عمل می کنند و برنامه های منظم فرهنگی و هنری دارند و زنان نویسنده و شاعر را از ایران به سخنرانی و کتاب خوانی در جلسات خود دعوت می کنند. این نوع فعالیت های فمینیستی در اروپا و آمریکا، از پشتیبانی تعدادی زیاد از مردان ایرانی مقیم خارج بهره مند بوده است. بسیاری از فعالان سیاسی سابق، از زن و مرد، اکنون بر نا آگاهی گذشته خود نسبت به مسائل فمینیستی دریغ می خورند.

با این همه، امروزه در بسیاری از کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی، جنبش های مستقل غیر مذهبی راه بسیار خطرناکی را در گذار از میان صخره و گرداب می پیمایند. از یک سو، مخالفان مذهبی ضد فمینیست وعده می دهند که اگر زنان به فرهنگ پدرسالاری اسلام سنتی روی آورند در ازای محروم شدن از حقوق و برابری های اجتماعی از احترام و امنیت و شخصی برخوردار خواهند بود. از سوی دیگر، حکومت های غیر مذهبی و استبدادی میزان معینی از

امکانات اقتصادی و اجتماعی را برای زنان قائل می‌شوند اما حقوق مدنی و سیاسی را از مردم - و از جمله زنان - دریغ می‌دارند. این همان گردابی بود که زنان ایرانی در اواخر دهه ۱۳۵۰ خود را در آن غرقه یافتند. با این همه، امروزه نظرگاه سیاسی تازه‌ای در میان ایرانیان، چه در داخل و چه در خارج از کشور، در حال شکل گرفتن است، نظرگاهی که هم صداهای روشنفکران غیر مذهبی مخالف و هم هواداران حقوق زنان را در بر می‌گیرد. اما، تازمانی که مفهوم کامل آزادی زنان، به معنای دگرگونی‌های اساسی در نقش زن و مرد، درک نشده است، سرنوشت فمینیسم و تعریف مفهوم حقوق بشر در ایران هم چنان مبهم باقی خواهد ماند.

* این نوشته توسط نازی عظیمیا از متن انگلیسی آن برگردانده شده است. از ایشان و همینطور از خانم مریم متین‌دفتری و آقای محمّد ارسی به خاطر راهنمایی‌هایشان سپاسگزارم. برای متن انگلیسی و مفصل‌تر این نوشته ن. ک. به:

NWSA Journal: A Publication of the National Women's Studies Association 8, No. 1 (Spring 1996).

پانویست‌ها:

۱. ن. ک. به:

Janet Afary, "The Debate on Women's Liberation in the Iranian Constitutional Revolution, 1906-11," *Expanding the Boundaries of Women's History: Essays on Women in the Third World*, ed. Cheryl Johnson-Odim and Margaret Strobel, Bloomington, Indiana University Press, 1992, pp 101-21.

۲. ن. ک. به:

_____, *The Iranian Constitutional Revolution, Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism*, New York, Columbia University Press, 1996, chap. 5.

۳. ن. ک. به:

Eliz Sanasarian, *The Women's Rights Movement in Iran*, New York, Praeger, 1982, p. 62.

۴. ن. ک. به:

David Menashri, *Education and the Making of Modern Iran*, Ithaca, Cornell University Press, 1992, p. 111; Nikki Keddie, *Iran: Roots of Revolution*, New Haven, Yale University Press, 1981, p. 95 and; Shahrough Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period*, Albany, SUNY Press, 1980, pp. 39-42.

۵. سناساریان، همان، ص ۶۲.

۶. فاطمه استادمک، حجاب و کشف حجاب در ایران، تهران، عطائی، ۱۳۶۷، صص ۱۱۲-۱۱۵.

۷. سناساریان، همان، ص ۶۸.
۸. ن. ک. به:
- Nahid Yeganeh, "Women, Nationalism, and Islam in Contemporary Political Discourse in Iran," *Feminist Review* 44, Summer 1993, p. 5.
۹. نیکی کدی، همان، صص ۱۱۱-۱۱۲.
۱۰. این موضوع ها نه فقط در نشریات چپ چون *زبان زنان*، *مجله قیام زنان* و *آینده طرح* می شدند، بلکه در مجلات عامه پسندتر آن دوران نیز مورد بحث قرار می گرفتند.
۱۱. ن. ک. به:
- Gholam Reza Vatandoust, "The Status of Iranian women during the Pahlavi Regime," *Women and the Family in Iran*, ed. Asghar Fathi, Leiden, E. J. Brill, 1985, pp. 110-111; Sanasarian, *Ibid.*, p. 72; Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, Princeton, Princeton University Press, 1982, p. 336.
۱۲. سناساریان، همان، ص ۷۳.
۱۳. ن. ک. به: *مجله زنان پیشرو*، ا.، بهار ۱۹۵۳.
۱۴. ن. ک. به:
- Said Amir Arjomand, "Traditionalism in Iran," *From Nationalism to Revolutionary Islam*, Ed. Said Amir Arjomand, Albany, SUNY, 1984, p. 204.
۱۵. خمینی، روح الله، *کشف الاسرار*، قم، انتشارات آزادی، بی تاریخ، صص ۲۱۳-۲۱۴.
۱۶. سناساریان، همان، ص ۷۵.
۱۷. کدی، همان، ص ۱۷۹.
۱۸. ن. ک. به:
- Mahnaz Afkhami, "Iran: A Future in the Past- The 'Prerevolutionary' Women's Movement," *Sisterhood is Global*, ed. Robin Morgan, New York, Anchor, 1984, p. 335.
۱۹. ن. ک. به:
- Haideh Moghissi, "Women, Modernization and Revolution in Iran," *Review of Radical Political Economics*, 23, 3 & 4, 1994, pp. 211-213.
۲۰. سناساریان، همان، صص ۸۵-۸۸.
۲۱. مهناز افخمی، همان، ص ۳۳۳.
۲۲. همانجا.
۲۳. فرج الله قربانی، *مجموعه کامل قوانین و مقررات خانواده*، تهران، فردوسی، ۱۳۷۲، ص ؟
۲۴. سناساریان، همان، ص ۱۴۹.
۲۵. م. یآوری، *نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران*، لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۹۸۱، ص ۹۸.
۲۶. ن. ک. به:

Habib Lajevardi, *Labor Unions and Autocracy in Iran*, Syracuse University Press, 1985, pp. 213-214.

۲۷. ن. ک. به:

Deniz Kandiyoti, "Islam and Patriarchy: A Comparative Perspective," in *Women in Middle Eastern History: Shifting Boundaries in Sex and Gender*, ed., Nikki R. Keddie and Beth Baron, New Haven, Yale University Press, 1991, pp 23-42.

۲۸. میهان (لندن) ۱۹۸۱-۱۹۹۳ برای خلاصه انگلیسی ن. ک. به: نیتره توحیدی در:

Mohanty, Russo, Torres, eds., *Third World Women and the Politics of Feminism*, Indiana University Press, 1991, pp. 251-267.

۲۹. ن. ک. به:

Hammed Shahidian, "The Iranian Left and the Woman Question in the Revolution of 1987-1979," *International Journal of Middle East Studies*, 26 (1994), pp. 223-247.

۳۰. ن. ک. به نوشته های زن روز در سال های ۱۹۷۸-۱۹۷۹.

۳۱. نیز ن. ک. به کتاب اریکا فریدل که در آن سرخوردگی زنان روستایی از بسیاری

سنت های مذهبی طاقت فرسا که بر آنان تحمیل گردیده، به روشنی ترسیم شده است:

Erika Friedl, *Women of Deh Koh: Lives in an Iranian Village*, London, Penguin, 1991.

۳۲. ن. ک. به:

Nesta Ramazani, "Women in Iran: The Revolutionary Ebb and Flow," in *U.S. Iran Review: Forum on American-Iranian Relations*, 1. 7 (October 1993), pp 8-9.

۳۳. برای توضیح بیشتر در این باره ن. ک. به:

Janet Afary, "The War Against Feminism in the Name of the Almighty: Gender and Muslim Fundamentalism," *New Left Review*, 224 (July-August 1997), pp. 89-110.

مشروطه ایران

و

پیش زمینه های نظریه «ولایت فقیه»

ماتسا، الهه آجودانی

لندن، انتشارات فصل کتاب، ۱۳۶۷

محل فروش در آمریکا:

Nashr-e Ketab

1413 Westwood Blvd
Los Angeles CA 90024
Tel: (310) 444-7788

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری

شهلا حائری

- ۳۴۳ **پیشگفتار**
مقاله ها:
- ۳۴۷ آذر نفیسی تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی
۳۶۵ زانت آفاری (پیرنظر) گذار از میان صخره و گرداب
۳۸۹ مهناز افخمی انقلاب مسالمت آمیز
۴۱۳ مهرانگیز کار امنیت قضایی زنان در ایران
۴۲۳ مهناز کوشا و نوید محسنی میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی
- گزیده**
- ۴۳۹ شیرین عبادی قوانین ایران و حقوق مادر
گذری و نظری
- ۴۴۷ احمد کریمی حکاک نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته
۴۷۱ گیتی شامبیاتی بازتاب مسائل زنان در شبکه
نقد و بررسی کتاب:
- ۴۷۹ فرزانه میلانی نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)
۴۸۷ فرشته کوثر پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)
۴۹۹ توجرت اتابکی روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)
۵۰۴ ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)
۵۰۵ پوپک طاعتی کتابشناسی زنان
۵۱۳ یاد رفتگان (تقی مدرسی، ساتم آغ زاده)

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

EBN 'AYYAS-ECONOMY V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگ‌دوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

انقلاب مسالمت آمیز: مروری بر فعالیت ها و دستاوردهای سازمان زنان ایران (۱۳۴۳-۱۳۵۷)

مقدمه

این نوشته در باره جنبش زنان ایران در دودهه پیش از انقلاب اسلامی و بیشتر معطوف به اهداف، برنامه ها و فعالیت های سازمان زنان ایران و چگونگی روابط و رویارویی آن با مراکز تصمیم گیری دولتی از سویی و با عوامل محافظه کار و سنتی جامعه از سوی دیگر است. تاکید این بررسی بر نقش و فعالیت های سازمان در گسترش حقوق و آزادی های زنان ایران در دوره ای است که هنوز این حقوق و آزادی هانه تنها در جامعه سنتی و مردسالار ایران که در جوامع بسیار دیگر دست نیافتنی به نظرمی رسید. این نوشته که بیشتر بر پایه آگاهی ها و تجارب نگارنده در دوره فعالیت در سازمان زنان شکل گرفته پس از مرور کوتاهی بر تاریخچه معاصر جنبش زنان، به فرایند تشکیل سازمان و اهداف نخستین آن، به تشریح امکانات و محدودیت های موجود در راه تصویب و انجام برنامه های سازمان و سپس به توصیف ساختار و نحوه کار و انواع فعالیت های سازمان زنان در ایران و در عرصه بین المللی خواهد پرداخت. به دستاوردهای اساسی سازمان، به ویژه به برنامه ریزی، تنظیم و اجرای "برنامه ملی کار" در بخش پایانی این نوشته اشاره خواهد شد.

* دبیرکل "سازمان زنان ایران" (۱۳۴۳-۱۳۵۷) و رئیس "سازمان بین المللی همبستگی زنان" (Sisterhood is Global Institute). آخرین اثر مهناز افخمی، *Faith and Freedom* [ایمان و آزادی]، در سال ۱۹۹۶ از سوی انتشارات دانشگاه سیراکیوز منتشر شد.

مروری تاریخی

آغاز بیداری زنان ایران را می‌توان با جنبش تنباکو مقارن دانست.^۱ نشانه‌های این بیداری نخست در این جنبش و سپس در انقلاب مشروطیت، که زنان در آن حضوری محدود ولی قابل توجه داشتند، پدیدار شد. ابتدا سهم زنان در نهادهای نوپای انقلاب مشروطه و در عرصه سیاسی کشور ناچیز بود و در سال‌های پس از انقلاب نیز در موضع اجتماعی و مدنی آنان تغییری محسوس حاصل نشد. در این دوران، فعالیت‌های سازمان‌یافته آنان که عمدتاً به ابتکار زنان طبقه مرفه شکل گرفت عملاً به زمینه‌های آموزش مقدماتی و انتشاراتی محدود گردید. با آغاز دوران پادشاهی رضاشاه پاره‌ای دگرگونی‌های اساسی در وضع زنان پدیدار گردید. هم در این دوران بود که، با همه موانع، امکان تحصیلات عالی و دانشگاهی برای زنان فراهم آمد، با اصلاح قانون مدنی زنان به پاره‌ای حقوق تازه دست یافتند و با کشف حجاب راه برای مشارکت روزافزون آنان در زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور تاحدی گشوده شد.^۲

پس از شهریور ۱۳۲۰، و کناره‌گیری اجباری رضا شاه از سلطنت، اوضاع آشفته داخلی، بی‌ثباتی سیاسی و نبودن دولتی قوی که پشتیبان تغییر وضع زنان باشد سبب شد که فعالیت‌های سازمان‌یافته زنان محدود تر شود. با این همه، در سال ۱۳۲۲ جمعیتی به نام "شورای زنان ایران" به کوشش صفتیه فیروز تأسیس شد و با هدف نیل به برابری زنان با مردان و بالا بردن «سطح فکری و فرهنگی بانوان» به فعالیت پرداخت. در این سال‌ها، بخش زنان حزب توده نیز به فعالیت‌های گسترده‌ای دست زد و از آن جمله طوماری به پشتیبانی از حق رأی برای زنان تهیه و به نخست‌وزیر وقت، دکتر محمد مصدق، ارائه کرد. این او به سبب مخالفت شدید رهبران روحانی تصمیم گرفت در این باره اقدامی نکند.^۳

در اوایل دهه ۱۳۳۰ شماری از زنان تحصیل کرده که هر سال به تعداد آنان افزوده می‌شد، متأثر از وضع نامطلوب زنان در ایران و آگاه به پیشرفت‌های آنان در سایر کشورها، به تشکیل سازمان‌های مختلفی دست زدند. هدف اصلی بیشتر این سازمان‌ها گسترش آموزش در بین زنان و کسب حق رأی برای آنان بود. در بین این سازمان‌ها "جمعیت راه‌نو" به رهبری مهرانگیز دولت‌شاهی، که در سال‌های بعد به نمایندگی مجلس انتخاب شد و سپس اولین سفیر زن ایران گردید، و جمعیت «طرفداران حقوق بشر» به رهبری صفتیه فیروز را می‌توان نام برد. در اردیبهشت سال ۱۳۳۵ صفتیه فیروز همراه با هیئت مدیره جمعیت طرفداران حقوق بشر در جلسه ملاقاتی با محمد رضا شاه او را به پشتیبانی از تلاش زنان

برای بدست آوردن حق رأی ترغیب کردند. تحت تأثیر نحوه استدلال زنان و سطح آگاهی و قوه بیان آنان، شاه قبول کرد در این راه گام هایی بردارد. اما گروهی از مذهبپون قشری به مخالفت برخاستند و در نتیجه کار به تعویق افتاد.

در طول این سال‌ها، گروه‌های مختلف زنان پیوسته می‌کوشیدند که فعالیت‌های پراکنده خود را هماهنگ سازند تا برای کسب حقوق مساوی با مردان پشوانه نیرومندتری داشته باشند. اما این تلاش‌ها به سبب مخالفت‌های گروه‌ها و لایه‌های گوناگون اجتماعی به نتیجه نمی‌رسید. سرانجام رهبران این گروه‌ها بر آن شدند از شاهدخت اشرف پهلوی، که بی شک در آن زمان قدرتمندترین زن ایران بود، بخواهند که از نهضت زنان حمایت کند. او از کمیته ای مرکب از پنجاه نفر نمایندگان گروه‌ها خواست که طرحی برای تقویت این نهضت و نحوه گسترش فعالیت‌هایشان ارائه دهد. مذاکرات این کمیته منجر به تشکیل «شورای عالی جمعیت‌های زنان» شد که در سال ۱۳۳۸ با عضویت هفده سازمان مختلف زنان به وجود آمد. در این زمان، زن ایرانی، پس از نزدیک نیم قرن تلاش، هنوز در دید قانون با مجبوران، مجرمان و مجانین همسان شناخته می‌شد. از حق رأی دادن، انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بود؛ حق حضانت و سرپرستی فرزندان خود را نداشت؛ بی اجازه سرپرست یا قیم قانونی خود نمی‌توانست ازدواج کند یا استخدام شود؛ شوهرش می‌توانست، حتی بدون اطلاع او، با ادای یک جمله او را طلاق دهد، یا بی آن که طلاقش دهد یک تا سه زن دیگر را به همسری دائم خود در آورد و هم‌خانه او سازد.

فعالیت‌های شورای عالی جمعیت زنان درآماده ساختن فضای سیاسی برای پذیرش حق رأی برای زنان، حداقل در بین برخی از گروه‌ها، مؤثر بود. در سال ۱۳۴۱، محمدرضا شاه پهلوی حق رأی برای زنان را به عنوان یکی از شش اصل انقلاب سفید به فرماندهم گذاشت. اندکی پس از این فرماندهم، و با تصویب لایحه اصلاحی قانون انتخابات در مجلس، زنان حق و امکان ورود به صحنه سیاست و حکومت یافتند. این موفقیت بزرگ مخالفت‌های بسیار، از جمله مخالفت شدید برخی رهبران مذهبی، را برانگیخت. در این میان، آیت‌الله خمینی با صدور اعلامیه ای ضدیت خود را با مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی کشور به صراحت تأکید کرد:

روحانیت ملاحظه می‌کند که دولت مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرارداده و در

کنفرانس‌ها اجازه می‌دهد که گفته شود قدم‌هایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده. در صورتی که هرکسی به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل این‌ها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید اسلام تکلیفش را تعیین کرده است. . . . بجای آنکه دولت در صدد چاره برآید سرخود و مردم را گرم می‌کند به امثال دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حقوق زن‌ها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران را در جامعه و نظائر این تعبیرات فریبنده که جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد.

نهضت آزادی به رهبری مهدی بازرگان نیز، به تبع رهبران مذهبی، مخالفت خود را با ورود زنان به عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی اعلام کرد: «مداخله زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور محرّمه و توالی فاسده کثیر است ممنوع و باید جلوگیری گردد.»^۸

در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ و اوائل دهه ۱۳۴۰، سازمان‌های زنان بیشتر در زمینه خیریه و کمک به زنان طبقات محروم جامعه و نیز برای افزایش امکانات آموزشی زنان فعالیت می‌کردند، چه اعتقاد داشتند با آموزش زنان همسران و مادران بهتری خواهند شد. به همان میزان که زنان با تحصیلات بیشتر و بالاتر وارد بازار کار شدند شعارها و درخواست‌های آنان نیز شکل تازه‌تری به خود گرفت. آنان به تدریج معتقد می‌شدند که تضادی بین کارهای خانه از یکسو و ایفای مسئولیت حرفه‌ای و شغلی بیرون از خانه، از سوی دیگر، وجود ندارد و از همین رو می‌توان هم به کاری اشتغال داشت و هم همسر و مادری مسئول و وظیفه‌شناس بود. افزون بر این، به اعتقاد این‌گروه از زنان، آموزش و اشتغال می‌توانست در نهایت امر منبعی برای درآمد بیشتر خانوادگی شود و از این راه زندگی همه اعضای خانواده را بهتر کند و به ویژه امکانات آموزشی مناسب‌تری برای فرزندان فراهم سازد. با این همه، تحصیلات بیشتر زنان و حضور روزافزون آنان در عرصه‌های گوناگون اشتغال این واقعیت را نیز آشکار کرد که ایفای همزمان وظایف خانه‌داری و مسئولیت کار حرفه‌ای بیرون از خانه تنها هنگامی میسر است که نه تنها دید مردان در باره نقش زنان تعدیل شود بلکه برخی ساختارهای اجتماعی نیز دگرگونی‌های بنیادی یابد.

پیدایش سازمان

پس از گذشت مرحله حساس سال‌های نخستین دهه ۴۰، نهضت زنان با ورود زنان به مجلس شور تازه‌ای یافت و دامن فعالیت‌هایش گسترده‌تر شد، تا آن جا

که نیاز به تشکیلات وسیع تری، که با ضرورت های زمان و شتاب و حرکت منسجم تر زنان سازگار باشد، فغانان نهضت را برآن داشت که طرح سازمان تازه ای را ارائه دهند. در سال ۱۳۴۵ پیش نویس نظام نامه سازمان زنان ایران برای تصویب به مجمع نمایندگان زنان سراسر کشور تقدیم شد. این نظام نامه هدف سازمان را «کمک به زنان در اجرای مسئولیت های اجتماعی آنان و نیز در ایفای نقش مهمی که به عنوان مادر و همسر در واحد متحول خانواده برعهده دارند» اعلام کرد. سازمانی که به این طریق به وجود آمد نهادی بود غیر انتفاعی و غیر دولتی که نمایندگان آن از میان اعضاء شعبه ها، که کوچک ترین واحدهای محلی سازمان بودند، برگزیده می شدند. شعبه محل با تشکیل یک مجمع عمومی مرکب از سی شرکت کننده زن رسمیت می یافت. دبیر شعبه از میان هویت رئیسه هفت نفره منتخب مجمع برگزیده می شد. در مرحله بعدی، هر شعبه نمایندگانی را برای شرکت در مجمع عمومی سراسری که در اجلاس سالانه خود به تعیین خط مشی و تصویب برنامه های سازمان می پرداخت، انتخاب می کرد. در فاصله تشکیل اجلاس های مجمع عمومی، یک شورای مرکزی یازده نفره، که هفته ای یکبار تشکیل می شد، به نمایندگی مجمع به تصمیم گیری در باره برنامه ها و سیاست های سازمان می پرداخت. در آغاز کار، پنج تن از اعضای این شورا بارای مجمع و شش تن دیگر، از جمله دبیرکل سازمان، توسط شاهدخت اشرف پهلوی، که ریاست افتخاری سازمان را پذیرفته بود انتخاب می شدند. این نحوه انتخاب حضور نمایندگان اقلیت های مذهبی و دانشگاهیان و پژوهشگران علاقمند را در شورا تأمین می کرد. در همین اوان، پنجاه و پنج جمعیت که در زمینه های مختلف فعالیت می کردند وابستگی خود را به سازمان زنان ایران اعلام کردند. جمعیت های دیگر، از جمله جمعیت زنان حقوقدان، جمعیت زنان روزنامه نگار و جمعیت زنان دانشگاهی، که برخی از اعضاء آنان فغانان در برنامه های سازمان زنان ایران شرکت می کردند، به این سازمان ملحق نشدند و مستقلاً به کار خود ادامه دادند.

کوشش های اصلی و اولیه سازمان بر چند اصل ساده و مورد توافق گروه های مختلف زنان قرار گرفت:

- آزادی زنان با روح اسلام و سنت های فرهنگی جامعه ایران متجانس است؛
- مشارکت کامل زنان در امور جامعه باید به ابتکار و اراده خود آنان و با به کار گرفتن شیوه هایی که خود برمی گزینند انجام گیرد؛
- آموزش درگسترده ترین مفهوم آن بهترین عامل دگرگونی های مطلوب

در جامعه است:

- استقلال اقتصادی زنان زیر بنای ضروری برای کسب سایر آزادی ها است؛
 - تغییر وضع زنان تنها از طریق دستیابی به قدرت عملی است و دستیابی به قدرت از طریق تجهیز گروه های وسیع زنان از قشرهای مختلف جامعه به منظور گسترش نفوذ طرفداران حقوق زن در نهادها و مؤسسات و تشکیلات مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه میسر می شود.^{۱۱}

از همان ابتدای کار، اعضای سازمان با مشکل اقتباس از شیوه ها و روندهای پیشرفت نهضت زنان در جهان غرب واقع بینانه رویرو شدند. آنان معتقد بودند که ارزش و اعتبار هیچ اندیشه یا پدیده ای را صرفاً به خاطر اصل و ریشه یا بر پایه محل پیدایش یا تکامل آن نباید داوری کرد. از همین رو، به اعتقاد آنان، سازمان دهی نهضت زنان، گرچه در اصل یک پدیده غربی است، باید در ایران نیز مورد توجه و تأکید قرار می گرفت تا انگیزه آزادی خواهی در بین زنان، که کمابیش در طول تاریخ ایران وجود داشته، به ثمر نشیند. به این ترتیب، سازمان همواره بر این بود که ایده های نو و اندیشه های ارزنده زنان سراسر دنیا را بشناسد ولی سودمندی هریک از آن ها را با محک سازگاری با فرهنگ ایران بسنجد. آشکار بود که الگوهای جوامع غربی و مفاهیم سنتی ایرانی در باره نقش زن هیچ یک به تنهایی نمی توانست قالب مطلوب ایدئولوژیک برای جنبش زنان باشد. الگوهای غربی در شرایط ویژه تاریخی و بر پایه ساختارهای مشخص فرهنگی و اجتماعی ریخته شده بود که در ایران مشابهی نداشت. مفاهیم و مقررات سنتی ایران، متکی بر ساخت های فرهنگی پدرسالار، چنان محدود بود که حتی برای حقوق ابتدایی زنان، چه رسد به شرکت کامل آنان در زندگی اجتماعی، جای چندان نمی گذاشت. در نتیجه چاره ای جز آن نبود که بین آرمان های پذیرفته جهانی و شرایط خاص حقوقی و سیاسی ناشی از سنت های محلی به هر ترتیب که شده پیوندی زده شود.

استراتژی و برنامه های سازمان

با توجه به فلسفه سازمان زنان ایران، فعالان سازمان ابتدا توجه خود را معطوف به جلب زنان از قشرها و طبقات گوناگون اجتماعی و از نواحی مختلف کشور کردند. آنچه زنان را به هم نزدیک می کرد ناخرسندی مشترک آنان از وضع نامطلوب و غیرعادلانه آنان در جامعه بود. از همین رو، نخستین هدف رهبران سازمان ایجاد ارتباط و گفتگو با طیفی وسیع از گروه های گوناگون زنان

به منظور توافق بر سر اولویت ها و تعیین اهداف جنبش بود. به اعتقاد آنان بدون این توافق کلی میان زنان تأسیس سازمانی سراسری که بتواند به تدوین و اجرای برنامه های سودمند دست زند امکان نداشت. تماس ها و بحث های اولیه ای که در سراسر کشور انجام گرفت برخی از خواست های اساسی اکثریت زنان را روشن کرد. در هر جلسه و کانون بحث و گفتگویی که به این منظور ایجاد می شد زنان پیوسته بر اهمیت استقلال مالی تأکید می کردند و راه رسیدن به آن را نخست سوادآموزختن در سطح ابتدائی و سپس آموزش فنی و تکنیکی، به ویژه در رشته هایی که نیازمند کارگران ماهر بود، می دانستند. از همین رو، سازمان با ایجاد مراکزی که در نهایت "مرکز رفاه خانواده" نام گرفتند عمده منابع خود را معطوف سوادآموزی و آموختن مشاغلی به زنان کرد که ورود آنان را به بازار کار تسهیل کند. چهار وظیفه اصلی مراکز رفاه تأسیس کلاس های سوادآموزی و آموزش حرفه ای، ایجاد مهد کودک، مشاوره حقوقی، و تنظیم خانواده بود و علاوه برآن در هریک از مراکز جلسات سخنرانی تشکیل می شد که در آن مسائل مختلف مربوط به وضع زنان به زبان ساده مورد بحث قرار می گرفت. در بسیاری از مراکز، علاوه بر تشکیل کارگاههای کوچک تولیدی که هدفشان بیشتر آموزش حرفه ای بود، برنامه های فرهنگی و ورزشی برای جوانان نیز اجرا می شد. برنامه های آموزشی حرفه ای براساس خواست ها و علایق محلی و استعدادها و میزان دانسته های هر گروه در هر منطقه انتخاب می شدند. به عنوان نمونه، در یک منطقه کلاس های خیاطی و قرائت قرآن دایر می شد و در منطقه ای دیگر کلاس های نجاری یا تعمیر لوازم الکتریکی. برنامه های ورزشی و فرهنگی نیز همین گونه و براساس نیازها و اولویت ها و امکانات و خواست های زنان هر شعبه طرح ریزی می شد و به مرحله اجرا درمی آمد.

کلاس های آموزشی که در این مراکز به سرعت عرصه اصلی فعالیت سازمان شدند بر نیازمندی های بازار کار توجهی خاص داشتند. در این میان، دو مانع اساسی اجرای کار را مشکل می ساخت: یکی کمبود مربی و معلم مجرب، به ویژه برای برخی رشته ها و در پاره ای از مناطق کشور، و دیگری اکراه برخی از زنان به حضور در کلاس هایی که فضایی "غیرزانه" داشتند. گرچه این گونه کلاس ها نسبتاً آسان بودند و چشم انداز حقوق و مزایای آینده برای کسانی که آن هارا می گذراندند قابل توجه، بسیاری از زنان نسبت به شرکت در آن ها از بیم آن که به بخت ازدواجشان لطمه زند، تردید می کردند. از دید این گروه از زنان، مردان طالب همسر نجار یا سیم کش یا لوله کش نبودند. از همین رو باید به تدریج

میزان آگاهی جامعه افزایش می یافت تا این گونه کلاس های غیرمتعارف آموزشی مورد توجه و پذیرش قرار گیرد. کلاس ها به نوبه خود ایجاد نهادهای دیگر، از جمله مهد کودک، را ایجاد می کرد تا به زنان، در شرایط خاصی که داشتند، فرصت شرکت در این مراکز داده شود. از همین رو عرضه اطلاعات و امکانات لازم در زمینه تنظیم خانواده نیز بخشی از خدمات مراکز سازمان شد زیرا حاملگی های ناخواسته زنان را نه تنها از امکان شرکت در این مراکز بلکه از ادامه اشتغال و پرورش استعدادهایشان محروم می کرد. افزون بر این ها، خدمات کاربایی، و مراکز راهنمایی های خانوادگی و حقوقی نیز به تدریج در کنار مراکز آموزشی ایجاد شدند.

تا سال ۱۳۵۵ یک صد و بیست مرکز زنان در محروم ترین محله های نقاط گوناگون ایران، از جمله ۱۲ مرکز در نواحی جنوبی تهران، تشکیل شده بود. مقر مدرسه خدمات اجتماعی سازمان زنان، نازی آباد، یکی از فقیرترین محله های کشور بود. این مدرسه دختران جوانی را که از سراسر کشور برای خدمت در مراکز سازمان انتخاب شده بودند آموزش می داد. پس از اتمام یک دوره کوتاه آموزشی، که معمولاً بیش از دو سال به درازا نمی کشید، دانشجویان این آموزشگاه، پیش از آن که اقامتی طولانی در تهران پیوندهای آنان را با محیط خانوادگی و شیوه زندگی بومی آنان سست کند، به روستاها و شهرهای خود باز می گشتند.

استقبال زنان از مراکز سازمان قابل توجه بود. در سال ۱۳۵۶، درست پیش از آن که تنش ها و آشوب های سیاسی روند عادی زندگی را در سراسر ایران دگرگون کند، بیش از یک میلیون زن ایرانی از خدمات این مراکز استفاده کردند. رویارویی با مشکلات و چالش هایی که با کارهای این مراکز عجین بود سطح آگاهی و خودآگاهی زنان و مردان را در بسیاری از شهرها و روستاهای ایران بالا برد. اما پیش از آن که چنین تحولی روی دهد سازمان می باید به تدریج به حل مشکلاتی، از جمله بدبینی مردان نسبت به هر نوع کار دستجمعی و سازمان یافته برای زنان، بپردازد. اغلب مردان از هر اقدامی که زن را به خروج از منزل و حضور در عرصه اجتماع تشویق می کرد بیزار بودند. در نتیجه، توضیح و تکرار این نکته ضرورت داشت که هدف سازمان تقویت پیوندهای خانوادگی است و نه تضعیف آن. تعویض نام این مراکز از «خانه زنان» به «مرکز رفاه خانواده» خود گامی در این راه بود. جلب همکاری زنان بانفوذ محلی نیز به بالا بردن میزان اعتبار و مقبولیت مراکز رفاه کمک می کرد. به عنوان نمونه، در قم دختران آیت الله سید کاظم شریعتمداری با شرکت خود در مرکز رفاه آن شهر

بر رونق آن افزودند. شمول تعلیمات مذهبی و کلاس های قرائت قرآن در برنامه های آموزشی برخی از این مراکز نیز زمینه های جدال با روحانیان را تقلیل داد و به این ترتیب سازمان با مخالفت علنی و جدی رهبران مذهبی که می توانست مانعی بزرگ در راه توسعه شبکه ها و گسترش فعالیت های سازمان شود روبرو نشد.

ایجاد مراکز رفاه خانواده نه هدف نهایی که وسیله ای برای سازمان زنان شمرده می شد. این مراکز با ارائه خدمات اساسی و مورد نیاز محلی امکان مراد و همکاری منظم و سازمان یافته میان زنان را در سراسر کشور فراهم آوردند. افزون بر این، این مراکز بی آن که استقلال خود را از دست دهند موفق به جلب کمک های مالی و پرسنلی سازمان های دولتی شدند. مهم تر از همه، با ارائه خدمات عادی و مورد نیاز زنان این مراکز برای سازمان در میان توده زنان ایران اعتباری به دست آوردند که با توجه به سطح پایین سواد و مشکلات حضور زنان در عرصه اجتماعی، از راه دیگری فراهم شدنی نبود.

جلب همکاری تصمیم گیران دولتی

در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، رشد سریع اقتصادی و اشتیاق دولت به مدرن سازی کشور فضایی را فراهم آورد که در آن رهبران سازمان زنان بتوانند نظر دولت را به ضرورت مشارکت هرچه بیشتر زنان در کار توسعه جلب کنند. در اوائل دهه پنجاه، شهبانوفرچ نیز، که با حضور خود در عرصه های اجتماعی و فرهنگی و نیز در مقام نایب السلطنه و مادر مظهر نقش دوگانه زن بود، در راه دفاع از حقوق و آزادی های زنان فعالیت گسترده را آغاز کرد. با این همه، توفیق در این کار تقریباً هیچگاه بدون مجادله و کشمکش میسر نبود. شخص شاه نیز، گرچه خود مظهر و نماد پدرسالاری در جامعه بود، همانند بسیاری دیگر از مقامات دولتی و سیاسی، این استدلال را پذیرفته و آگاه بر این واقعیت بود که بدون مشارکت کامل زنان در زندگی اقتصادی و اجتماعی و بدون دگرگونی بنیادی در وضع آنان کار توسعه کشور انجام ناشدنی است:

... زنان که نیمی از جمعیت تمام جهان را تشکیل می دهند نیروی انسانی عظیمی هستند که شرکت مؤثر آن ها در فعالیت ها لازمه هرگونه توسعه و ترقی است و هر نوع تبعیض که مانع این شرکت مؤثر گردد عملاً مانع بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جهان خواهد بود. . . فراموش نکنیم که مسائلی از قبیل حقوق بشر، جمعیت، تنظیم خانواده، مبارزه

با بی‌سوادی و فقر که سرنوشت جامعه بشری به آن‌ها پیوسته است اصولاً جز با شرکت قاطع و مؤثر زنان قابل حل نیست.^{۱۲}

با توجه به این شرایط، سازمان زنان در مراحل مختلف برنامه ریزی و تصمیم‌گیری براین نکته باید تأکید می‌کرد که بدون مشارکت زنان، اسباب رشد و توسعه کشور فراهم آمدنی نیست. به همین دلیل، و نیز به منظور جلب پشتیبانی تصمیم‌گیران دولتی، سازمان زنان هدف‌های جنبش زنان را به زبان و در قالب‌هایی که متناسب با هدف‌ها و برنامه‌های کلی و عمومی مملکتی بودند طرح و تنظیم می‌کرد. افزون بر این، برنامه‌هایی که معطوف به حل مسائل خاص ملی، منطقه‌ای و محلی بود به سازمان‌های مربوط دولتی ارائه می‌شد. سرانجام کوشش‌های سازمان در زمینه اجرای موفقیت‌آمیز طرح‌ها و گسترش شبکه‌های ارتباطی در سراسر کشور به ثمر رسید و سازمان‌ها و نهادهای گوناگون دولتی به تدریج دامنه همکاری خود را با سازمان زنان گسترش دادند. به عنوان نمونه، وزارت کار موافقت کرد هر جا که مناسب دانست با عرضه وسائل کار و مربی زنان را توانا به انجام کارهایی کند که معمولاً در اختیار کارگران و متخصصان خارجی قرار می‌گرفت. از سوی دیگر، پذیرفته شد که وزارت بهداشت نیز پرستار، قابل و امکانات لازم را برای تنظیم خانواده در اختیار مراکز رفاه قراردهد زیرا زنان استفاده از کلینیک‌های این مراکز را بر رجوع به سازمان‌های دولتی ترجیح می‌دادند. این همکاری‌ها با وزارت خانه‌ها و دیگر نهادهای دولتی به نحوی صورت می‌گرفت که در مجموع از استقلال و خودگردانی سازمان زنان نمی‌کاست. به عبارت دیگر، هدف سازمان دستیابی به منابع مالی دولتی بود بی‌آن‌که دخالت و کنترل مأموران دولتی را به دنبال داشته باشد. به عنوان مثال، اصرار سازمان برنامه و بودجه، یکی از منابع مالی سازمان زنان، بر اعمال ضوابط دولتی در باره اندازه و مشخصات ساختمان‌های مراکز رفاه و یا صلاحیت کارکنان آن‌ها با نیازها و یا امکانات موجود در برخی از شهرها و روستاهای مسکین و دورافتاده سازگار نبود و از همین رو گاه کار به اختلافات و کشمکش با این سازمان می‌کشید.

بر این نکته نیز باید تأکید کرد که هر جا فعالیت سازمان به گسترش حقوق فردی زنان در محدوده خانوادگی مربوط بود و ارتباطی مستقیم با نقش آنان در روند توسعه پیدانمی‌کرد بخت شکست بیشتر می‌شد زیرا برای تصمیم‌گیران دولتی دستیابی زنان به حقوق خود اولویت نداشت. برای نمونه، برنامه‌های خاص مبارزه با بی‌سوادی در میان زنان روستایی از این رو توفیق یافتند که نه تنها

بر مبنای حق برخورداری زنان از آموزش بلکه به عنوان وسیله ای ضروری برای نوسازی جامعه مطرح شدند. کلاس‌های آموزش حرفه‌ای زنان نیز، گرچه بیشتر بر مبنای حق مشروع آنان برای دسترسی به مشاغل با درآمد بهتر ترتیب داده می‌شد، می‌توانست در نهایت امر کشور را از استخدام کارگران خارجی در مقیاسی وسیع بی‌نیاز کند و در نتیجه به حل پاره‌ای از مسائل اجتماعی و فرهنگی ناشی از جذب نیروی کار خارجی بینجامد. به همین ترتیب، ایجاد سهمیه ای برای تشویق زنان برای ورود به رشته های فنی و مهندسی تقریباً بدون هیچ مقاومتی پذیرفته شد. در مقابل، تلاش سازمان برای اعطای حق دریافت گذرنامه به زن بدون اجازه شوهر با مقاومت های شدید روبرو شد و به استغفای مهرانگیز منوچهریان - که از چهره های درخشان مبارزه برای استیفای حقوق زن در ایران بود - از سنا انجامید و نیز سازمان را در معرض موجی از تبلیغات منفی محافظه کاران قرار داد که سازمان را متهم به تلاش برای سست کردن مبانی عفت و اخلاق عمومی و تضعیف پیوندهای خانوادگی می‌کرد.

با این همه، اعضای سازمان پیوسته آراء و باورهای خود را به صراحتی هرچه بیشتر مطرح می‌کردند و بر ضرورت دگرگونی وضع و نقش اجتماعی و برآورده شدن نیازهای اساسی خود اصرار می‌ورزیدند. در نظرایشان، زمان آن سپری شده بود که زنان خواست‌های خود را چنان محدود کنند که در قالب تنگ قوانین و مقررات دیرینه حاکم بر جامعه پذیرفتنی باشد. دگرگونی اساسی در ساختارهای اجتماعی و نیز در روابط میان اعضای خانواده آن گونه که به تقسیم عادلانه و متوازن حقوق و مسئولیت های زن و مرد بینجامد بیش از آن نباید به تعویق می‌افتاد. به این ترتیب، زنان نه تنها ساختار شبکه قدرت در واحد خانواده بلکه سلسله مراتب اجتماعی رانیز، که خانواده در کانون آن قرار داشت، به چالش خواندند.

در سال ۱۳۵۲ اصلاحاتی در متن نظام‌نامه سازمان صورت گرفت. این اصلاحات بیشتر ناظر بر تبصره الف از ماده ۲ آن بود که هدف سازمان را «کمک به زنان در اجرای مسئولیت های اجتماعی آنان و نیز در ایفای نقش مهمی که به عنوان همسر و مادر در واحد متحول خانواده برعهده دارند» می‌دانست. نظام‌نامه اصلاح شده بی آن که سخنی از نقش زن در خانه به میان آورد در باره حقوق و مسئولیت های زن در دو ماده جداگانه صراحت داشت و هدف سازمان را «پشتیبانی از حقوق فردی، خانوادگی و اجتماعی زنان و تأمین برابری کامل آنان در جامعه و در برابر قانون» تعریف می‌کرد. تغییر عمده دیگر در نظام‌نامه مربوط به انتخاب اعضای شورای مرکزی بود. در نظام‌نامه

پیشین، به دلالتی که قبلا به آن‌ها اشاره شد، نیمی از اعضای شورا از سوی اعضا انتخاب می‌شدند و نیمی دیگر از سوی رئیس افتخاری سازمان، در حالی که مطابق نظام‌نامه جدید همه اعضای شورا انتخابی بودند.

دگرگونی های حقوقی

از نظر سازمان بهبود وضع زنان ایران بدون دگرگونی های اساسی در قوانین و مقررات ناظر به حقوق و آزادی های آنان امکان پذیر نبود و از همین رو تلاش سازمان به تدریج معطوف به اصلاح پاره ای از قوانین و مقرراتی گشت که آشکارا نابرابری زنان با مردان را تأیید و تثبیت می‌کرد. در این مورد پیشنهاد های حقوقی سازمان با برخی از علما و پیشوایان روحانی تجدید طلب در میان گذاشته می‌شد و نظر آنان مورد توجه قرار می‌گرفت. آنان اغلب در مورد طرح و تدوین مقررات حقوقی و لوایح قانونی راهنمایی های کارسازی ارائه می‌دادند و به هر حال اصرار داشتند که برنامه های سازمان با احکام مذهبی، به ویژه با نصّ قرآن، تضاد پیدا نکند. پیشنهاد های حقوقی سپس در کمیته های همکاری سازمان زنان که در آن نمایندگان مجلس، سناتورها، قضات، اساتید دانشگاه و دیگر مقامات بلند پایه دعوت می‌شدند مطرح می‌شد. هدف این بحث ها پیدا کردن راه حل های مناسب با وضع فرهنگی، سیاسی و مذهبی جامعه بود. ولی پیامد دیگر این گفتگوهای طولانی که به سبب تفاوت دید و برداشت شرکت کنندگان در این کمیته ها روی می‌داد، دگرگونی های شگفت انگیزی بود که گهگاه در طرز تفکر مردان شرکت کننده در جلسات ایجاد می‌شد.

مواردی نیز وجود داشت که سازمان زنان ناگزیر بود بدون جلب توجه گسترده عمومی مقدمات دگرگونی های حقوقی را در زمینه های خاصی فراهم آورد. به عنوان نمونه، مقامات وزارت بهداری و بهزیستی، که بیشتر بخاطر اهمیتی که قانونی شدن سقط جنین، از لحاظ رعایت ضوابط پزشکی و نیز کنترل جمعیت داشت. و نه لزوماً به خاطر تضمین حق هر زن برای انتخاب زمان بارداری و تعداد اطفال خود. با آن موافقت کرده بودند، پذیرفتند که برای کاهش حملات سازمان یافته از سوی مخالفان، از تبلیغات وسیع در مورد این قانون خودداری شود. بنابراین، قانونی شدن حق سقط جنین تنها از طریق بخشنامه ها و اطلاعیه های داخلی وزارت بهداری و بهزیستی، وزارت دادگستری و سازمان زنان ایران بازتاب یافت. سازمان زنان ایران، به رغم آگاهی کامل از تأثیر محدود این قانون در

شرایط موجود، تصویب آن را برای نجات جان و سلامت ده ها هزار زنانی که به دلایل گوناگون مایل به ادامه بارداری خود نبودند ضروری می دانست. تغییرقانون تنها آغاز کار بود. اجرای قوانین تازه در زمینه آزادی ها و حقوق زنان به مراتب پیچیده تر و دشوار تر از طرح و تصویب این قوانین بود. گرچه به دست آوردن حق طلاق برای زنان اهمیتی فراوان داشت، اما این حق برای زنی که به آن آگاه نبود و یا از استقلال مالی بی بهره بود امکان چندانی فراهم نمی آورد. افزایش سن قانونی ازدواج نیز ارزش محدودی داشت، زیرا در روستاهای دور افتاده تاریخ تولد فرزندان در صفحات نخستین قوآن نوشته می شد و گاه تاریخ تولد یک کودک به جای تاریخ تولد کودک دیگری می آمد. در واقع، مسئله کاربرد قانون به مسائل کلی آموزش و توسعه اقتصادی و اجتماعی - که ما را به هدف نخستین خود یعنی مشارکت کامل زنان در فرایند توسعه باز می گرداند - مربوط می شد.

با این حال، اصلاح قوانین و به رسمیت شناختن حقوق زنان در نفس خود ارزشی غیرقابل انکار داشتند. چنین قوانینی، حتی اگر همواره و به گونه ای کامل مورد اجرا قرار نگیرند، به عنوان معرف تفکر جامعه درمورد نقش زنان بر اعتماد به نفس زنان میفزایند و بر نحوه رفتار مردان با آن ها تأثیر می گذارند.

مخالفت های جزم گرا و مسلکی

سازمان زنان در همه زمینه ها با مخالفت بالقوه یا بالفعل شخصیت های محافظه کار و یا بنیادگرای مذهبی، که از طریق منابر و مساجد به توده ها دسترسی داشتند و از هر رویدادی برای برانگیختن افکار عمومی استفاده می کردند، روبرو بود. اما آنان در مخالفت با اهداف، برنامه ها و اقدامات سازمان زنان تنها نبودند. نیروها و سازمان های چپ نیز که بر نبرد طبقاتی پای می فشردند و هرگونه کوشش ترقی خواهانه و اصلاح طلبانه حکومت را در زمینه های اجتماعی و اقتصادی مانعی در راه این نبرد و موفقیت یک انقلاب سیاسی می دانستند، در نهایت کار با رهبران روحانی بنیادگرا هم داستان شدند. مخالفان چپ رژیم سازمان و جنبش زنان را تحقیر می کردند چه، از سوی اصولاً جنبش زنان در دنیا را جنبشی بورژوایی می دانستند و، از سوی دیگر، اقرار به اهمیت فعالیت های سازمان با برداشت و تفسیر استراتژیکی آنان از اوضاع سازگار نبود و تلویحاً اعترافی به حسن نیت و موفقیت رژیم حداقل در یک زمینه مهم اجتماعی تلقی می شد. در نظر آنان نفوذ فزاینده سازمان

زنان در میان مردم خطری به شمار می آمد که می باید با آن به مقابله پرداخت. باور آنان این بود که با پیروزی نبرد طبقاتی و به قدرت رسیدن پرولتاریا، مسئله زنان، به عنوان یک پدیده فرعی نظام طبقاتی، خود به خود حل خواهد شد. هر قدر بر دامنه فعالیت های سازمان و نفوذ آن افزوده می شد مقاومت ها نیز صورت جدی تری به خود می گرفت. دشمنی روحانیان مخالف تنها ناشی از آن نبود که به اعتقاد آنان فعالیت ها و برنامه های سازمان با احکام و موازین اسلامی سازگاری نداشت. بلکه، و مهم تر از آن، بسیاری از اختلافات و مسائل خانوادگی که رسیدگی به آن ها تا آن زمان در حیطه اختیار مراجع مذهبی بود با تغییر قوانین در حوزه صلاحیت دادگاه های خانواده قرار گرفت و این خود از دامنه نفوذ روحانیان می کاست. اِثنا، سازمان زنان به هر حال مصمم بود به هر ترتیب شده از مقابله با مراجع مذهبی بپرهیزد و بر ایده های انسانی، مساوات طلبانه و پیشرو اسلام به عنوان بن مایه های انصاف و عدالت برای همه اعضای جامعه تاکید گذارد. از همین رو سازمان برای اثبات حقانیت مواضع خود در فرصت های مناسب به برخی از آیه های قرآن در تأیید حقوق زنان استناد می کرد. افزون بر این، هرگاه که امکان داشت، به ویژه در مورد اصلاح قانون، به گرفتن فتوا از مراجع مذهبی متوسل می شد.^{۱۳} حتی در مواردی، چون مقررات مربوط به ارث در قانون مدنی، که بر پایه احکام صریح قرآن قرار داشت و ناظر به منافع اقتصادی همه شهروندان مسلمان کشور بود، هر نوع تغییری موکول به تحقق خواست های انجام شدنی دیگر گردید.

احترام سازمان زنان به اسلام از احترام به اعتقادات اکثریت زنان ایران و بسیاری از رهبران جنبش زنان ناشی می شد که، در عین علاقه به تحقق خواست های انسانی خویش و بهره جویی از امکانات تازه برای رشد و بالندگی، عمیقاً خواستار رعایت موازین و رهنمودهای مذهبی بودند. در همین راستا، سخنگویان سازمان بر این نکته تاکید می کردند که متون مقدس دیگر مذاهب نیز، مانند برخی متون اسلامی، محدودیت هایی برای نقش و حقوق زن قائل شده اند که خود متأثر از شرایط تاریخی حاکم بر زمان تکوین و پیدایش این گونه محدودیت هاست.

از همان آغاز کار روشن بود که سازمان اگر هم بتواند از حمله و تعرض آشکار روحانیون محافظه کار مصون ماند هرگز موفق به جلب نظر مساعد آن ها نخواهد شد. واقعیت این بود که گسترش آزادی ها و حقوق زنان در جامعه خواه و ناخواه نفوذ و اقتدار و جهان بینی رهبران مذهبی را به گونه ای

مستقیم یا غیرمستقیم تهدید می کرد. از همین رو، سازمان در هر مرحله از فعالیت‌های خود با مخالفت بالفعل یا بالقوه برخی از رهبران محافظه کار مذهبی روبرو بود که در منابر، تکایا و مساجد به تصریح یا تلویح جنبش زنان را مورد انتقاد قرار می دادند و اذهان مریدان خود را علیه آن برمی‌انگیختند. آنان، مسلح به دعوی اجتهاد و تسلط انحصاری بر معنای درست متون و احادیث مذهبی و آشنا به زبان توده ها، می کوشیدند تا احساسات شنوندگان را به هواداری از مواضع خویش برانگیزند. حتی برخی از اسلام‌گرایان متجدد نیز - از آن جمله علی شریعتی که آراء و سخنانش در میان برخی روشنفکران مذهب گرا و بخشی از دانشجویان مقبولیتی خاص یافته بود - در باره حقوق زن موضعی مساوات طلب نداشتند، و آنچه در باره نقش زنان در اجتماع مطرح می کردند، برخلاف موضع روحانیان محافظ کار، از انسجام و یکپارچگی نیز بهره چندان نداشت.^{۱۴}

فعالیت های پژوهشی سازمان

تبدیل احساسات گنگ در مورد بی عدالتی نسبت به زنان به درخواست‌های منسجم و مستدل برای دگرگونی نیازمند بررسی عینی و علمی مسائل و بحث و گفتگو در درون سازمان نیز بود. از همین رو، در همان حال که مراکز رفاه خانواده در سراسر کشور ایجاد گردید، مرکز پژوهش زنان سازمان نیز به وجود آمد تا وضع زنان را در طیف ها و طبقات گوناگون اجتماعی و در نقاط گوناگون کشور مورد بررسی قرار دهد و راه حل های مناسب برای رفع مشکلات موجود ارائه کند.

بیشتر بررسی هایی که در این مرکز انجام گرفت مؤید ارتباطی مستقیم، و گاه معکوس، بین وضع زنان و سطح رشد و رفاه اجتماعی بود. از جمله، این بررسی ها نشان داد که گرچه بالا رفتن سطح آگاهی و گسترش حقوق زنان به افزایش نقش آنان در خانواده و جامعه به طور کلی منجر می شد، اما رشد سریع بخش های گوناگون اقتصاد کشور الزاماً وضع زنان را در کوتاه مدت بهتر نمی کرد. در واقع، در برخی از موارد، از جمله در برخی نواحی کشاورزی مکانیزه شده، میزان مشارکت زنان در کارها و نقش آنان در امور مالی خانواده حتی کاهش نیز می یافت زیرا مردان تکنیک های تازه را می آموختند در حالی که کارهای عادی و سنتی همچنان به زنان محول می شد.

شماری از مطالعاتی که در مرکز پژوهش زنان انجام گرفت و رهنمودهایی

برای سیاست‌های سازمان فراهم آورد در باره وضع زنان در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود، از جمله درباره اشتغال زنان،^{۱۵} حقوق و نقش زنان در جوامع عشیره‌ای،^{۱۶} چگونگی شرایط و امکانات آموزشی برای زنان،^{۱۷} و محتوای کتاب‌های درسی.^{۱۸} برخی دیگر از پژوهش‌ها و انتشارات سازمان معطوف به حقوق و وضع زنان در قالب قوانین و مقررات وقت ایران بود. برخی از این رساله‌ها، با صراحتی بی سابقه کاستی‌های این قوانین و مقررات را که حاکم بر جنبه‌های حساس و سنتی زندگی زنان بود، به ویژه با توجه به "اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زن"، مورد پژوهش و بررسی قرار دادند.^{۱۹} با تشریح اصول و مواد مندرج در این اعلامیه که سازگار با اهداف سازمان به نظر می‌رسید سازمان می‌توانست قاطعانه‌تر بر نواقص قوانین موجود در مورد تأمین حقوق اولیه و اساسی زنان تأکید کند و به دفاع از مواضع خود دست‌زند.

شاید مهم‌ترین کار پژوهشی و آموزشی سازمان را بتوان "طرح سوادآموزی تابعی ساوه" دانست که با همکاری یونسکو در سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۴ انجام گرفت. هدف این طرح یافتن و به کار بردن بهترین شیوه‌ها برای بالابردن نرخ باسوادی در میان زنان بود که به صورت آزمایشی در ۱۷ روستای اطراف شهر ساوه اجرا شد. براساس این طرح، سوادآموزی تابعی از تجربه زندگی جوامع روستایی بود و به عنوان جزئی از بافتار اجتماعی، مذهبی، و اقتصادی هر جامعه مشخص روستایی تلقی می‌شد. افزون بر این، در این طرح آموزش زنان، که منحصرأ به وسیله مربیان و آموزگاران محلی عرضه می‌شد، تنها به خواندن و نوشتن محدود نبود و جنبه‌های گوناگون زندگی روستایی از جمله فعالیت‌های کشاورزی و حرفه‌ای را نیز در بر می‌گرفت.^{۲۰}

بهره‌جویی از اهرم‌های بین‌المللی

از جمله اهرم‌های سازمان در برابر دولت شبکه روابط آن با سازمان‌های زنان در کشورهای دیگر جهان با نظام‌های مختلف اجتماعی-سیاسی، از جمله چین، فرانسه، عراق، پاکستان و اتحاد جماهیر شوروی بود. این روابط با فراهم آوردن امکان تبادل آراء و اطلاعات و انجام بررسی‌های تطبیقی کار سازمان را در مسیر دگرگون ساختن وضع زنان در ایران تسهیل می‌کرد.

افزون بر این، سازمان زنان اندیشه‌ها و آراء پذیرفته شده بین‌المللی را در زمینه حقوق زنان، که در قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها و موافقت‌نامه‌های مصوب مجمع عمومی آمده بود، به عنوان یکی از حربه‌های مؤثر برای مشروعیت بخشیدن به هدف‌ها

و نقطه نظرهای زنان ایران به کار می برد. همچنین کنفرانس‌ها و گردهم‌آیی‌های بین‌المللی را نیز وسیله‌ای کارآ برای پیشبرد برنامه‌های خود می‌دانست و از راه شرکت‌فعال نمایندگان خود از چنین مجامعی برای طرح مسائل زنان منطقه و همچنین برای اشاعه هدف‌ها و نقطه‌نظرهای زنان ایران بهره می‌جست. فشارها و همدردی‌های بین‌المللی، می‌تواند در سیاست‌ها و خط‌مشی حکومت‌ها، به ویژه حکومت‌هایی که نگران نام و اعتبار خود در جهان‌اند، تأثیر گذارد. مقامات دولتی ایران در این دوران به چنین عواملی حساس بودند و به افکار عمومی بین‌المللی درباره وضع ایران اعتنا می‌کردند و از همین رو نسبت به گسترش روابط رهبران جنبش زنان ایران و جنبش‌های مشابه در دیگر کشورها نظری مساعد داشتند.

در نیمه اول این دهه، به خصوص در جریان تدارکات مربوط به برگزاری سال بین‌المللی زن و اولین کنفرانس جهانی زن که در سال ۱۹۷۵ در مکزیک برگزار شد، سازمان زنان ایران موفق شد که رشته‌های ارتباطی منظم و گسترده‌ای در سطح جهانی با مراکز و سازمان‌های مشابه برقرار سازد و براعتبار و نفوذ سازمان در مجامع بین‌المللی بیفزاید. متقابلاً اعتبار و مشروعیت سازمان و نمایندگان آن در صحنه بین‌المللی برای تقویت پایگاه داخلی سازمان و جلب پشتیبانی تصمیم‌گیران از اهداف و برنامه‌های آن به کار برده شد.

در جریان فعالیت‌های مربوط به سال جهانی زن سازمان موفق شد با جلب کمک دولت ایران از یک سو، و باتکیه بر شبکه وسیع و متشکّل ملی خود از سوی دیگر، زمینه مناسبی را برای تأسیس دو مرکز مهم بین‌المللی تحقیقات در ایران درباره نقش زن فراهم آورد. به این ترتیب، «مرکز منطقه‌ای پژوهش و توسعه آسیا و اقیانوس آرام» (ESCAP) در سال ۱۳۵۴ در تهران آغاز به کار کرد. «مرکز تحقیقات زن و توسعه سازمان ملل» (Asian and Pacific Center for Women and Development)، که برنامه‌ریزی مقدماتی آن به پایان رسیده بود، قرار بود در سال ۱۳۵۸ در تهران تأسیس شود. همچنین مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب کرده بود که دومین کنفرانس بین‌المللی زن در سال ۱۳۸۰ در تهران برگزار گردد.^{۲۱} این کنفرانس بعداً در شهر کپنهاگ دانمارک تشکیل شد. طبیعی است که اگر انقلاب باعث حذف این برنامه‌ها نشده بود تهران می‌توانست در دهه ۱۳۶۰ یکی از مراکز مهم فعالیت بین‌المللی در زمینه نقش زن شود.

قطعنامه نهائی "برنامه جهانی کار" که در سال ۱۳۵۴ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید بسیاری از ایده‌هایی را دربر می‌گرفت که ابتدا در ایران مطرح و آزموده شده بودند و بر مفاهیم زیر قرار داشتند. نخست این

که صرف نظر از اختلاف های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اعضای جامعه بین المللی، در زمینه وضع و موقع زنان شباهت های بسیاری را در این جوامع می توان یافت. دیگر این که بدون تغییر اساسی در شرایط زندگی زنان در جوامع در حال توسعه نمی توان آن چنان که باید به کار توسعه اجتماعی و اقتصادی در این جوامع پرداخت. سرانجام این که مشارکت کامل زنان در زندگی اجتماعی نیازمند تعهد بنیادی دولت ها در زمینه ارائه برنامه ها برای دگرگون کردن وضع زنان و نظارت پی گیر بر اجرای آن هاست.

دستاوردهای عمده سازمان زنان

در طی دوازده سال فعالیت روزافزون و پی گیر، سازمان زنان ایران به شبکه ای مرکب از ۴۰۰ شعبه، ۹۴ مرکز و ۵۵ جمعیت وابسته، از آن جمله انجمن های اقلیت های مذهبی و انجمن های حرفه ای و گروه های صنفی ذینفع گسترش یافت. دستاوردهای سازمان را در این سال ها، که با وجود همه موانع و مشکلات و مخالفت ها حاصل شده بود، اندک نمی توان شمرد. بی تردید بخشی بزرگ از این دستاوردها ثمره تلاش زنان مبارز کشور در طول تاریخ معاصر ایران بود. فعالیت ها و برنامه های سازمان زنان ایران، در تأمین حقوق اساسی زنان و در گسترش و تثبیت روند مشارکت آنان در عرصه زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور همواره با الهام از این واقعیت و در جهت انسجام بخشیدن و اجرای آن شکل گرفت و انجام شد:

- تصویب قانون حمایت خانواده و آئین نامه های اجرایی این قانون حقوق تازه و بی سابقه ای را در زمینه ازدواج، طلاق، سرپرستی اطفال و مانند آن ها برای زنان به وجود آورد؛^{۲۲}

- در نیمه نخستین دهه ۱۳۵۰ شمار دختران دانش آموز از حدود ۸۰۰,۰۰۰ به دو برابر افزایش یافت و شمار دخترانی که در آموزشگاه های حرفه ای درس می خوانند ده برابر و تعداد داوطلبان تحصیلات دانشگاهی هفت برابر شد؛

- در سال ۱۳۵۷ حدود ۳۳ درصد دانشجویان دانشگاه های ایران را زنان تشکیل می دادند.^{۲۳} برخی از این زنان در رشته هایی غیر از رشته های سنتی زنان به تحصیل مشغول بودند. از طریق یک سیستم سهمیه بندی، که به دختران داوطلب تحصیل در رشته های فنی امتیاز بیشتری می داد، راه های بیشتری برای تشویق این گروه از زنان فراهم شد. در همین سال شمار زنانی که در آزمون ورودی دانشکده پزشکی شرکت کرده بودند بیش از مردان بود؛^{۲۴}

- سه سال پژوهش، آموزش تجربی، و بحث و گفتگو میان اعضای سازمان زنان ایران و هیئت های علمی دانشکده های دانشگاه تهران و دانشگاه ملی، به تکمیل طرح تدریس کلاس های "مطالعات زنان" (Women's Studies) در دانشگاه های تهران، پهلوی (شیراز) و ملی انجامید؛

- در زمینه اشتغال، در کارهای نیمه تخصصی برای زنان امکانات آموزشی تازه ای فراهم شد. به منظور حذف تبعیض و تضمین پرداخت حقوق مساوی در قبال کار مساوی، کلیه قوانین و مقررات مربوط مورد تجدید نظر قرار گرفت. با تصویب هیئت وزیران و تأمین بودجه لازم، مهدهای کودک ایجاد شد و قوانینی در مورد کار نیمه وقت زنان و افزایش دوران مرخصی ایام بارداری با حفظ کلیه مزایا، به حد اکثر سه ماه قبل و چهار ماه پس از وضع حمل، به تصویب رسید. این گونه قوانین و مقررات عاملی مؤثر در افزایش نرخ اشتغال زنان بود. همچنین برای حذف تبعیض های موجود در زمینه مسکن، وام، و مزایای شغلی دیگر مقررات تازه ای ایجاد شد؛

- در سال ۱۳۵۶، یعنی در آستانه انقلاب، حدود ۲ میلیون نفر از نیروی کار ایران را زنان تشکیل می دادند و از میان آنان ۱۹۰ هزار نفر در زمینه های دانشگاهی و تخصصی آموزش دیده بودند؛

- در همین سال بیش از ۱۴۶ هزار نفر از کارمندان دولت زن بودند که از میان آنان ۱,۶۶۶ نفر سمت های مدیریت داشتند. شمار استادان زن دانشگاه بیش از ۱,۸۰۰ نفر بود. زنان در ارتش، و نیروهای پلیس پذیرفته شده بودند و به عنوان قاضی، خلبان و مهندس کار می کردند. رشته الهیات تنها رشته دانشگاهی بود که زنان در آن راه نداشتند؛

- در سال ۱۳۵۶، در نتیجه تلاش گسترده ای که توسط گروه های متشکل زنان برای تشویق زنان به مشارکت در فعالیت های سیاسی و انتخاباتی صورت گرفت، ۳۳۳ نفر به عضویت شوراهای محلی انتخاب شدند. در همین سال بیست و دو زن به مجلس شورای ملی و دو زن به سنا راه یافتند. یک وزیر، سه معاون وزیر، یک فرماندار، یک سفیر و پنج شهردار زن نیز در اداره امور کشور مشارکت داشتند. با این همه، مهم ترین دستاورد جنبش زنان را باید طرح و تصویب "برنامه ملی کار" دانست. پس از تصویب "برنامه جهانی کار"، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، که در تهیه و تدوین آن ایران نقشی محوری ایفا کرده بود، سازمان زنان ایران نیز به تهیه مقدمات تنظیم و اجرای برنامه جامعی برای تأمین مشارکت کامل زنان در همه عرصه های زندگی اجتماعی کشور پرداخت. در واقع، سازمان

ملل متحد با تأیید "برنامه جهانی کار" اعضای خود را به تلاش برای تحقق بخشیدن به اهداف دهه زن (۱۹۷۵-۱۹۸۵) فراخوانده بود. سازمان زنان ایران از این دعوت بین المللی بهره جست تا دولت را به تخصیص منابع لازم برای بهتر کردن وضع زنان در همه زمینه ها وادار سازد. اما، تحول واقعی در این زمینه مستلزم اصلاحات اساسی در نهادهای زیربنایی جامعه بود که بدون توافقی روشن بر سر اولویت ها، ارزش ها و نیازهای زنان و پیش از تعیین منابع لازم برای تأمین آن ها و نیز بدون مشارکت نهادها و سازمان های دولتی در حل مسائل و اجرای برنامه ها، میسر نمی شد. از همین رو، در سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ شعبه های محلی سازمان در سراسر کشور با برگزاری بیش از هفتصد سمینار و گردهم آیی غیررسمی امکان بحث و گفتگوی گسترده ای را در باره این مسائل برای زنان شرکت کننده فراهم آوردند.

مرحله بعدی وارد کردن دولت در جریان برنامه ریزی طرح بود تانه تنه منابع اطلاعاتی و آماری بلکه نهادها و ساخت های اجرایی آن نیز در پشتیبانی از اهداف سازمان بسیج شوند. در نتیجه، براساس درخواست و پیگیری سازمان زنان و جلب همکاری عوامل موافق در داخل و خارج دولت، یک شورای عالی همکاری با عضویت هشت تن از وزرا، مدیران سازمان ملی رادیو و تلویزیون ایران، سازمان امور استخدامی کشور، کمیته ملی پیکار با بی سوادی، و سازمان زنان ایران برای نیل به این هدف تشکیل شد. همزمان، کمیته مخصوص تهیه سیاست ها و برنامه های برنامه ششم عمرانی کشور و نیز شورای استانداران پذیرفتند که جلسات ویژه ای را به بحث در باره "برنامه ملی کار" تخصیص دهند. طرح مقدماتی که، براساس پیشنهادهای رسیده، در سازمان زنان تنظیم شد، نخست برای بررسی و تصویب در دستور کار شوراهای شعبه های سازمان زنان در شهرها و روستاهای کشور و سپس انجمن های محلی قرار گرفت. طرح نهایی، که در برخی زمینه ها محتاط تر از طرح نخست بود اما امکانات اجرایی بی نهایت مهم را در بر می گرفت، پس از تأیید از سوی کنگره ملی زنان در تهران که با شرکت ۱۰,۰۰۰ نماینده تشکیل شده بود در خرداد ۱۳۵۷ به تصویب هیئت وزیران رسید. "برنامه ملی کار" نه تنها شامل اهداف و رهنمودهای کلی در زمینه بهبود وضع زنان در جامعه بود، بلکه ابزار و مکانیزم های لازم برای اجرا، ارزیابی و کنترل برنامه ها را نیز تعیین می کرد. تحرکی که در نتیجه تماس ها، بحث ها و مشورت های گسترده میان گروهی وسیع از زنان، و نهادهای گوناگون دولتی و غیردولتی به وجود آمده بود اهداف زنان را یکباره به سطح اهداف ملی ارتقاء داد.

نتیجه گیری: تداوم جنبش زنان

انقلاب اسلامی بسیاری از دستاوردهای زنان را که طی سال‌ها تلاش حاصل شده بود از میان برد. بار دیگر ایران به دورانی بازگشت که در آن زنان، به عنوان شهروندانی نابرابر با مردان، از بسیاری از آزادی‌ها و حقوق انسانی خود محروم بودند. اما واقعیت این است که گرچه با انقلاب اسلامی نهضت زنان ایران به عقب‌رانده شد، از حرکت تاریخی خود باز نایستاد. تحمیل دوباره محرومیت‌های سنتی نه تنها زنان ایران را از ادامه راهی که یک سده پیش آغاز کردند منصرف ساخت، بلکه به جنبش آنان شوری تازه بخشید.

در سده ای که از آغاز نهضت زنان ایران برای احقاق حقوق انسانی و رسیدن به برابری‌های سیاسی و مدنی آن‌ها با مردان می‌گذرد، چگونگی حرکت زنان ایران، کندی و شتاب و شکست و موفقیت آن، پیوندی مستقیم به نظام ارزشی و قدرت سیاسی نظام حاکم داشته و، در هر حال، همواره با گرایش‌های قشری و سنت‌گرا در اصطکاک بوده است. تجربیات و دست‌آوردهای رهبران نهضت در دهه‌های اول قرن بیستم راه‌گشای نسل‌های آینده شد و تلاش‌های اولیه در زمینه آموزش و سپس گرفتن حق رأی زمینه را برای گسترش فعالیت‌ها در دهه‌های بعد فراهم کرد. از همین رو پیروزی‌های سازمان زنان ایران را باید پیامد و محصول همان نهضت دانست که در دهه‌های قبل از ایجاد این سازمان آغاز گردید، هر سال نضج بیشتری گرفت و پیروان بیشتری را به خود جذب کرد. به سخن دیگر، با بررسی تلاش یک‌قرنی زنان ایران و فراز و نشیب‌های آن می‌توان به فرض‌های زیر رسید:

نخست این که همه دستاوردهای زنان ایران در قرن گذشته دستاوردهایی که آنان را از شهروندان نامرئی به شرکت‌کنندگان مؤثر عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور رساند. بیشتر از هر چیز می‌توان به تلاش پیوسته خود آنان اشاره کرد. دوم آن که بدون پشتیبانی یک نظام سیاسی مقتدر، اما پیشرو و تجددخواه، گسترش تاریخی آزادی‌ها و حقوق زنان در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در جامعه‌ای محافظه‌کار و مردسالار امکان‌پذیر نمی‌شد. چنین پشتیبانی به ویژه برای اصلاح قوانین زن‌ستیز و تدوین مقررات پیشرفته در زمینه این حقوق و آزادی‌ها عاملی ضروری و تاریخی بود. سازمان زنان توانست با بهره‌جویی از اهداف و برنامه‌های تجددگرای نظام حاکم در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی تصمیم‌گیران این نظام را، علی‌رغم گرایش‌های مردسالار در میان آنان، به پشتیبانی از بخشی بزرگ از خواست‌های خود فراخواند. سوم

آن که زنان ایران حقوق خود را علی رغم خواست و اراده رهبران بنیادگرای محافظه کار به دست آوردند. به این ترتیب که از یک سو ارزش ها و مفاهیم بیگانه با اسلام سنتی را به تدریج بخشی از گفتمان حقوق زن در جامعه ایران کردند و از سوی دیگر کوشیدند که این ارزش ها و مفاهیم را با احکام اصیل اسلامی سازگار سازند. تنها از این راه بود که پیشروان جنبش زنان در ایران می توانستند هم اهداف خود را برای توده های مذهبی در روستاها و شهرهای کوچک توضیح کنند و هم همراهی و پشتیبانی حداقل بخشی از نظام سیاسی حاکم را به دست آورند. و سرانجام این که آگاهی انسان ها بر حقوقشان خود زاینده شرایط تاریخی نوین و بازناگشتنی است. مقاومتی که زنان ایران در برابر احکام غیر انسانی و مقررات محدود کننده بنیادگرایان و قشریون اسلامی در کشور از خود نشان داده اند و همینطور عقب نشینی های ادواری رژیم در برابر این مقاومت ها هر دو شاهدهی بر درستی این فرض ها است.

پانوشت ها:

۱. در این باره ن. ک. به:

Mangol Bayat Philip, "Women and Revolution in Iran, 1905-1911," in *Women In the Muslim World*, Lois Beck and Nikki Keddie, eds., Cambridge, 1978, PP. 297- 298.

۲. برای اطلاعات بیشتر در این مورد ن. ک. به:

Janet Afary, "Grassroots Democracy and Social Democracy in Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911," Ph. D. dissertation, University of Michigan, 1991, Vol. 2, pp. 195-240.

۳. ن. ک. به:

Badr al-Muluk Bamdad, *From Darkness Into Light*, ed. and tr. by F.R. C. Bagley, New York, Exposition Press, 1977, P. 100.

۴. ن. ک. به:

Guity Nashat, "Women in Pre-Revolutionary Iran: A Historical Overview," in *Women and Revolution in Iran*, Guity Nashat, ed., Westview, 1983, P.29.

۵. ن. ک. به:

Ruth Frances Woodsmall, *Women and The New East*, Washington, D. C., Middle East Institute, 1960, P. 74.

۶. مصاحبه با فرنیگیس یگانگی (نوامبر ۱۹۸۳) و مهرانگیز دولتشاهی (مه ۱۹۸۴)، پروژه تاریخ شفاهی ایران، بنیاد مطالعات ایران، واشنگتن.

۷. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی در ایران، بی مؤلف، بی تاریخ، بی ناشر، صص ۲۹۶-۲۹۷.
۸. همان، ص ۱۸۴.
۹. ن. ک. به:
- Mahnaz Afkhami, "Iran: A Future in the past - The 'prerevolutionary' Women's Movement," in *Sisterhood is Global; The International Women's Movement Anthology*, ed., Robin Morgan, Garden City, N. Y., 1984, P.334
۱۰. در طول فعالیت سازمان زنان، دکتر مهری راسخ، از جامعه‌بهائیان ایران، و شمسی حکمت، از جامعه فرهنگیان یهودی، از اعضای شورای مرکزی آن بودند. فرنگیس شاهرخ (یگانگی) از فمینیست‌های زردشتی نیز نخست در سمت دبیر و سپس معاون دبیر کل از جمله اعضای فعال سازمان بود.
۱۱. سازمان زنان ایران، کارنامه سازمان زنان ایران، تهران، ۲۵۳۶، صص ۱۳-۱۴.
۱۲. سازمان زنان ایران، *کنگره بزرگداشت چهلیمین سالروز آزادی اجتماعی زنان*، سخنرانی افتتاحیه، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۱.
۱۳. در بسیاری از موارد، به ویژه در مورد تدوین قانون حمایت خانواده، از آیات عظام ابوالقاسم خویی و کاظم شریعتمداری نظرخواهی می شد.
۱۴. ن. ک. به: علی شریعتی، *فاطمه فاطمه است*، تهران، بی ناشر، بی تاریخ، ص ۶۴.
۱۵. سیروس الاهی، *مطالعه تطبیقی وضع اقتصادی-اجتماعی زنان شاغل در شهرهای تهران، قزوین و کاشان*، تهران، سازمان زنان ایران، ۲۵۳۶؛ اشتغال زنان در موضوع های تصمیم گیری در بخش های خصوصی و دولتی، تهران، سازمان زنان ایران، ۱۳۵۴.
۱۶. سکندر امان اللهی بهاروند، *منزلت زن در اجتماع عشایری (حالیته دره سوری - ایل قشقایی)*، تهران، سازمان زنان ایران، ۱۳۵۴.
۱۷. پروین شهبلاور، *جمعیت، آموزش و اشتغال زنان*، تهران، سازمان زنان ایران، ۲۵۳۷؛ جمال عابدی، *سهم زنان در آموزش و پرورش*، تهران، سازمان زنان ایران، ۱۳۵۷.
۱۸. نیک چهره محسنی، *فریدون ثناگوراد، گزارش تحقیق درباره ی تصویرزن در کتب درسی دوره ی ابتدائی*، تهران، سازمان زنان ایران، ۲۵۳۵. بر پایه یافته های این بررسی تصاویر زن و مرد در متون درسی ابتدایی بر نقش محدود و سنتی زنان در جامعه مهر تأیید می گذاشت. حتی در مورد نقش زن در درون خانه نیز این تصاویر زنان را بیشتر در حال پرستاری از فرزندان یا انجام ظایف عادی و روزمره خان نشان می داد و اشاره ای به نقشی که زنان می توانند در زمینه های برنامه ریزی و تصمیم گیری انجام دهند نمی کرد.
۱۹. برای آگاهی از این گونه آثار ن. ک. به: *حقوق زن در ایران (۱۳۴۶-۱۳۵۷)*: بررسی های حقوقی و تطبیقی و متون قوانین، به کوشش مهناز افخمی، بتزدا، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۳.
۲۰. پرویز همایون پور، *سوادآموزی تابعی*، تهران، سازمان زنان ایران، ۱۳۵۳.
۲۱. برای آگاهی از متن قطعنامه ن. ک. به:

United Nations, APCWD 9/BP, Background Paper: Asian and Pacific Center For Women and Development; U.N., General Assembly, Resolution 31/135 (16 December 1976) and U.N., Economic and Social Council, Resolution E/1998 (LX), 12 May 1976.

۲۲. برای متن این قانون ن. ک. به: حقوق زن در ایران، صص ۳۵۱-۳۵۸. در باره مسائل مربوط به طلاق و ازدواج در این دوره ن. ک. به: بررسی مسائل و مشکلات خانواده، تهران، سازمان زنان ایران، ۲۵۳۷؛ بررسی آماری ازدواج و طلاق در ایران، تهران، انتشارات سازمان زنان ایران، ۱۳۵۲.

۲۳. ن. ک. به بانک مرکزی ایران، گزارش اقتصادی، تهران، ۱۳۵۶.

۲۴. گزارش وزارت علوم و آموزش عالی، تهران، ۱۳۵۶.

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری
شهلا حائری

۳۴۳

پیشگفتار

مقاله ها:

۳۴۷

آذر نفیسی

تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی

۳۶۵

ژانت آفاری (پیرنظر)

گذار از میان صخره و گرداب

۳۸۹

مهناز افخمی

انقلاب مسالمت آمیز

۴۱۳

مهرانگیز کار

امنیت قضایی زنان در ایران

۴۲۳

مهناز کوشا و نوید محسنی

میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی

گزیده

۴۳۹

شیرین عبادی

قوانین ایران و حقوق مادر

گذری و نظری

۴۴۷

احمد کریمی حکاک

نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته

۴۷۱

گیتی شامبیانی

بازتاب مسائل زنان در شبکه

نقد و بررسی کتاب:

۴۷۹

فرزانه میلانی

نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)

۴۸۷

فروشته کوثر

پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)

۴۹۹

تورج اتابکی

روسیه و آذربایجان (تدیوش سوتوچوسکی)

۵۰۴

ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)

۵۰۵

پوپک طاعتی

کتابشناسی زنان

۵۱۳

یاد رفتگان (تقی مدرس، ساتم آغ زاده)

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینهٔ تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامهٔ ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

EBN 'AYYAS-ECONOMY V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

امنیت قضایی زنان در ایران**

فلسفه‌ی قانونگزاری ایجاد امنیت قضایی برای آحاد مردم است به نحوی که افراد جامعه نتوانند به اتکاء جنسیت، نژاد، دین و رنگ خود با دیگران زورمدارانه رفتار کنند. حریم امنیت قضایی را قانون تعیین می کند و دستگاه قضایی نگاهبان این حریم است.

در اوضاع و احوال کنونی، قوانین کشور ایران امنیت قضایی زنان را تضمین نمی کند و در نتیجه دستگاه قضایی نمی تواند پاسدار حقوق انسانی آنان باشد. به دیگر سخن، قانونگزاری در ایران مبنای جنسیتی دارد و نابرابری زن و مرد به نام یک اصل پذیرفته شده صورت قانونی به خود گرفته است. در چنین فضایی، امنیت فردی و اجتماعی زنان در موارد مهم و حساس به حکم قانون سلب می شود و قاضی، هر قدر عادل و طرفدار برابری، نمی تواند حریم قضایی زنان را در خور موقعیت انسانی آنان از خطر تجاوز و تعرض مصون نگاهدارد. زیرا قانون برخلاف فلسفه‌ی وجودی خود، بر نابرابری افراد دو جنس صحه گذاشته و

* وکیل دادگستری در ایران. زنان در بازار کار ایران و حقوق زن در ایران از آثار منتشرشده مهرانگیز کار است.

** این نوشته بر پایه سخنرانی نگارنده در کنفرانس سالانه انجمن مطالعات خاورمیانه، که در نوامبر سال ۱۹۹۶ در شهر پراویدنس در ایالت رودآیلند برگزار شد، تنظیم شده است.

از مجریان نیز خواسته است تا حافظ و نگاهبان این نابرابری باشند و دو جنس را دو گونه بنگرند. انشاء آراء دوگانه در موارد مشابه نسبت به زنان و مردان، حاصل کار دادگاه هایی است که در حال حاضر بر پایه قوانین و مقررات حاکم به دعاوی مطروحه رسیدگی می کنند.

از آنجا که زن و مرد از نگاه قانونگذار ایرانی دو گونه انسان شناخته شده اند، شگفتی آور نیست که اعلام هر نوع اعتراض نسبت به وضع موجود و نابرابری های جنسیتی در ایران امروز تحمل نمی شود و شخص معترض به داشتن افکار غربی و فمینیستی که علامتی است از تهاجم فرهنگ غربی مورد سرزنش و تحقیر قرار می گیرد و چه بسا برکرسی اتهام می نشیند. با این درجه از حساسیت، زنان ایران همواره ناخرسندی خود را از قوانین اعلام کرده و از کارگزاران سیاسی کشور خواسته اند تا ضرورت بازنگری در همه قوانین را برای ایجاد امنیت قضایی در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی زنان درک کنند و به آن تن در دهند.

در این نوشته به نمونه هایی از نبود امنیت قضایی که مبنای جنسیتی دارد اشاره می شود با این توضیح که اولاً نوشته حاضر همه نمونه ها را در بر نمی گیرد و ثانیاً زنان ایران علی رغم ستمی که در جریان قانونگذاری نسبت به آنها روا داشته اند، در زندگی خانگی از اقتدار و نفوذ زایدالوصفی بهره مندند و در عرصه اجتماع هم نقش های تعیین کننده ای ایفا می کنند. به عبارت دیگر، جامعه ایران از قوانینی که بر روابط زن و مرد حاکم شده است پیش تر است و قوانین کنونی نمی تواند پاسخگوی نیازهای زنان در جامعه ای باشد که چند دهه است در کنار مردان به آموزش و اشتغال آموخته شده و خو کرده اند. قوانین کنونی را، به علت ناهماهنگی با ساختار فرهنگی جامعه، به ناچار باید دگرگون کرد. نمونه هایی که در این نوشته آورده شده به خوبی نشان می دهد در جامعه ای با این ویژگی های قانونی، اصل برائت در زندگی زنان شکسته شده است.

۱. محرومیت دختران خردسال از امنیت قضایی

به موجب ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰: «اطفال در صورت ارتکاب جرم مبری از مسئولیت کیفری هستند و تربیت آنان با نظر دادگاه به عهده سرپرست اطفال و عندالاجتضاء کانون اصلاح و تربیت اطفال می باشد.» این ماده قانونی در شکل ظاهری عادلانه و عقلایی است. اما همین که شکافته می شود، از درون الفاظ آن، نگاه تبعیض آمیز قانونگذار، خود را آشکار می سازد. زیرا تبصره ۱

ذیل همین ماده قانونی تعریفی از طفل ارائه می دهد که چنین است: «منظور از طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد» و تبصره ۱ ذیل ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی تذکر می دهد «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است». بنابراین چنانچه یک دختر ۹ ساله به سال قمری مرتکب جرم بشود، او را مانند یک فرد بزرگسال مسئول می شناسند و محاکمه می کنند. به سخن دیگر، دخترپچه های نه ساله (به سال قمری) در قلمرو مسئولیت کیفری قرار می گیرند که ظالمانه است. چنانچه این نکته را نیز بیفزائیم که در سازمان قضایی امروز ایران اصل مهم تخصص به فراموشی سپرده شده و دادگاه های عمومی به تمام دعاوی حقوقی، جزایی و خانوادگی رسیدگی می کنند، دیگر جایگاه قانونی برای تأسیس دادگاه های ویژه رسیدگی به جرایم اطفال متصور نیست. گو اینکه اساساً در اوضاع و احوالی که یک دخترپچه از نگاه قانونگذار فردی مسئول و بزرگسال شناخته می شود، نحوه محاکمه او جای بحث باقی نمی گذارد و تأسیس دادگاه های اطفال فلسفه وجودی خود را از دست می دهد.

دختر پچه ها حتی زیر سن ۹ سالگی ممکن است حسب اراده و سلیقه پدر یا جد پدری یا قائم مقام آنها شوهر کنند. زیرا درست است که ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی تصریح دارد که: «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است». اما، از طرف دیگر تبصره ذیل همین ماده قانونی اعلام می کند که: «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی و به شرط رعایت مصلحت مولی علیه صحیح می باشد». منظور از ولی در تبصره مزبور پدر و جد پدری است و در مواردی که آنها در قید حیات نباشند چنانچه ثالثی را به عنوان سرپرست و وصی بر صغیر گماشته باشند، این ثالث می تواند عقد نکاح قبل از بلوغ را اجازه بدهد. بنابراین برپایه مفاد ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی و تبصره ذیل آن ولی می تواند به اراده و اختیار خود برای دختران از بدو تولد تا سن ۹ سالگی (به سال قمری) و برای پسران از بدو تولد تا سن ۱۵ سالگی (به سال قمری) همسر اختیار کند. هرچند ساختار فرهنگی و اجتماعی ایران امروز این چنین قوانین ظالمانه ای را برنمی تابد و به آن اعتنا نمی کند، اما وجود این مواد قانونی به تنهایی مایه شرمساری ملتی است که می خواهد و شایسته آن است که در جامعه بین المللی قرن بیست و یکم میلادی حضوری درخشان داشته باشد.

چنانچه گذشت، ولایت پدر و جد پدری، یا قائم مقام آنها، بر فرزندان پسر در مرز ۱۵ سالگی و در فرزندان دختر در مرز ۹ سالگی پایان می یابد و الفاظ

مواد قانونی مورد بحث ناظر بر آن است که دختر پس از وصول به بلوغ شرعی (یعنی در ۹ سالگی به سال قمری) از این ولایت رها می شود. اما ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی به ولایت پدر بر فرزند دختر تداوم می بخشد و دستور می دهد که: «نکاح دختر باکره اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است و هرگاه . . .» به خوبی پیداست که قانونگذار ایرانی صف مردان و زنان را یکسره از یکدیگر جدا ساخته و از دختران، مادامی که باکره اند، آزادی انتخاب شوهر را سلب کرده است.

۲. ناامنی قضایی زنان در زندگی زناشویی

به موجب ماده ۱۱۴ قانون مدنی «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید مگر آنکه اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.» این تکلیف را تمکین عام می گویند و چنانچه زن از تن دادن به آن امتناع کند ناشیزه شناخته می شود و در نتیجه به خاطر سرکشی و بی اعتنائی نسبت به فرامین شوهر نفقه به او تعلق نمی گیرد. اما زن تکلیف دیگری هم به عهده دارد که به تمکین خاص تعبیر می شود و ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی راجع به آن است: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.» برخی از مفسرین در تعریف عذر شرعی به عادت زنانگی، روزه بودن و غیره که در فقه آمده است اشاره می کنند. اما قانون مدنی به تعریف عذر شرعی نپرداخته و گویا آنرا موکول به استفاده از فتاوی مراجع و سلیقه قاضی کرده است. باکمال تأسف باید گفت در اغلب موارد فتاوی مراجع در خصوص موضوع و تعریفی که آن‌ها از عذر شرعی ارائه می دهند چنان بیرحمانه است که نویسندگان از نقل آن فتاوی معذور است. اما، قانون مدنی ایران با آنکه از تعریف عذر شرعی طفره رفته است، در یک مورد به زن حق داده تا از برقراری رابطه جنسی با شوهر خودداری کند بی آنکه ناشیزه تلقی شود و حق مطالبه نفقه را از دست بدهد. ماده ۱۱۲۷ قانون مدنی ناظر بر این مورد است: «هرگاه شوهر بعد از عقد مبتلا به یکی از امراض مقاربتی گردد زن حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع نماید و امتناع به علت مزبور مانع حق نفقه نخواهد بود.»

بنابراین قانونگذار ایرانی، بی اعتنا به تمایلات و خواست‌های جنسی زن در زندگی زناشویی، فقط به تمایلات مرد در بستر زناشویی بها داده است. از نگاه قانونگذار زن همواره برای تأمین این خواسته باید مهیا باشد. در نتیجه، در هیچ

شرایطی، برخوردار جنسی شوهر با زن به هر نحو و شیوه ای که باشد مصداق جرم تجاوز را پیدا نمی‌کند. صدور حکم تمکین علیه زنانی که خانه شوهر را ترک می‌گویند نمونه آشکاری است از تفکر حاکم بر قانونگزاری ایران و حکایتی است دلخراش از این واقعیت تلخ که زن در زندگی زناشویی امنیت قضایی ندارد. یکی از نتایج الزام زن به تمکین از شوهر، قیدی است که قانونگذار برای خروج زنان شوهردار از کشور ایجاد کرده است و به موجب آن زن بدون اجازه رسمی شوهر نمی‌تواند به خارج از کشور سفر کند. به سخن دیگر زنان شوهر دار محکوم به اقامت اجباری در محل مورد نظر شوهر خود هستند. نتیجه تلخ دیگری که از اصل تمکین ناشی می‌شود این است که شوهر برای سلب حق اشتغال زن دارای اختیار قانونی است. ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی به این اختیار مردانه توجه داده است: «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافعی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.» «مصالح خانواده» و «حیثیات» زن یا مرد مفاهیم کش داری است که برحسب نگرش و جهان بینی قاضی تعریف می‌شود و در نتیجه این ماده قانونی به تنهایی امنیت قضایی زن را در زندگی شغلی و حرفه ای از او سلب می‌کند.

حق مطلق طلاق با مرد است. به موجب ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد.» اما به موجب ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی طلاق حسب تقاضای زن مستلزم اثبات دلایلی است که زن باید در دادگاه مطرح کند: «در صورتی که دوام زوجیت موجب عُسر و حَرَجِ زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عُسر و حَرَجِ مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.» الفاظ ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی به خوبی نشان می‌دهد که هرگاه زن خواهان طلاق باشد با مشکلات و موانع قضایی فراوانی مواجه می‌شود. اثبات عُسر و حَرَجِ - به معنای آن که زن در منتهای مشقت در زندگی زناشویی قرار گیرد به اندازه ای که جان یا شرافت او در مخاطره جدی قرار گیرد و جز طلاق راه حل دیگری نداشته باشد - به آسانی میسر نیست. از همین رو، قاضی متناسب با جهان بینی خود اعلام رای می‌کند. به همین دلیل است که، در مواردی نادر، قضات روشن بین، کمترین اهانت لفظی را که شوهر نسبت به زن مرتکب شده باشد نشانه بارز عُسر و حَرَجِ تلقی می‌کنند و حکم بر جدایی زوجین می‌دهند. این در اغلب موارد، قضاتی که ذهنیتی زن ستیز دارند، با توجیه رفتار خشونت آمیز

شوهر، خواست زن را مردود تشخیص می دهند. از این رو، در ایران امروز گاه زنان متقاضی طلاق سال ها پشت در دادگاه انتظار می کشند و سرانجام دست خالی باز می گردند.

زن در زندگی زناشویی از نظر مالی شریک شوهر شناخته نمی شود. او از حق مطالبه نفقه و مهریه برخوردار است. اما از آنچه شوهر در طول زندگی زناشویی به دست می آورد سهمی ندارد. در صورت وقوع طلاق حسب خواست شوهر، زن می تواند مهریه و نفقه ایام عدته (سه ماه و ده روز) خود را دریافت دارد. هم چنین در شرایط خاصی می تواند حق الزحمه کارهایی را که در طول زندگی مشترک انجام داده است مطالبه کند. اما هیچ یک از این حقوق مالی به زن امنیت قضایی مورد نیاز او را نمی دهد. زیرا در شرایطی که حق مطلق طلاق با شوهر است، مرد می تواند آنقدر زن را تحت فشارهای جسمی و روانی قرار دهد تا زن، به قصد رهایی، با بذل همه حقوق مالی خود، رضایت شوهر را برای طلاق توافقی جلب کند. بنابراین حقوق مالی زن در صورت بروز اختلاف تبدیل به ابزاری می شود که زن از آن فقط برای رهایی بهره می برد. در نتیجه، باید امنیت قضایی زن در زندگی زناشویی را از حیث مالی مخدوش دانست.

زن پس از طلاق می تواند فرزند پسر خود را تا ۲ سالگی و فرزند دختر خود را تا ۷ سالگی در حضانت خود داشته باشد. چنانچه زن ازدواج کند این حق هم از او سلب می شود. به این ترتیب، قوانین ایران مادران را به سهولت از لذت همزیستی با فرزندان خود محروم کرده است. همچنین، مادر بفرزندان خود حق ولایت ندارد. در قوانین امروزی ایران پدر و جد پدری، که عنوان پرطمطراق "ولی قهری" را دارند و همدیگر یکدیگر هستند، می توانند هر یک بطور مستقل حق ولایت را بر فرزندی نوه خود اعمال کنند. آنها را در هیچ شرایطی نمی توان عزل کرد. حتی هنگامی که ولی قهری در اموال طفل مرتکب خیانت شود یا، برای مثال، به علت کسولت قادر به اداره امور مالی طفل نباشد، نمی توان او را عزل کرد. در چنین مواردی، دادگاه فردی را به عنوان امین تعیین می کند تا او به اتفاق ولی قهری امور مالی طفل را سر و سامان دهد.

زنان ایرانی در زندگی زناشویی از امنیت عاطفی نیز برخوردار نیستند. در قانون مدنی ایران مجوز چند همسری برای مردان وجود دارد. گرچه مفسران به اصرار تأکید می کنند که مرد باید بتواند عدالت را در رفتار با همسران متعدد خود اعمال کند، اما ضمانت اجرایی برای اعمال این عدالت متصور نیست.

و به هر حال وجود جواز قانونی برای چند همسری مردان امنیت عاطفی را از زنان ایران سلب کرده است. حتی در نمونه‌هایی از زندگی زناشویی که شوهر تا پایان عمر هم به زن دیگری جز همسر یگانه خود نگاه نمی‌کند، زنان زیر بار سنگین این جواز قانونی همواره با احساس نا امنی، حقارت و کمتری به سر می‌برند.

به این ترتیب، در کشوری که شعارهایی از قبیل «بهشت زیر پای مادران است» و «مادر با یک دست گهواره و با یک دست دنیا را تکان می‌دهد» آسان به زبان و قلم می‌آید، مادر فاقد حداقل حقوق است گویی واضعان قانون عنایتی به این شعارها نداشته‌اند.

۳. فقدان امنیت جانی برای زنان

قوانین ایران رفتار خشونت آمیز نسبت به زنان را تشویق می‌کند. مواد ۲۰۵ و ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شمسی نمونه بارزی از این قوانین است. ماده ۲۰۵ اعلام می‌کند که: «قتل عمد موجب قصاص است.» ابنا مطابق ماده ۲۰۹ «هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد.» در تکمیل این مواد، ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی صراحت دارد که «دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی خواه غیر عمدی نصف دیه مرد مسلمان است.» بنابراین اولیاء دم (صاحبان خون) زنی که به قتل رسیده است، در صورتی می‌توانند خونخواهی کنند و قصاص قاتل را بخواهند که توانایی پرداخت نصف دیه یک انسان کامل یعنی نصف دیه یک مرد را داشته باشند. در غیر این صورت قاتل قصاص نمی‌شود. به موجب ماده ۲۱۳ همان قانون: «در هر مورد که باید مقداری از دیه را به قاتل بدهند و قصاص کنند باید پرداخت دیه قبل از قصاص باشد.» آیا این‌گونه قانون‌گذاری نموداری از تجویز خشونت نسبت به زن بر پایه قوانین موضوعه نیست؟ آیا اصل برائت در زندگی زنان ایرانی با وجود این قوانین لازم‌الاجرا معنای خود را از دست نمی‌دهد؟

قانونگذار ایرانی حتی در مورد ضرب و شتم هم مردان را به رفتار خشونت آمیز با زنان تشویق کرده و فضای زندگی خانوادگی و اجتماعی را برای کتک خوردن زنان مهیا ساخته است. به موجب ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی در جرایم ضرب و شتم که منجر به تعیین دیه عضومی شود «دیه زن و مرد یکسان است تا وقتی که مقدار دیه به ثلث دیه کامل برسد و در آن صورت دیه زن نصف مرد

است». در این جا منظور قانونگذار از دیه کامل خون بهای مرد است. به عبارت بهتر قانونگذار مرد را انسان کامل می‌شناسد و هرکجا از دیه کامل در قوانین ایران سخن می‌رود، خون بهای مرد مورد نظر است. بنابراین زن هرچه بیشتر و شدیدتر توسط مرد مصدوم و مضروب شود، مجرم از تخفیف های قانونی بیشتری بهره مند خواهد شد.

در موارد قانونی ناظر بر سنگسار نیز موقع زنان از حیث مواضع دفاعی که می‌توانند اتخاذ کنند از مردان ضعیف تر است. زیرا در برخی پرونده ها که ادعای شوهر متاهل با زن مجردی زنا کرده است، مرد متهم به زنا محصنه است که برای او مجازات سنگسار در قانون پیش بینی شده است (و دارای همسری است که امکان تمتع جنسی از او را دارد). با ارائه یک صیغه نامه عادی، شرعی و دستنویس، مبنی بر اینکه زن هم جرم او در عقد شرعی اش بوده است، می‌تواند از تحمل مجازات معاف شود. حال آنکه زنان متهم به زنا محصنه که در علقه زوجیت هستند نمی‌توانند از این مواضع دفاعی استفاده کنند. این گونه نابرابری در مواضع دفاعی است که اجازه می‌دهد تا در ساختار حقوقی امروز ایران، سنگسار را در تحقیقات راجع به نابرابری حقوقی زن و مرد بگنجانیم.

۴. تبعیض در مورد نقش زنان در اثبات جرایم

قانونگذار ایرانی در زمینه اثبات جرایم به زنان در جایگاه "شاهد" اساساً نقشی نداده است و در مواردی که به تفویض این نقش اراده کرده، آنرا مانند دیه در حدود یک دوّم پذیرفته است. برای مثال، زنان در اثبات جرایمی چون شرب خمر، افساد فی الارض، سرقتی که موجب حد است، قوادی، لواط، قذف (افترا) و مساحقه (همجنس‌بازی) نقشی ندارند و شهادت آنان پذیرفته نیست. در موارد محدود و معینی هم که زنان می‌توانند شهادت دهند، ارزش شهادت آنان نصف ارزش شهادت مردان است. مواد ۷۴ و ۷۵ قانون مجازات اسلامی موضوع را روشن می‌کند. به موجب ماده ۷۴: «زنا چه موجب حدّ جلد باشد و چه موجب حدّ رجم، با شهادت چهار مرد عادل یا سه مرد عادل و دو زن عادل ثابت می‌شود.» مطابق ماده ۷۵: «در صورتی که زنا فقط موجب حدّ جلد باشد به شهادت دو مرد عادل همراه با چهار زن عادل نیز ثابت می‌شود.»

قانونگذار به آنچه گذشت اکتفا نکرده و زنان را در برخی موارد به لحاظ ادای شهادت مستوجب مجازات دانسته است. ماده ۷۶ قانون مجازات اسلامی مؤید این نگاه زن ستیز قانونگذار است که تهدید می‌کند: «شهادت زنان به

تنهایی یا به انضمام شهادت یک مرد عادل زنا را ثابت نمی کند بلکه در مورد شهود مذکور حدّ قذف طبق احکام قذف جاری می شود.» بنابراین درجه بدبینی و سوء ظن قانونگذار نسبت به صداقت زنان در امر شهادت به اندازه ای است که شهود زن در موارد خاصی تهدید به مجازات شده اند و قانونگذار حد قذف یعنی مجازات افترا بستن به زنا را که ۷۴ ضربه شلاق است برای آنان تعیین کرده است.

۵. تبعیض در مورد نام خانوادگی و تابعیت

نام خانوادگی فرزند همان نام خانوادگی پدر است و مادر حتی با جلب موافق پدر نمی تواند نام خانوادگی خود را به فرزند بدهد. مادر ایرانی هم چنین نمی تواند تابعیت خود را به فرزندانش انتقال دهد، مگر در یک مورد استثنائی که بسیار مشروط و مقید است. علت آن است که در قوانین ایران تابعیت کودک همان تابعیت پدر است. محرومیت مادران ایرانی از انتقال تابعیت خود به فرزندان را باید مغایر با حیثیت ملی و مذهبی مردم ایران دانست.

مواردی که در این نوشته در زمینه بی عنایتی قانونگذار به حقوق و شأن زن اشاره شده جامع و معرف همه ابعاد فاجعه نیست. فقط نمونه هایی است از آنچه در قوانین امروزی ایران، امنیت قضایی زنان را متزلزل کرده و حتی در مواردی مخل حیثیت ملی و مذهبی است. فاجعه چنان جدی است که فقط یک انقلاب وسیع در قانونگذاری کشور می تواند موقعیت حقوقی زنان را به حدّ ارزش و شایستگی انسانی آنان ارتقا دهد.

با توجه به اینکه چنین تحوّل بنیادی در قوانین کشور امری مهم و حیاتی است، باید هرچه زودتر فضای مناسب فرهنگی ایجاد شود تا نه تنها زنان بلکه همه کسانی که وخامت وضع کنونی را درک می کنند بتوانند در آرامش و اطمینان خاطر، و بی بیم از تکفیر و مجازات، به تبادل نظر پردازند و موضوع حقوق زن را از جهات شرعی، انسانی و عقلانی در مقایسه با ضوابط پذیرفته شده جهانی به بحث و گفتگو بگذارند. در ایران امروز و در درون نظام حکومتی، حقوق زن در معرض تعبیر و تفسیر دو دیدگاه مختلف فقهی است که به چالش یکدیگر برخاسته اند. یکی دیدگاهی است که به تفسیری سنتی از فقه اکتفا می کند و حاضر نیست بیرون از محیط خانه برای زنان حقوق و آزادی های چندانی قائل شود. در مقابل، دیدگاه دیگر فقه را متناسب با نیازهای زنان امروز ایران تفسیر می کند و مایل است حقوق زن را از بن بست فقهی ای که

در آن گرفتار شده است نجات دهد. این چالش در دراز مدت به نفع زنان ایران خواهد بود.

از طرف دیگر، در ایران امروز دوجریان فرهنگی موضوع حقوق زن را در متن گفتمان فرهنگی خود قرار داده اند:

۱. جریان روشنفکری لائیک که پیشینه‌ای طولانی در تاریخ معاصر ایران دارد و به موضوع حقوق زن در چارچوب حقوق بشر می پردازد.

۲. جریان روشنفکری دینی که قصد دارد از دین مفهوم تازه‌ای ارائه دهد و اظهار نظر پیرامون موازین فقهی را برای تمام پژوهشگران موجه سازد. این جریان نیز در چارچوب ضرورت جدایی دین از سیاست، حقوق زن را متناسب با ضوابط حقوق بشر مورد سنجش قرار می دهد.

آینده حقوق زنان در ایران به طور کلی، و تأمین امنیت قضایی زنان در زمینه‌های گوناگون و رفع تبعیض‌ها و نابرابری‌های قانونی بر اساس جنسیت، به طور اخص، بیش از هر چیز موکول به نتیجه برخورد و تنش میان این دیدگاه و جریان‌هاست.

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری

شهلا حائری

- | | | |
|-----|-------------------------|---|
| ۳۴۳ | | پیشگفتار |
| | | مقاله ها: |
| ۳۴۷ | آدر نفیسی | تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی |
| ۳۶۵ | زانت آفاری (پیرنظر) | گذار از میان صخره و گرداب |
| ۳۸۹ | مهناز افخمی | انقلاب مسالمت آمیز |
| ۴۱۳ | مهرانگیز کار | امنیت قضایی زنان در ایران |
| ۴۲۳ | مهناز کوشا و نوید محسنی | میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی |
| | | گزیده |
| ۴۳۹ | شیرین عبادی | قوانین ایران و حقوق مادر |
| | | گذری و نظری |
| ۴۴۷ | احمد کریمی حکاک | نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته |
| ۴۷۱ | گیتی شامبیاتی | بازتاب مسائل زنان در شبکه |
| | | نقد و بررسی کتاب: |
| ۴۷۹ | فرزانه میلانی | نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک) |
| ۴۸۷ | فرشته کوثر | پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح) |
| ۴۹۹ | تورج اتابکی | روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی) |
| ۵۰۴ | | ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد) |
| ۵۰۵ | پوپک طاعتی | کتابشناسی زنان |
| ۵۱۳ | | یاد رفتگان (تقی مدرسی، ساتم آغ زاده) |

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

EBN 'AYYAS-ECONOMY V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگ‌دوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی ایران

مقدمه

در پی انقلاب اسلامی تحقیقات وسیعی در باره مسائل زنان در ایران انجام شده و جنبه‌های متفاوتی از زندگی، آزادی‌ها و حقوق آن‌ها در سال‌های قبل و بعد از انقلاب مورد بررسی قرار گرفته است. بیشتر این تحقیقات حاکی از تغییرات سریع و اساسی در وضعیت زنان ایران اند. برخی از این مطالعات با دیدی تاریخی و تطبیقی زندگی زنان ایرانی قبل از انقلاب را مورد تحقیق قرار داده‌اند. برخی دیگر از پژوهش‌ها معطوف به ارتباط اسلام و تلاش زنان برای احقاق حقوقشان بوده‌اند. برخی دیگر نیز مشخصاً به موضوع حجاب، جایگاه زنان در جمهوری اسلامی، ازدواج موقت و نظام حاکم بر خانواده در دوران قبل و بعد از انقلاب پرداخته‌اند. وجه مشترک بیشتر این مطالعات تکیه آنان بر اطلاعات جمع‌آوری شده توسط دولت در سرشماری‌های ده‌ساله و تمرکز بر داده‌ها، رویداد و روندهای عینی و مادی در شرایط زندگی زنان، از جمله میزان تحصیلات، نوع کار و اشتغال و نرخ بیسوادی است.

* دانشجویان جامعه‌شناسی به ترتیب در کالج مک کالستر و دانشگاه همپتن و عضو هیئت تحریری مجله Critique.

آنچه تاکنون مورد توجه کافی و موضوع پژوهش جامع قرار نگرفته ارزیابی زنان از اوضاع و احوال اجتماعی کشور و میزان رضایت آنان از این اوضاع است. با توجه به پی آمدهای متفاوتی که دگرگونی های عمده پس از انقلاب در وضع زندگی گروه های مختلف زنان داشته است، چنین پژوهشی نیازمند یک نمونه گیری نسبتاً گسترده است. آثانه تنها در ایران بلکه در بیشتر کشورهای در حال توسعه نیز چنین آمارگیری هایی با موانع عمده روبروست. سوءظن پاسخ دهندگان به نیت پژوهشگران که بیشتر ناشی از گمان به ارتباط احتمالی آنان با نهادهای اطلاعاتی دولتی است و نیز ناآشنائی عمومی با شیوه های پاسخ گویی در این گونه نمونه گیری ها را باید از جمله این موانع دانست. افزون بر این، انقلاب و احساس نایمندی های سیاسی، مذهبی و مدنی بر حساسیت شهروندان ایرانی نسبت به آشکار ساختن جنبه های خصوصی زندگی آنان افزوده و کار پرسشگران و پژوهشگران را در این زمینه ها مشکل تر از همیشه کرده است.

ابعاد و پیش فرض های پژوهش

برای بررسی ارزیابی زنان از شرایط اجتماعی و میزان رضایت آنان از وضع زندگی، زمینه های مشخص زیرمورد مطالعه و پرسش قرار گرفته است: زندگی زناشویی، کار، خانواده، فرزندان، رفتار همسر با فرزندان، و شرائط جسمی و روحی و اجتماعی پاسخ دهندگان. طبیعتاً این زمینه ها هر یک به نوعی روشنگر نظر زنان نسبت به زندگی آنان است. باید تاکید کرد که در این پژوهش هدف برخی پرسش ها یافتن میزان رضایت زنان از اوضاع اجتماعی و روحی آنان بوده است و هدف دیگر فراهم آوردن زمینه ای برای مقایسه ابعاد گوناگون "رضایت خاطر".

این پژوهش بر اساس پیش فرض های نخستین زیر انجام شده است:

الف) بین وخیم شدن شرایط اجتماعی و ارزیابی زن ها از آن شرایط ارتباطی مستقیم وجود دارد. بدین معنی که اگر وضعیت زنان در ایران به آن شدتی که در نوشته ها و تحقیقات مختلف منعکس شده تغییر کرده باشد، مابایستی با توده عظیمی از زنان مواجه شویم که از شرایط اجتماعی راضی نیستند؛

ب) ویژگی های اجتماعی-اقتصادی و نیز مشخصات جمعیت شناختی (سن، وضعیت تاهل) زنان باید بر میزان رضایت خاطر آنها تأثیر گذارد. به طور مشخص، بر اساس این فرض، زنانی که قبل از انقلاب به رشد کامل رسیده بودند (یعنی در آستانه انقلاب حداقل ۲۰ سال و هنگام این تحقیق ۳۵ سال یا

بیشتر داشتند) درمقایسه با زنان جوانتری که در دوران انقلاب به رشد کامل رسیده بودند، باید از اوضاع اجتماعی خودکمر راضی باشند. افزون بر این، میزان رضایت زنان تحصیل کرده، که هم بیشتر در معرض تأثیر فرهنگ غرب قرار گرفته اند و هم انتظارات مالی و شغلی آنان متعارفاً بیشتر است، می بایستی از میزان رضایت زنان دیگر پایین تر باشد، به ویژه از آن رو که توجه جمهوری اسلامی بیشتر معطوف به برآوردن نیازهای «مستضعفین» بوده است.

در سه بخش این مقاله نخست روش جمع آوری اطلاعات، سپس نتایج آماری پژوهش و در بخش نهایی نتایج به دست آمده را، با توجه به پیش فرض های نامبرده مورد بحث قرار خواهیم داد.

روش جمع آوری اطلاعات

جمع آوری اطلاعات از طریق نظرپرسی از جمعیتی که به طور کلی تجربه ای در زمینه جمع آوری آراء عمومی ندارد (و از این مهم تر، جمعیتی که از نظر سیاسی به هرگونه جمع آوری اطلاعات شخصی با سوءظن می نگرد) کاری مشکل و مستلزم بهره جویی از روشی غیرمتعارف است. در سال ۱۳۷۱، برای اندازه گیری میزان رضایت زنان از زندگی پرسشنامه ای کوتاه تهیه کردیم با توجه به دو مشکل عمده: نخست این که پرسش ها باید به گونه ای طرح شوند که بار و هدف سیاسی نداشته باشند و در نتیجه پاسخ دهندگان بتوانند با آرامش خاطر به آن ها جواب دهند. دیگر آن که میزان پاسخ ها در آن حد باشد که نتایج استخراج شده را از نظر آماری معنی دار کند.

پرسشنامه از پنج گروه سؤال تشکیل می شد: (۱) سؤال های کلی مربوط به وضعیت تأهل، سن، کار، تحصیلات؛ ۲- سؤال های مربوط به ارتباط های اجتماعی از قبیل دید و بازدید از اعضای خانواده، خویشاوندان همسر و دوستان؛ (۳) سؤال های مربوط به انواع فعالیت های روزمره مانند کارهای خانه، مراقبت از فرزندان، خرید روزانه؛ (۴) سؤال های مربوط به گذران اوقات فراغت چون نوع سرگرمی، مطالعه، دید و بازدید و سفر؛ و سرانجام (۵) سؤال های مربوط به رضایت پاسخ دهندگان از جنبه های گوناگون زندگی شخصی مانند ازدواج، فرزندان، ارتباط با خانواده و خویشاوندان همسر، سلامت جسمی و روحی، و رضایت از شرایط اجتماعی. پرسش های گروه پنجم در باره مسائل و نکات جستاسی بود که به طور مستقیم با تز عمده پژوهش ارتباط داشت. انتخاب ترکیب "شرایط اجتماعی" بجای "شرایط سیاسی" طبعاً هم بار سیاسی سؤال را

کاهش می داد و هم سبب می شد تا پاسخ دهندگان بتوانند وضع اجتماعی خود را، به معنی کلی کلمه، ارزیابی کنند.

باید توجه داشت که، با توجه به فضای سیاسی و فرهنگی در ایران، انجام هرگونه نمونه گیری تصادفی (random sampling) با موانع بسیار روبروست. اما برای حفظ کیفیت "تصادفی" بودن نمونه می توان به روش نمونه گیری (snowball) متوسل شد که در آن به سرعت بر تعداد نمونه ها، همانند حجم گلوله برفی غلطنده، افزوده شود. با استفاده از همین روش، از منابع متعددی خواستیم که پرسشنامه ها را میان آشنایان خود توزیع کنند تا آن ها نیز به نوبه پرسشنامه های بیشتری را به دوستان و آشنایان خود برسانند. این روش باعث افزایش تعداد پاسخ دهندگان با تعلقات گوناگون اقتصادی-اجتماعی گردید و درعین حال تا حدودی نیز بر اعتماد آنان افزود که خود عامل مهمی در جمع آوری اطلاعات بود. اولین سری پرسشنامه ها در بهار ۱۳۷۱ در ایران توزیع شد. با توجه به حساسیت موضوع امید به دریافت پاسخ چندان نبود. به ویژه از آن رو که در تماس های اولیه به نتایج درخشانی نرسیده بودیم. با این همه، در مدت پنج ماه ۶۶ پرسشنامه تکمیل شده دریافت کردیم که اگر چه این امکان را به ما می داد که در باره برخی موضوع های مطرح شده به نتیجه گیری های کاملاً مقدماتی دست زنیم، ولی تعداد نمونه ها کم تر از آن بود که روندهای قابل اطمینانی از آن ها به دست آید. سفرنگارندگان به ایران، در تابستان ۱۳۷۳، به نتایج ملموس تری منجر شد. در دوران اقامت در ایران ۲۶۹ پرسشنامه تکمیل شده دریافت کردیم که جمع کل نمونه ها را در این بررسی به ۳۳۵ عدد رساند. در مجموع، ما از طریق ۱۸ نفر در تهران و حومه پرسشنامه ها را توزیع کرده بودیم. ارتباط ما نیز فقط با آنان بود و در نتیجه از هویت سایر توزیع کنندگان و پاسخ دهندگان هیچ گونه اطلاعی نداشتیم.

در نمونه ما سن متوسط پاسخ دهندگان ۳۵/۶ سال است، جوانترین ۱۶ سال و پیرترین ۸۲ سال دارد. ۶۱ درصد از پاسخ دهندگان متأهل، ۳۰/۶ درصد مجرد، ۵/۱ درصد بیوه و ۳/۳ درصد مطلقه اند. مطابق سرشماری عمومی کشور (سال ۱۳۷۰) وضعیت تأهل زنان بالای ده سال در مناطق شهری به قرار زیر است: ۵۹/۹ درصد متأهل، ۳۵/۳ درصد مجرد، ۵/۹ درصد بیوه، و ۵ درصد مطلقه^۲. با توجه به اینکه نمونه گیری در تهران انجام شده است (که دارای نرخ طلاق بالاتری است) و بازم با توجه به اینکه کمترین سن در نمونه ما ۱۶ سال است، نمونه گیری در باره این پژوهش را باید کمابیش نشان دهنده وضعیت

تأهل در جامعه ایران دانست. در نمونه ما زنان بطور متوسط دارای $1/8$ فرزند هستند. از نظر شغلی ۲۸ درصد پاسخ دهندگان خانه دار، $5/1$ درصد دانشجوی، و مابقی شاغل اند. تنها در زمینه متوسط میزان تحصیلات پاسخ دهندگان است که نمونه ما با آمار جامعه شهری کاملاً سازگار نیست، زیرا مدرک تحصیلی پاسخ دهندگان به پرسشنامه های ما، که همگی باسواد بوده اند، $11/4$ درصد پایین تر از دیپلم، $36/2$ درصد دیپلم، $38/9$ درصد لیسانس، و $13/5$ درصد مدرک فوق لیسانس و بالاتر است. در مقایسه با این اعداد، اطلاعات آماری سال ۱۳۷۲ نشان می دهد که تنها $76/8$ درصد از زنان ایرانی در مناطق شهری باسواد هستند (در تهران این رقم به $81/11$ درصد می رسد).^۴ هم چنین، مطابق سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵، $69/9$ درصد از زنان باسواد در مناطق شهری دوره دبستان را تمام کرده اند، $26/6$ درصد دیپلمه، و 35 درصد دارای گواهینامه فوق دیپلم اند.^۵ در این مقایسه، نمونه ما از متوسط جامعه شهری باسوادتر است.

اطلاعات ما در مورد سطح درآمد پاسخ دهندگان کامل نیست زیرا ۷۵ نفر آنها درآمد خود را اعلام نکرده اند. با این همه درآمد متوسط ماهانه پاسخ دهندگانی که درآمد خود را اعلام کرده اند (غیر از دانشجویان و زنان خانه دار) ۱۹,۴۳۰ تومان است. در میان زنان متأهل (۲۰۳ نفر) فقط ۱۴۳ نفر درآمد همسرانشان را ذکر کرده اند که بطور متوسط برابر با ۴۲,۸۵۰ تومان در ماه است. متأسفانه برای حصول اطمینان از این که آیا نمونه ای که گرفته شده، از نظر درآمد، معرف جامعه شهری ایرانی است یا خیر آمار کافی وجود ندارد. به هر حال آماری در باره میزان متوسط درآمد ایرانیان اعم از مرد، زن، و حتی کل خانواده در دسترس نگارندگان نبوده است. البته، بانک مرکزی ایران در سال ۱۳۶۸ متوسط درآمد سرانه را، بر اساس تقسیم درآمد ملی بر کل جمعیت، ۳۹,۷۰۰ تومان اعلام کرده است.^۶ به هر حال، باید به این نکته توجه داشت که میزان متوسط درآمد کل خانواده در نمونه ما - که در آن نزدیک به ۳۰ درصد از پاسخ دهندگان زنان خانه دار و دانشجویان بدون درآمدند - حدود ۶۲,۰۰۰ تومان است.

نتایج نمونه گیری

از میان هشت پرسشی که در باره "رضایت" زنان است، همه پاسخ دهندگان به سه پرسش که در باره وضعیت جسمی، روحی، و اجتماعی آنهاست پاسخ داده اند. پاسخ دهندگان مختار بودند از سه پاسخ «خیلی راضی هستم»، «کمی

راضی هستم» یا «به هیچ وجه راضی نیستم» یکی را انتخاب کنند. این متغیرها کمترین رضایت خاطر را در میان هشت متغیر دیگر نشان می دهد. (جدول ۱)

جدول ۱
زنانی که "خیلی راضی" هستند

درصد	زمینه
۶۷/۸٪	روابط با فرزندان
۵۸/۸٪	ازدواج
۵۸/۱٪	روابط شوهر با فرزندان
۴۷/۰٪	شغل
۴۱/۸٪	روابط فAMILI
۳۷/۴٪	وضع جسمی
۳۰/۶٪	وضع روحی
۲۶/۷٪	شرایط اجتماعی

جدول شماره یک در مجموع مؤید پائین بودن میزان رضایت زنان از شرایط روحی و اجتماعی آنان است زیرا سه تن از هرچهار زن ایرانی از شرایط اجتماعی خود یا "کمی راضی" هستند و یا "بهیچ وجه راضی" نیستند. البته مسئله مهم این است که چه عواملی از قبیل سن، اشتغال، موقع طبقاتی و یا میزان درآمد و تحصیلات بر میزان رضایت تأثیر می گذارند. همانگونه که در مقدمه این نوشته آمده است تحقیق حاضر با فرض های زیر آغاز شد: نخست این که زنان با تحصیلات عالی و یا وابسته به طبقات بالاتر در مقایسه با سایرین باید وضعیت خود را نامطلوبتر ارزیابی کنند. دوم، آن که با توجه به محدودیت هایی که دولت برای اشتغال زنان ایجاد کرده است، زنان شاغل می بایستی خوشبین تر از سایرین باشند و سرانجام این که سن را باید عامل تعیین کننده ای در میزان رضایت خاطر دانست (نگاه کنید به جداول ۲ تا ۶). اما، پاسخ های رسیده نشان می دهد که فرض های ابتدایی ما درست نبوده است و هیچ یک از عوامل بالا تأثیری در میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی شان ندارد. به عبارت دیگر، رضایت زنان از شرایط اجتماعی را نمی توان با متغیرهای

اجتماعی-اقتصادی و جمعیت شناختی تعریف کرد. اما با آن که پیش فرض‌های ما از نظر آماری تأیید نشده اند، برخی روندهایی که درجداول بدست آمده پدیدار شده خود نیازمند بحث و بررسی است.

الف) ارتباط بین میزان تحصیلات و رضایت

درمدت پانزده سال اخیر دسترسی زنان به تحصیل و امکانات آموزشی همواره دستخوش نوسانات مهمی بوده است. تحقیقات در زمینه دستیابی زنان به تحصیلات در دوران قبل از انقلاب تغییرات عظیمی را در پیشرفت تحصیلی زنان نشان می دهد.^۷ به اعتقاد شهیدیان، در دوران بعد از انقلاب دسترسی زنان به امکانات آموزشی محدود شده است.^۸ زیرا در اوایل انقلاب دولت مانع از ادامه تحصیل زنان در بعضی از رشته‌های خاص از جمله رشته‌های فنی، دامپزشکی و بعضی از رشته‌های هنری شد. به استدلال شهیدیان، درحالی که محدودیت هائی که برای ادامه تحصیلات عالی زنان بوجود آمده بود اثری بلافاصله بر زنان طبقات متوسط و بالا داشته، آثار درازمدت این محدودیت ها بر زنان طبقات پایین تر و زنان گروه های اقلیت بسیار شدیدتر بوده است.

تحقیقات بعدی درمورد دسترسی زنان به امکانات آموزشی مؤید تغییرات اساسی در این زمینه اند. به گفته نستا رضانی^۹ دولت جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر در سیاست های اولیه خود شروع به تجدید نظر کرده است. در نتیجه این تجدیدنظرها ممنوعیت و یا سهمیه بندی در بعضی از رشته های تحصیلی از میان برداشته شده است و دانشجویان زن به این رشته ها راه یافته‌اند. تحقیقات رضانی در این زمینه نشان می دهد که درسال تحصیلی ۱۳۶۶-۱۳۶۵ تعداد دانشجویان زن در رشته هائی مانند دامپزشکی، فیزیوتراپی، توان سنجی، آمار، رادیولوژی، و پرتو درمانی برابر تعداد مردان بوده است. «درسال ۱۳۷۱، ۴۲ درصد از فارغ التحصیلان دانشگاهی را زنان تشکیل می دادند و هم چنین حدود یک سوم از کسانی که به اخذ درجه دکتری نائل شدند زن بوده اند.» باید توجه کرد که «اگرچه این آمار بسیار قابل توجه است ولی درعین حال می تواند گمراه کننده نیز باشد از ۱۳ میلیون زن باسواد در ایران، ۲/۲ در صد دارای تحصیلات عالی اند.»^{۱۰} اگرچه ممنوعیت شرکت زنان در بسیاری از رشته های تحصیلی مرتفع گردیده است، ولی زنان هنوز کاملاً درانتخاب رشته آزاد نیستند. با توجه به این نوسان ها، یعنی نخست ممنوع کردن ادامه تحصیل زنان در برخی از رشته ها و سپس رفع برخی ممنوعیت های قبلی، پرسش این است که

تحصیلات چه نقشی می تواند در میزان رضایت خاطر زنان داشته باشد؟ بررسی ما نشان می دهد که هیچ رابطه آماری میان سطح تحصیلات زنان و رضایت خاطر آنها از شرایط اجتماعی وجود ندارد. در حقیقت، زنانی که دارای درجه لیسانس و یا مدارج بالاتر تحصیلی هستند بطور یکسان هم در میان گروه هائی قرار دارند که از وضعیت اجتماعی شان "بسیار راضی اند" و هم در آن گروه ها که "به هیچ وجه راضی نیستند".

جدول ۲

میزان تحصیلات و رضایت از شرایط اجتماعی (درصد)

میزان رضایت	زیر دیپلم	دیپلم	فوق دیپلم و لیسانس	فوق لیسانس و بالاتر
خیلی راضی	۲۹/۷	۲۱/۴	۳۰/۲	۳۳/۳
کم و بیش راضی	۳۷/۸	۵۲/۱	۴۱/۳	۳۳/۳
کاملاً ناراضی	۳۲/۴	۲۶/۵	۲۸/۶	۳۳/۳
	۳۷ نفر	۱۱۷ نفر	۱۲۶ نفر	۴۵ نفر

در این جدول زنانی که دارای مدرک تحصیلی فوق لیسانس و بالاتر هستند در مقایسه با دیگر گروه ها رضایت خاطر بیشتری دارند. از سوی دیگر، بر اساس آمار جدول ۲، زنانی که تحصیلات زیر دیپلم دارند و یا آنهائی که دارای تحصیلات لیسانس و بالاتر هستند، راضی ترین گروه ها هستند. این واقعیت که زنان دارای مدرک فوق لیسانس و بالاتر بیشترین رضایت خاطر را - حتی بیشتر از زنان با مدرک زیر دیپلم - اعلام کرده اند نیازمند تجزیه و تحلیل بیشتر است. تحقیقاتی که در این زمینه انجام شده " دلالت بر آن دارد که گرچه شرایط بعد از انقلاب میزان مشارکت زنان را در برخی زمینه ها و سطوح محدود کرده ولی در مقابل فرصت هایی نیز در اختیار تعدادی از زنان قرار داده است. برای مثال، تعداد زنان نویسنده، پزشک، دندانپزشک، استاد دانشگاه، کارگردان فیلم افزایش پیدا کرده است و حضور آن ها در جامعه بیشتر حس میشود، اگرچه آماری در باره تعداد زنان فعال در این رشته ها در دست نیست." این نکته نیز

باید در نظر گرفته شود که زنان این گروه در دوران پیش از انقلاب به تجربه‌ها و تخصص‌هایی در رشته‌های حرفه‌ای خویش دست یافته بودند و از همین رو، پس از آرام شدن آشوب‌های دوران اولیه انقلاب، جمعی از آن‌ها توانستند از مهارت‌های خود استفاده کنند.

جدول ۲ واقعیت دیگری را نیز آشکار می‌سازد: زنانی که میزان تحصیلات آنها کمتر از دیپلم و یا فوق لیسانس و بالاتر است نیز ناراضی‌ترین گروه‌ها هستند که شاید خود مؤید این باشد که بخشی از این دو گروه از زنان، یعنی طبقات پایین‌تر که به دیپلم دست نیافته‌اند و یا آنهایی که دارای مدارک تحصیلی فوق لیسانس و یا بالاتر هستند، بیش از سایر گروه‌ها از شرایط اجتماعی خود ناراضی‌اند. این یافته همچنین می‌تواند استدلال شهیدیان را تأیید کند که زنان با درآمد پایین و زنان گروه‌های اقلیت نیز به خاطر محدود شدن فرصت‌های تحصیلی از امکانات کمتری برخوردار بوده‌اند. نیز برپایه آمار این جدول می‌توان نتیجه گرفت که همه زنانی که دارای تحصیلات عالی هستند، امکان بهره‌جویی از مهارت‌ها و تجربه‌های خود را نیافته‌اند.

درآمد و رضایت خاطر

اگرچه همانگونه که اشاره رفت، ارتباط معنی‌داری از نظر آماری بین موقع طبقاتی و میزان درآمد پاسخ‌دهندگان از سویی، و رضایت خاطر آن‌ها، از سوی دیگر، بدست نیامده است، ولی جدول ۳ معرف روندهایی است که نباید نادیده گرفته شود. برای مثال، گروه‌هایی که دارای درآمد متوسط هستند (بین ۶,۰۰۰ تا ۲۰,۰۰۰ تومان)، بیشترین نارضایتی را نشان می‌دهند. در مقام تفسیر می‌توان استدلال کرد که این گروه‌های درآمدی بیش از سایر طبقات زیان دیده‌اند و تغییر مثبتی را در آینده نزدیک برای خود پیش‌بینی نمی‌کنند.

از آنجا که برخی از پاسخ‌دهندگان از اشاره به درآمدشان خودداری کرده‌اند، نوع محل سکونت آن‌ها به عنوان شاخصی از تعلق طبقاتی آن‌ها تلقی شده است. در این مورد باید در نظر داشت که در تهران درصد بالایی از مردم یادارای خانه شخصی‌اند و یا با والدین خود زندگی می‌کنند. در نمونه ما، حدود ۴۲ درصد مالک خانه‌اند، ۲۱ درصد اجاره‌نشین‌اند، و بقیه با والدین خود به سر می‌برند. اگرچه هیچ رابطه آماری مشخصی بین نوع مسکن و رضایت خاطر موجود نیست، به این واقعیت می‌توان اشاره کرد که کسانی که در خانه‌های شخصی خود زندگی می‌کنند بیشترین رضایت خاطر و کسانی

که درخانه والدین خود زندگی می کنند بیشترین نارضایتی را از شرایط اجتماعی ابراز کرده اند.^{۱۲}

جدول ۳
درآمد ماهانه و رضایت از شرایط اجتماعی
(درصد)

کمتر از ۶۰۰۰ تومان	۶۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ تومان	۱۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ تومان	بیشتر از ۲۰۰۰۰ تومان
خیلی راضی ۳۱/۴	۲۶/۹	۲۸/۲	۳۲/۷
کم و بیش راضی ۴۲/۹	۴۶/۲	۳۹/۷	۵۰/۹
اکملاً ناراضی ۲۵/۷	۲۶/۹	۳۲/۱	۱۶/۴
۷۰ نفر	۵۲ نفر	۷۸ نفر	۵۵ نفر

اشتغال و رضایت خاطر

در سال ۱۳۷۰ در آمار سالانه ایران آمده است که ۷۵۲,۰۰۰ زن (۹/۶ درصد جمعیت زن شهری ده سال به بالا) جزء نیروی کار اند. این رقم ۱۰ درصد کل جمعیت شاغل شهری را تشکیل می دهد.^{۱۳} در همین دوره دانش آموزان و دانشجویان ۲۵ درصد و زنان خانه دار ۶۱ درصد از جمعیت بالای ده سال زنان را در بر می گرفته اند.^{۱۴} در سال ۱۹۶۵، ۶۰ درصد از کل زنان شاغل در مناطق شهری در سمت های آموزشی، فنی و علمی، ۲۳ درصد به کارهای خدماتی و دفتری و ۱۴ درصد در بخش تولیدی و کارخانه ها به کار اشتغال داشته اند. ۴۷۹,۰۰۰ زن نیز در استخدام بخش های خصوصی و دولتی بوده اند. به گفته ول مقدم در بازار کار تقریباً تمام مشاغل در سطح و یا با حقوق بالا در انحصار مردان است.^{۱۵} به گفته شهیدیان بسیاری از زنان دارای مشاغل آموزشی آندو «برخی از زنانی که دارای تحصیلات عالی اند، کمابیش از اختیاراتی بهره مندند اما هم شمار این گونه زنان بسیار کم است و هم به طور کلی در تصمیم گیری های مهم شرکت داده نمی شوند.»^{۱۶}

براساس یافته های تحقیق حاضر خانه دار بودن و یا اشتغال زنان در خارج از خانه تأثیری، از نظر آماری، بر روی رضایت خاطر آنها ندارد. در مجموع، تعداد زنان خانه دار ناراضی بین چهار تا پنج درصد بیشتر از زنان شاغل ناراضی است. ناراضی ترین زنان پرستاران، منشی ها، و زنانی هستند که کار آزاد دارند. کار آزاد شامل مشاغلی مانند خیاطی و آرایشگری است که زنان در خانه به آن اشتغال دارند. تا جایی که به پرستاری مربوط می شود، درصد بالای نارضایتی در این گروه می تواند معلول عوامل متعددی مانند طبیعت پر زحمت این شغل، ساعات غیرعادی کار، حقوق کم و عدم دسترسی به امکانات ترقی در حرفه باشد. در مورد کار آزاد شدت نارضایتی احتمالاً ناشی از مشکل کنار آمدن با مشتری، دوره ای بودن درآمد و بهره مند نبودن از امنیت و مزایای شغلی کافی است. علاوه بر این، مشخصه این چنین مشاغلی که بطور کلی زنان به آن ها روی می آورند، حق الزحمه پائین، امکان ترقی اندک و وجود روابط آمرانه در سلسله مراتب است.

جدول ۴

شغل و رضایت خاطر (درصد)

بدون شغل	دارای شغل	
۲۳/۱	۲۸/۹	خیلی راضی
۴۵/۱	۴۳/۴	کم و بیش راضی
۳۱/۹	۲۷/۷	کاملاً ناراضی

۹۱ نفر

۲۳۵ نفر

در این گروه راضی ترین افراد دانشجویان اند. به سبب محدود بودن ظرفیت مدارس عالی و دانشگاه ها، در مقایسه با تعداد داوطلبان ورود به مرحله آموزش عالی، گذشتن از سد سهمیه و آزمون های ورودی خود عاملی در ایجاد رضایت است. دانشجویان، با استثناهایی، از میان با استعدادترین شرکت کنندگان در کنگور ورودی انتخاب می شوند. برای پذیرفته شدگان تحصیلات دانشگاهی به منزله مدخلی به سوی فرصت های بیشتر در زندگی است.

از دانشجویان که بگذریم، آموزگاران و کارمندان دولت (بزرگ‌ترین گروه زنان شاغل) کمترین نارضایتی را ابراز کرده‌اند. تنها ۲۳/۶ درصد از کارمندان دولت و ۲۵/۵ درصد از آموزگاران به هیچ وجه از شرایط اجتماعی راضی نیستند. رضایت خاطر این گروه احتمالاً مرتبط با امنیت شغلی، امکان بهره‌مندی از مزایای مالی و امکانات پیشرفت و ارتقا است.

جدول ۵

نوع شغل و رضایت خاطر (درصد)

آموزگار دانشجو									کارمند دولت منشی			خانه‌دار			کار آزاد			بازنشسته پرستار					
خیلی راضی	۳۱/۹	۵۸/۸	۳۴/۵	۳۰/۰	۲۳/۱	۴/۳	۰/۰	۴/۳	۲۳/۱	۳۰/۰	۳۴/۵	۳۰/۰	۲۳/۱	۴/۳	۰/۰	۴/۳	۲۳/۱	۳۰/۰	۳۴/۵	۳۰/۰	۲۳/۱	۴/۳	۰/۰
کمی‌بیش راضی	۴۲/۶	۲۹/۴	۴۱/۸	۳۰/۰	۴۵/۱	۵۶/۵	۰۶/۰	۵۲/۲	۴۵/۱	۳۰/۰	۴۱/۸	۳۰/۰	۴۵/۱	۵۶/۵	۰۶/۰	۵۲/۲	۴۵/۱	۳۰/۰	۴۱/۸	۳۰/۰	۴۵/۱	۵۶/۵	۰۶/۰
کاملاً ناراضی	۲۵/۵	۱۱/۸	۲۳/۶	۴۰/۰	۳۱/۹	۳۹/۱	۴۰/۰	۴۳/۵	۳۱/۹	۴۰/۰	۲۳/۶	۴۰/۰	۳۱/۹	۳۹/۱	۴۰/۰	۴۳/۵	۳۱/۹	۴۰/۰	۲۳/۶	۴۰/۰	۳۱/۹	۳۹/۱	۴۰/۰
۲۷ نفر	۱۷ نفر	۱۱۰ نفر	۱۰ نفر	۹۱ نفر	۲۳ نفر	۵ نفر	۲۳ نفر	۲۳ نفر	۹۱ نفر	۱۰ نفر	۱۱۰ نفر	۱۰ نفر	۹۱ نفر	۲۳ نفر	۵ نفر	۲۳ نفر	۹۱ نفر	۱۰ نفر	۱۱۰ نفر	۱۰ نفر	۹۱ نفر	۲۳ نفر	۵ نفر

عوامل جمعیت شناختی و رضایت خاطر

درحالی که در نمونه گیری حاضر هیچ رابطه آماری معنی داری میان تأهل، سن، و رضایت خاطر مشهود نیست در آمار به دست آمده روندهای جالب توجهی به چشم می‌خورد. نخست این که زنان متأهل بالاترین رضایت خاطر را از شرائط اجتماعی ابراز کرده‌اند (۲۹/۹ درصد)، و دوم اینکه درمیان آنتهایی که کاملاً ناراضی بوده‌اند، زنان مجرد در مرتبه اول جا دارند (۳۳ درصد). این دو را باید نشان اهمیت ازدواج، به عنوان عامل مؤثری در ایجاد رضایت خاطر پاسخ‌دهندگان دانست.^{۱۷}

در مورد رابطه سن با رضایت از شرایط اجتماعی، گروهی که از شرایط اجتماعی‌شان "رضایت خاطر بسیار" ابراز کرده‌اند ۲۵ سال یا جوانتر اند. (۳۴/۴ درصد). درمیان زنانی که از شرایط اجتماعی کاملاً ناراضی‌اند گروه سنی ۳۵ تا ۴۸ سال با ۳۰/۵ درصد دارای بیشترین سهم است. (نگاه کنید به جدول شماره ۶).

جدول ۶
رابطه بین سن و رضایت خاطر
(درصد)

۲۵ و جوانتر	۲۵ تا ۳۵	۳۶ تا ۴۸	۴۸ به بالا
کاملاً راضی	۳۰/۴	۲۸/۶	۲۶/۳
کما بیش راضی	۴۶/۴	۴۵/۴	۴۴/۷
کاملاً ناراضی	۲۳/۲	۲۶/۱	۲۸/۹
۵۶ نفر	۱۱۹ نفر	۱۱۳ نفر	۳۸ نفر

به دو پرسش در زمینه رابطه عوامل جمعیت شناختی و میزان رضایت باید پاسخ داد. نخست این که چرا زنان مجرد بیشتر از زنان مزدوج از شرایط اجتماعی ناراضی اند و دوم این که چرا زنان جوان از سایر گروه‌های سنی دیگر راضی تر. در پاسخ به سؤال اول می توان استدلال کرد که برای زنان مجرد، دو منبع اصلی رضایت خاطر یعنی زندگی زناشویی و فرزند وجود ندارد (نگاه کنید به جدول ۱ که در آن بالاترین میزان رضایت خاطر در مورد فرزندان و زندگی زناشویی است). از سوی دیگر زنان مجرد به احتمال قوی با والدین خود زندگی می کنند. بنابراین زندگی آنان از سه عنصر مؤثر در ایجاد احساس رضایت تهی است. البته، شماری از زنان به دلخواه خود طالب ازدواج و فرزند نبوده اند، ولی بهر حال آنها نیز چاره ای ندارند جز آنکه پیامد چنین تصمیمی را که برخلاف عرف جامعه است، بپذیرند و به حکم سنت به زندگی با والدین خود تن در دهند.

در این مورد به این نکته نیز باید توجه داشت که جدا نگه داشتن زنان از مردان در عرصه های گوناگون اجتماعی آزادی انتخاب را در زندگی زنان بشدت محدود کرده است. زنان متأهل قادر به ایجاد پیوندهای نزدیک با اعضای خانواده و دوستان مشترک اند و به یاری آن ها از فضای خصوصی زندگی خود برای برآوردن نیازهای عاطفی و گذراندن اوقات فراغت بهره می جویند. زنان مجرد، اما، از چنین امکاناتی کمابیش محروم اند و در فضای عمومی و در زندگی

اجتماعی روزانه خود باید پیوسته مراقب باشند تا از حدود عُرف و مقررات حاکم بر جامعه پا فراتر نهند.

در مورد رضایت خاطر زنان جوان باید گفت که دوران تربیت و آموزش آنان پس از انقلاب به انجام رسیده و از همین رو کمابیش به آزادی‌ها و حقوقی خو گرفته‌اند که مقررات حاکم در جمهوری اسلامی تعریف و تعیین کرده است. با این همه، بسیاری از آنها هنوز درمقابل محدودیت‌هایی که پس از انقلاب بر نحوه رفتار و زندگی خصوصی و اجتماعی آنان تحمیل شده مقاومت می‌ورزند و با شیوه‌های گوناگون در پی بازتر کردن فضای زندگی خوداند.

نتیجه

از آنجا که پژوهشی در باره احساس زنان ایرانی نسبت به شرایط اجتماعی در دوران قبل از انقلاب انجام نشده، امکان مقایسه میان دو دوره پیش و پس از انقلاب بر اساس پژوهش حاضر موجود نیست. با این همه، درتحقیق حاضر دو نکته درخور توجه است. نخست این‌که اکثر زنان ایرانی شرایط اجتماعی و روحی خود را مطلوب نمی‌دانند. این داوری در مورد تمام سطوح از نظر سن، تحصیل، درآمد، اشتغال، و وضعیت تأهل صدق می‌کند. دیگر اینکه تنها بر اساس این پژوهش نمی‌توان از نظر تطبیقی رقم ۷۴ درصد - یعنی کل درصد زنان ایران که از شرایط اجتماعی به درجات مختلف ناراضی‌اند - رقمی استثنائی شمرد. اکثر تحقیقاتی که در این زمینه در جوامع غربی انجام شده درمورد موضوعاتی از قبیل تأثیر اشتغال در رضایت خاطر از زندگی زناشویی و یا شرایط جسمی و اجتماعی زنان است. به این ترتیب نه تنها در ایران پیش از انقلاب بلکه، تا آنجا که ما می‌دانیم، در جوامع غربی در زمینه رضایت زنان از اوضاع اجتماعی پژوهش‌های جامعی انجام نگرفته تا پایه‌ای برای ارزیابی تطبیقی یافته‌های پژوهش حاضر باشد.

پژوهش حاضر می‌تواند پایه‌ای برای انجام تحقیقات گسترده‌تر در همین زمینه باشد. اگرچه در این پژوهش هیچ رابطه‌ای میان رضایت خاطر زنان از شرایط اجتماعی و سایر عوامل اقتصادی-اجتماعی به‌دست نیامده است، ولی در یک نمونه‌گیری گسترده‌تر که شامل شمار بیشتری از زنان از طبقات مختلف شود می‌تواند برای پاره‌ای از پرسش‌های مطرح شده در این نوشته پاسخ‌های دقیق‌تر و قطعی‌تری فراهم آورد. علاوه بر گسترش دامنه نمونه‌گیری مفید است اگر مقوله «رضایت خاطر از شرایط اجتماعی» در ابعاد مختلف و اجزاء

بیشتری مورد بررسی قرار گیرد. افزون بر این‌ها در پژوهش‌های دیگر می‌توان نمونه‌گیری‌ها را به مردان نیز تعمیم داد تا امکان مقایسه بین میزان رضایت زنان و مردان نیز فراهم شود.

پانوشت‌ها:

۱. ن. ک. به:

Nahid Yeganeh, "Women's Struggles in the Islamic Republic of Iran," in Azar Tabari and Nahid Yeganeh, eds., *In the Shadow of Islam: The Women's Movement in Iran*, London, Zed Press, 1982,

۲. ن. ک. به:

Azar Tabari, "Islam and the Struggle for Imancipation of Iranian Women," in Azar Tabari and Nahid Yeganeh, *op. cit.*

۳. ن. ک. به:

Akbar Aghajanian, "Post-Revolutionary Demographic Trends in Iran," in Houshang Amirahmadi and Manoucher Parvin, eds., *Post-Revolutionary Iran*, Westview Press, 1988; Ann H. Betteridge, "To Veil or Not to Veil: A Matter of Protest or Policy," in Guity Nashat, ed., *Women and Revolution in Iran*, Boulder, Westview Press, 1983; Shahla Haeri, "The Institution of Muta Marriage in Iran: A Formal and Historical Perspective," in Guity Nashat, *op. cit.*; Yasamin L. Mossavar-Rahmani, "Family Planning in Post-Revolutionary Iran," in Guity Nashat, *op. cit.*

۴. اگرچه "شرایط اجتماعی" را می‌توان تعریف کرد، این پرسش که «به چه میزان از شرایط اجتماعی راضی هستید؟» تعریف را به برداشت پاسخ‌دهندگان محول می‌کند. به نظر می‌رسد که غالب آن‌ها "شرایط اجتماعی" را شامل شرایط کلی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه می‌دانند.

۵. مرکز آمار ایران، *سالنامه آماری کشور*، ۱۳۷۱، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۸.

۶. همان، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۷. همان، ص ۱۲۶، جدول ۵-۵.

۸. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، *گزارش اقتصادی و ترازنامه*، ۱۳۶۸، ص ۲۹.

۹. ن. ک. به:

Valentine Moghadam, "The Reproduction of Gender Inequality in Muslim Societies: A Case Study of Iran in the 1980's," *World Development*, vol. 19, no. 10, 1991, p. 1339; Haideh Moghissi, "Women, Modernization and Revolution in Iran," *Review of Radical Political Economics*, vol. 233, nos. 3 & 4, 1991, p. 13.

۱۰. ن. ک. به:

Hammed Shahidian, "The Education of Women in the Islamic Republic of Iran," *Journal of Women's History*, vol. 2, no. 3, 1991, p. 13.

۱۱. ن. ک. به:

Nesta Ramazani, "Women in Iran: The Revolutionary Ebb and Flow," *The Middle East Journal*, 4 (3), 1993, p. 412.

۱۲. همانجا.

۱۳. ن. ک. به:

Farzaneh Milani, *Veils and Worlds*, New York, Syracuse University Press, 1992, p. 9; Ramazani, *op. cit.*, p. 424; Mahnaz Kousha, "Women, History, and Change: The Politics of Gender in Iran," *Critique*, 1, 1992, p. 35.

۱۴. در این مورد باید به این نکته اشاره کرد که زندگی در خانه شخصی که معرفت میزانی از استقلال اقتصادی و آزادی عمل در جامعه سنتی است احتمالاً میزان رضایت را بالا می برد. زیرا زندگی با والدین را در جامعه ای که کنترل شدید بر رفتار فرزندان (در هرسن و باهرجنسیتی) آزادی عمل آن ها را محدود می کند باید از عوامل مشدده نارضایتی دانست. در مورد زنان این عامل تأثیری بیشتر دارد. در ایران، حتی در شهرهای بزرگ چون تهران، به نظر می رسد که زنان مجرد برای خریدن و یا اجاره کردن مسکن مستقل برای خود با مشکلات فراوانی روبرو هستند.

نارضایتی در مورد مسکن با عامل دیگری نیز بستگی دارد. فرزندان بزرگسالی که با والدین سالمند خود زندگی می کنند، موظف به مراقبت از آنها هستند. در جامعه ای که خدمات اجتماعی ضروری برای افراد سالمند در حد مطلوب نیست، مسئولیت فرزندان بزرگسال نسبت به والدین سالمند بیش از حد متعارف است. بر اساس تحقیقاتی که در غرب انجام گرفته، چنین وضعیتی ممکن است منجر به احساس فشار و ناراحتی شدیدتر در کسانی شود که بخاطر جبر اوضاع و احوال مجبور به نگهداری از والدین سالمند خود می شوند.

۱۳. مرکز آمار ایران، همان، ص ۶۶.

۱۴. همانجا.

۱۵. ن. ک. به: Moghadam, *op. cit.*, p. 1344

۱۶. ن. ک. به: Shahidian, *op. cit.*, p. 25

۱۷. در جوامع سنتی، ازدواج برای زنان معمولاً آزادی های جدیدی به همراه می آورد که در زندگی با والدین از آن ها محرومند. تحقیقاتی که در برخی کشورهای غربی انجام شده نیز مؤید این واقعیت است که در آن جوامع نیز ازدواج به عنوان یک پدیده ضروری در رضایت از زندگی مطرح است. برای اطلاعات بیشتر در این باره ن. ک. به:

F. M. Andrews and S. B. Withey, *Social Indicators of Well-Being: Americans' Perceptions of Life Quality*, New York, Plenum Press, 1976; A. C. Michalos, "Satisfaction and Happiness," *Social Indicators Research*, vol. 8, 1980, pp. 385-422; A Campbell, et. al., *The Quality of American Life*, New York, Russel Sage Foundation, 1976.

۱۸. طبق آماري که در سال ۱۹۹۴ از سوی مرکز ملی پژوهش آراء عمومی در دانشگاه شیکاگو آمریکا منتشر شده، ۵۹/۱ درصد از زنان آمریکائی از ازدواجشان بسیار راضی اند. این درصد نزدیک به درصد گروه مشابه در میان زنان ایران در پژوهش حاضر است.

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری

شهلا حائری

۳۴۳		پیشگفتار
		مقاله ها:
۳۴۷	آدر نفیسی	تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی
۳۶۵	زانت آفاری (پیرنظر)	گذار از میان صخره و گرداب
۳۸۹	مهناز افخمی	انقلاب مسالمت آمیز
۴۱۳	مهرانگیز کار	امنیت قضایی زنان در ایران
۴۲۳	مهناز کوشا و نوید محسنی	میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی
		گزیده
۴۳۹	شیرین عبادی	قوانین ایران و حقوق مادر
		گذری و نظری
۴۴۷	احمد کریمی حکاک	نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته
۴۷۱	گیتی شامبیانی	بازتاب مسائل زنان در شبکه
		نقد و بررسی کتاب:
۴۷۹	فرزانه میلانی	نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)
۴۸۷	فرشته کوثر	پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)
۴۹۹	تورج اتابکی	روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)
۵۰۴		ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)
۵۰۵	پویک طاعتی	کتابشناسی زنان
۵۱۳		یاد رفتگان (تقی مدرسی، ساتم آغ زاده)

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینهٔ تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامهٔ ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

EBN 'AYYAS-ECONOMY V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگ‌دوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

گزیده

شیرین عبادی*

قوانین ایران و حقوق مادر

اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) هریک به تصریح بر تساوی حقوق زوجین تأکید کرده اند. دولت ایران، که از امضاء کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر است بایبوستن به میثاق، در سال ۱۹۶۹، متعهد گردید که اصول مندرج در آن را در قوانین کشور رعایت کند. در بند یک از ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز مقرر گردیده است که: «هر زن و مرد بالفی حق دارند بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با همدیگر زناشوئی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشوئی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی می باشند». بند ۴ از ماده ۲۳ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز با به رسمیت شناختن تساوی حقوق زوجین چنین مقرر می دارد: «دولت‌های طرف این میثاق تدابیر مقتضی به منظور تأمین تساوی حقوق و مسئولیت‌های زوجین در مورد ازدواج در مدت زوجیت و هنگام انحلال آن اتخاذ خواهند کرد. در صورت انحلال ازدواج پیش بینی‌هایی برای تأمین حمایت لازم از اطفال به عمل

* وکیل دادگستری و استاد دانشگاه در ایران.

خواهند آورد». بنابراین دولت ایران تا زمانی که رسماً از میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی خارج نشده است، مکلف است که تساوی حقوق زوجین را در تمام زمینه‌ها رعایت کند. برای یافتن پاسخی به این پرسش که آیا دولت ایران به تعهدات بین‌المللی خود در زمینه ایجاد امکانات و فرصت‌های مساوی برای زوجین عمل کرده، بررسی حقوق مادر نسبت به فرزند بر مبنای قوانین مدون و جاری ایران آزمون مهمی است.

روابط حقوقی مادر و فرزند براساس قوانین مصوبه و لازم‌الاجراء در ایران به شرح زیر است:

نام

پس از تولد طفل، اولین موضوع حقوقی که مطرح می‌شود، گرفتن شناسنامه برای کودک و تعیین نام خانوادگی وی و درحقیقت، اعطای هویت قانونی به او است. مطابق ماده ۴۱ قانون ثبت احوال مصوب سال ۱۳۵۵، نام خانوادگی طفل همان نام خانوادگی پدر خواهد بود. فقط در یک صورت مادر حق دارد با نام خانوادگی خویش برای فرزندش شناسنامه بگیرد و آن هنگامی است که اولاً ازدواج پدر و مادر طفل به ثبت رسیده باشد و ثانیاً به پدر کودک دسترسی نباشد و یا نسب طفل مورد تأیید پدر قرار نگیرد که در این صورت شناسنامه طفل با نام خانوادگی مادر و با قید نام کوچک پدر صادر خواهد شد.

تابعیت

مطابق ماده ۹۷۶ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۴ تابعیت از طریق نسب پدری منتقل می‌شود یعنی کسانی که پدر آنها ایرانی است اعم از اینکه در ایران یا درخارج متولد شده باشند ایرانی محسوب خواهند شد. اما اگر فقط مادر ایرانی باشد، در صورتی تابعیت ایران به فرزندش اعطاء می‌گردد که اولاً در ایران به دنیا آمده باشد، ثانیاً بلافاصله بعد از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام یک سال دیگر در ایران اقامت کرده باشد. هم‌چنین در اعطای تابعیت ایران، نسب پدری ملحوظ است نه مادری. مطابق ماده ۹۸۴ قانون مدنی، اگر مردی خارجی درخواست کند که به تابعیت ایران پذیرفته شود، در صورت موافقت با درخواست، به فرزند صغیر وی نیز تابعیت ایران داده خواهد شد، اما اگر زنی به تابعیت ایران پذیرفته شود، فرزندان صغیر وی به تابعیت ایران در نخواهند آمد.

حضانة طفل

مهم ترین مساله حقوقی و عاطفی در روابط فرزند و والدین، حضانة است به معنای نگاهداری و تربیت کودک به منظور آماده ساختن وی برای ورود به اجتماع. حضانة اطفال در صورتی که والدین با یکدیگر بسربرند، مشترکاً برعهده پدر و مادر است اما، طبق ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی، در صورت جدائی والدین، مادر تادو سال از تاریخ ولادت طفل برای نگاهداری او اولویت خواهد داشت. پس از انقضای این مدت حضانة با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث [فرزندان دختر] که تا سال هفتم تولد حضانة آنها با مادر خواهد بود. همین حقوق اندک مادر برای حضانة فرزندان نیز در صورت ازدواج شرعی و قانونی وی از بین خواهد رفت، زیرا طبق ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی: «اگر مادر در مدتی که حضانة طفل با اوست مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند حق حضانة با پدر خواهد بود.» با این ترتیب مشاهده می شود که از دید قانونگذار ازدواج قانونی مادر، در این مورد، در ردیف ابتلا به جنون شمرده می شود و موجب اسقاط حق حضانة وی خواهد شد.

اداره امور مالی کودک

کسی که عهده دار حضانة کودک است الزماً همان شخصی نیست که امور مالی وی را اداره می کند زیرا از لحاظ قانون حضانة طفل و اداره امور مالی وی دو مقوله کاملاً مجزا هستند. امور مالی کودک در مرحله اول به وسیله پدر و جد پدری اداره می شود (ماده ۱۱۸۱ قانون مدنی). سمت پدر و جد پدری را در اصطلاح کنونی "ولایت قهری" گویند. نکته جالب توجه آن است که پدر و جد پدری هر دو در ردیف یکدیگر (و البته مقدم بر مادر) قرار گرفته اند و هرکدام مستقلاً دارای حق ولایت می باشند.

طبق ماده ۱۱۸۳ قانون مدنی، ولی قهری نماینده قانونی کودک در کلیه امور و مسائل مربوط به اموال و حقوق مالی او و اختیاراتش نا محدود است و برای اعمال این اختیارات محتاج به کسب اجازه از دادگاه یا مرجع قضائی دیگری نیست، زیرا سمت خود را مستقیماً از قانون کسب کرده و منشاء آن هم رابطه اُبوتی است که با کودک دارد. احترام به این رابطه و حقوق ناشی از آن چنان مورد تأکید مقنن بوده که در ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی مقرر شده حتی در صورتی هم که ولی قهری به علت کِبَر سن یا سفر نتواند به وظائف قانونی خود عمل کند و بالاتر از آن، حتی در صورتی که مرتکب حیف و میلی در اموال کودک شود،

نمی توان اختیارات قانونی را از او سلب کرد. به عنوان مثال، اگر مادری فوت کند و برای فرزند صغیرش منزلی به ارث گذارد و آن گاه پدر (یا جد پدری) این منزل را بفروشد و پول آن را حیف و میل کند، فروش منزل و البته حیف و میل پول آن مورد قبول مقنن است و نمی توان معامله را تحت هیچ عنوان فسخ کرد و پدر (یا جد پدری) را مجبور به پس دادن پول کرد زیرا همانطور که اشاره شد ولایت پدر حقی است ابدی، دائمی و غیرقابل خدشه. در چنین مواردی دادگاه فقط می تواند شخص صلاحیت دار دیگری به نام "امین" تعیین کند تا با کمک ولی قهری مشترکا اموال کودک را اداره کنند و به هر حال تصمیم دادگاه در این مورد ناظر به آینده است و نه مرتبط با معامله ای که صورت گرفته و موجب ساقط شدن کودک از هستی شده.

ولایت در مورد اداره امور مالی کودک فقط مخصوص پدر و جد پدری است و مادر از این حیث هیچ سمت و اختیاری ندارد. نکته قابل توجه آن است که نه تنها پدر و جد پدری بر مادر مقدم است بلکه هر فرد غریبه دیگری با دستاویزی به نام "وصیت" می تواند بر مادر مقدم باشد. ماده ۱۱۸۸ قانون مدنی مقرر می دارد: «هریک از پدر و جد پدری می تواند بعد از وفات دیگری برای اولاد خود که تحت ولایت او می باشد وصی معین کند تا بعد از فوت خود درنگهداری و تربیت آنها مواظبت کرده و اموال آنها را اداره کند.» به سخن دیگر، سمت ولایت قهری پدر و جد پدری نه تنها در زمان حیات آنها (حتی در صورت ثبوت خیانت و عدم لیاقت و مانند آن) از بین نمی رود بلکه حتی می تواند بعد از حیات آنان نیز ادامه یابد یعنی پدر یا جد پدری می تواند وصیت کند که بعد از مرگ وی شخص ثالثی، "فرضا" عموی کودک، عهده دار امور مالی طفل شود. افزون بر این، پدر یا جد پدری حتی می تواند به کسی که به سمت وصایت معین کرده است اختیار تعیین وصی بعد از فوت خود را نیز بدهد.

تنها پس از پدر و پدر بزرگ و وصی، ممکن است نوبت به مادر برسد. با این توضیح که اگر کودکی فاقد ولی خاص (پدر و جد پدری و وصی منتخب از طرف آنها) باشد، برای اداره امور مالی وی، طبق ماده ۱۲۱۸ قانون مدنی، باید قیم تعیین شود. به موجب ماده ۶۲ قانون امور حسبی مصوب سال ۱۳۱۹، مادر طفل با داشتن صلاحیت اخلاقی، بر هر فرد دیگری مقدم است مشروط بر آن که ازدواج نکرده باشد. اما اگر مادر ازدواج کرده باشد اولویت قانونی خود را از دست می دهد و در ردیف سایر اقربای طفل قرار می گیرد و در این حالت اگر دادگاه صلاح بداند می تواند مادر را به عنوان قیم طفل تعیین کند و یا

این سمت را به فرد دیگری واگذار و فقط حضانت را به مادر اختصاص دهد. طبق ماده ۱۲۳۳ قانون مدنی، زن نمی تواند بدون رضایت شوهر خود سمت قیمومت را قبول کند. قیم برخلاف ولی قهری و وصی باید تحت نظارت دادگاه وظایف خود را انجام دهد، همه ساله صورت درآمد و مخارج کودک را تهیه کند و به تصویب دادگاه برساند، و در برخی از امور نیز، از قبیل فروش و رهن اموال غیرمنقول و صلح دعوی، قبلاً نظر موافق دادگاه را کسب کند.

اراده والدین در ازدواج فرزندان

برای آگاهی از حقوق مادر در مورد ازدواج فرزندان نخست باید به برخی از مواد قانون در باره سن ازدواج اشاره کرد. طبق ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی: «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است» و طبق تبصره یک ماده ۱۲۱۰ همان قانون: «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام و در دختر نه سال تمام قمری است.» هرچند سن قانونی ازدواج در قوانین ایران بسیار پایین است، زیرا دختری نه ساله نه از نظر جسمی و نه روحی توانایی و صلاحیت تشکیل خانواده و اداره خانه را ندارد، تبصره ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی حتی از این نیز پا فراتر گذاشته و مقرر کرده است که: «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی صحیح است به شرط رعایت مصلحت مولی علیه.» بنابراین، پدر حق دارد فرضاً دختر دوساله خود را با گرفتن مبلغی به عنوان مهریه یا شیر بها به عقد ازدواج مردی درآورد. تنها محدودیت پدر، رعایت مصلحت کودک است. صرف نظر از آن که مصلحت هیچ کودکی چنین ازدواج زودرسی را ایجاب نمی کند، اساساً تشخیص این مصلحت نیز صرفاً برعهده پدر است و کس دیگری، حتی مادر کودک، حق دخالت در چنین امر مهمی را ندارد. لازم به یادآوری است که سلطه پدری در مورد ازدواج دختر حتی بعد از بلوغ او نیز ادامه دارد زیرا طبق ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی، ازدواج دختری که هنوز شوهر نکرده اگر چه به سن بلوغ هم رسیده باشد، موقوف به اجازه پدر یا جد پدری است و هرگاه پدر یا جد پدری، بدون دلیل موجه، از دادن اجازه مضایقه کند، دختر می تواند با معرفی کامل مردی که می خواهد به او شوهر کند و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده، به دادگاه مراجعه و پس از اخذ اجازه نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید.

بدیهی است در این مورد رضایت یا مخالفت مادر مؤثر در قضیه نخواهد بود.

اطفال و قوانین کیفری

موضوع دیگر در روابط حقوقی مادر و فرزند، میزان تأثیر اراده مادر است، هنگامی که جرمی علیه کودک اتفاق می افتد. اگر جرمی علیه کودکی اتفاق افتد - فرضاً به طفلی تجاوز شود و یا کودکی در منازعه سرش بشکند - پدر و جد پدری نقش تعیین کننده و نهائی در سرنوشت قضائی پرونده دارند یعنی می توانند مجرم را عفو کنند، یا دیه بگیرند یا تقاضای قصاص دهند. مادر هیچ نقشی در این خصوص ندارد. البته اگر کودکی فاقد ولی قهری باشد و مادرش به عنوان قیم تعیین شده باشد در آن صورت، مادر می تواند، با کسب موافقت دادستان، از قصاص صرف نظر کند و به گرفتن دیه رضایت دهد. تنها موردی که رضایت مادر شرط است هنگامی است که کودک به قتل می رسد و در این حالت طبق ماده ۲۶۱ قانون مجازات اسلامی، مصوب سال ۱۳۷۰، چون مادر جزء اولیاء دم است لذا رضایت او نیز در عفو قاتل شرط است و پدر و مادر به اتفاق می بایستی رضایت دهند و در این صورت دیه هم مطابق قانون ارث تقسیم خواهد شد. در صورتی که کودکی توسط پدر یا جد پدری عمداً به قتل برسد قاتل از قصاص معاف است خواه مادر کودک به این امر راضی باشد یا نه. طبق ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی: «پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد فقط به پرداخت دیه قتل به ورثه محکوم و تعزیر می شود» این امتیاز مختص پدر و جد پدری است یعنی اگر مادری فرزندش را به قتل برساند، به تقاضای پدر می توان او را به قصاص فرزند کشت.

حق مادر بر ارث فرزند

در صورت فوت فرزند چند حالت متصور است:

حالت اول) اگر برای فرزندی که فوت شده اولاد یا اولاد اولاد موجود نباشد، هریک از پدر یا مادر در صورت انفراد تمام ارث را می برد یعنی اگر کسی که فوت کرده تنها وارثش پدر یا مادر باشد، پدر یا مادر به تنهایی تمام ماترک متوفی را به ارث می برند. در این حالت بین اولاد دختر و پسر هم فرقی نمی کند.

حالت دوم) اگر برای متوفی اولاد یا اولاد اولاد موجود نباشد و پدر و مادر هر دو زنده باشند، یک ثلث ترکه متعلق به مادر و دو ثلث ترکه متعلق به پدر است. حالت سوم) اگر وارث منحصر به پدر و مادر باشد اما مادر "حاجب" داشته باشد یک ششم ترکه متعلق به مادر و پنج ششم آن متعلق به پدر است.

در اصطلاح حقوق "حاجب" به حالتی گفته می شود که وارث در آن حالت یا از بردن ارث ممنوع می شود و یا میزان ارث وی تنزل می یابد. طبق بند ب ماده ۸۹۲ قانون مدنی، حُجَبی که باعث می شود میزان ارث مادر از یک سوم به یک ششم تنزل یابد وقتی است که برای میت چند خواهر یا برادر باشد مشروط به شرایطی خاص. در این صورت میزان ارث مادر از یک سوم به یک ششم کاهش می یابد و جالب آنکه خواهران و برادران متوفی که موجب می شوند مادر آنها یا مادر متوفی سهم الارثش کاهش یابد خود چیزی ارث نمی برند بلکه آنچه از سهم مادر کاسته می شود به سهم پدر اضافه خواهد شد. بدیهی است آنچه گفته شد خاص مادر است و شامل پدر نمی شود.

حالت چهارم) اگر برای فرزند فوت شده اولاد یا اولاد اولاد موجود باشد هریک از پدر و مادر متوفی یک ششم ترکه را می برند و این تنها حالتی است که میزان ارث مادر با پدر برابر است و در این حالت نیز فرقی نمی کند که متوفی پسر باشد یا دختر.

اراده زن در انتخاب نقش مادری

حق سقط جنین، و به عبارت دیگر حق اعراض از مادرشدن را، برخی در عداد حقوق زن دانسته اند. اما، طبق قوانین مدون و رسمی ایران، سقط جنین جرم شمرده می شود و قابل مجازات است. برپایه ماده ۶۲۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵: «هرکس به واسطه دادن ادویه یا وسایل دیگری موجب سقط جنین زن گردد به شش ماه تا یک سال حبس محکوم می شود و اگر عالماً و عامداً زن حامله ای را دلالت به استعمال ادویه یا وسایل دیگری نماید که جنین وی سقط گردد به حبس از سه تا شش ماه محکوم خواهد شد مگر این که ثابت شود این اقدام برای حفظ حیات مادر می باشد و در هر مورد حکم به پرداخت دیه مطابق مقررات داده خواهد شد.» قید کلمه "هرکس" نشان دهنده آن است که در این مورد بین شوهر و بیگانه فرقی نیست اما اگر سقط جنین توسط ماما یا طبیب یا دارو فروش صورت گیرد، مجازات فاعل به علت مسئولیت حرفه ای او تشدید می شود. در این مورد ماده ۶۲۴ همان قانون مقرر داشته است: «اگر طبیب یا ماما یا داروفروش و اشخاصی که به عنوان طبابت یا مامائی یا جراحی یا داروفروشی اقدام می کنند وسایل سقط جنین فراهم سازند و یا مباشرت به اسقاط جنین نمایند به حبس از دو تا پنج سال محکوم خواهند شد و حکم به پرداخت دیه مطابق مقررات مربوط صورت خواهد پذیرفت.»

دیه سقط جنین طبق ماده ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ عبارت است از: «۱- دیه نطفه که در رحم مستقر شده بیست دینار؛ ۲- دیه علقه که خون بسته است چهل دینار؛ ۳- دیه بطنه که به صورت گوشت درآمده است شصت دینار؛ ۴- دیه جنین در هر مرحله ای که به صورت استخوان درآمده و هنوز گوشت نروئیده است هشتاد دینار؛ ۵- دیه جنین که گوشت و استخوان بندی آن تمام شده و هنوز روح در آن پیدا نشده یکصد دینار؛ ۶- دیه جنین که روح در آن پیدا شده است اگر پسر باشد دیه کامل و اگر دختر باشد نصف دیه کامل و اگر مشتبه باشد سه ربع دیه کامل خواهد بود.» در کتب فقهی و قوانین مدون ایران قید نشده است که چه موقع روح در جنین دمیده می شود ولی با توجه به علم پزشکی و ابزار آن، رویه محاکم قضائی ایران آن است که هر زمان قلب جنین شروع به تپش کند روح در آن دمیده شده و تبدیل به انسان کاملی می شود.

آن چه گفته شد گوشه ای است از حکایت بی حقی مادران و شمه ای از موارد نقض حقوق بشر در ایران در این زمینه. عدم تساوی حقوق زوجین در امور دیگری چون طلاق، ارث، چند همسری، و اداره خانواده بر اساس قوانین مدون خود نیازمند بررسی دیگری است.

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری
شهلا حائری

۳۴۳

پیشگفتار

مقاله ها:

۳۴۷

آذر نفیسی

تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی

۳۶۵

زانت آفاری (پیرنظر)

گذار از میان صخره و گرداب

۳۸۹

مهناز افخمی

انقلاب مسالمت آمیز

۴۱۳

مهرانگیز کار

امنیت قضایی زنان در ایران

۴۲۳

مهناز کوشا و نوید محسنی

میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی

گزیده

۴۳۹

شیرین عبادی

قوانین ایران و حقوق مادر

گذری و نظری

۴۴۷

احمد کریمی حکاک

نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته

۴۷۱

گیتی شامبیاتی

بازتاب مسائل زنان در شبکه

نقد و بررسی کتاب:

۴۷۹

فرزانه میلانی

نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)

۴۸۷

فرشته کوثر

پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)

۴۹۹

تورج اتابکی

روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)

۵۰۴

ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)

۵۰۵

پوپک طاعتی

کتابشناسی زنان

۵۱۳

یاد رفتگان (تقی مدرسی، ساتم آغ زاده)

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

EBN 'AYYAS-ECONOMY V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603
COSTA MESA, CA 92626
Tel: (714) 751-5252
Tel: (714) 751-4805

گذری و نظری

احمد کریمی حکاک*

نگاهی بر موفق‌ترین رمان ایرانی
در دهه گذشته

دو سال پیش در ایران رمانی منتشر شد با نام *بامداد خمار*، نخستین اثر نویسنده‌ای به نام فتانه حاج سید جوادی. در خلال این مدت رمان *بامداد خمار* بیش از ده بار به چاپ رسیده و تا به امروز تیراژ آن از مرز صد هزار فراتر رفته است. این رمان بحث‌های داغ بسیاری برانگیخته، زیرا گروهی آن را مرهمی بر درد کنار آمدن با مسئله روابط میان زنان و مردان جوان دانسته‌اند و حاوی داستانی که می‌تواند درس عبرتی باشد برای جوانان بی تجربه دل‌درآستین، و گروه دیگری آن را نمونه‌ای و مسطوره‌ای شمرده‌اند از آثاری که رفته رفته در دفاع از اصالت و شرافت طبقات بالادست جامعه تحقیر و تخفیف فرودستان را جایز و مجاز می‌شمارند و با این کار مبانی الفت اجتماعی را سست می‌کنند. مسلم این است که *بامداد خمار* اثرات و تبعات بسیاری در پی داشته است که در شناخت فرهنگ امروز ایران و مقام ادبیات داستانی در آن شایان توجه و تحقیق بسیار است.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ و تمدن ایران و رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه در دانشگاه واشنگتن، سیاتل. *Recasting Persian Poetry: Scenarios of Poetic Modernity in Iran* عنوان آخرین کتاب نویسنده است که در سال ۱۹۹۵ توسط انتشارات دانشگاه یوتا منتشر شده.

با توجه به این همه، برآن شدیم تا خلاصه ای از این داستان را که در اصل در کتابی شامل ۴۳۹ صفحه روایت شده است در چند صفحه بیاوریم و این کار را به گونه ای انجام دهیم که هم ساختار داستان و هم بافت کلام آن را به خواننده منتقل کند. از همین رو، این نوشته شامل فشرده ای از عمده ترین رویدادهای داستان است همراه با برخی از صحنه های کلیدی آن که عیناً از اصل کتاب نقل شده.

داستان *بامداد خمار* از بگو مگوی دختری جوان به نام سودابه با مادرش آغاز می شود. دختر می گوید تصمیم خود را برای ازدواج گرفته و اصرار مادرش، ناهید، در منصرف کردن او بی ثمر خواهد بود. مادر، پس از آن که در می یابد عشق دخترش را کور و کر کرده و بحث و استدلال دیگر در او کارگر نیست به عنوان آخرین تیر ترکش از او می خواهد که به داستان زندگی عمه جاننش، که اکنون پیرزنی هفتاد و چند ساله است، گوش فرا دهد، و قول می دهد که از آن پس دیگر دختر را با تصمیم خود آزاد بگذارد. آنچه در پی می آید و اصل داستان را تشکیل می دهد حکایتی است که عمه ای سالخورده و تجربه اندوخته برای برادر زاده جوان خود - که به تشخیص همگان نسخه دوم خود اوست - تعریف می کند.

در اوایل سلطنت رضاشاه، محبوبه، دختر یکی از اعیان تهران به نام بصیرالملک، در سن پانزده سالگی به شاگرد نجار محله، رحیم، دل می بازد، و این در حالی است که جوانان بسیاری از جمله پسر عطاءالدوله، یکی دیگر از اعیان تهران و منصور، پسرعموی محبوبه، خواستگار اویند.

در شرح صحنه های گوناگون دیدار محبوبه و رحیم، نویسنده، گاه با قلمی گرم و جذاب، حکایت دلباختگی محبوبه را بیان می کند و با شرح زیبایی رحیم در چشم محبوبه و شیرین زبانی های او در برابر دخترک معصوم، قدرت کورکننده عشق نوجوانی را به رخ خواننده می کشد. سر انجام بصیرالملک، با همه شرافت و اشرافیتش، تسلیم اراده دخترک جوان می شود، و محبوبه در مراسمی که بیشتر به سوک شبیه است تا به سور عروسی به عقد رحیم نجار در می آید:

عروسی من داستان دیگری بود. سوت و کور بود. هیچ کس دل و دماغ نداشت. خودم از همه بی حوصله تر بودم. می خواستم زودتر از آن خانه فرار کنم و از این همه فشار روحی راحت بشوم.

پنجشنبه از صبح مادرم و آقا جان کز کرده و گوشه ای نشستند. دایه جانم به کمک خجسته در اتاق گوشواره بساط شیرینی و شربت و میوه مختصری چیدند و لاله گذاشتند. خبری از آیین و شمعدان نبود. سفره عقدی درکار نبود. زمین تا آسمان با عروسی خواهرم تفاوت داشت. ولی من هم گله ای نداشتم. اصلاً متوجه

این چیزها نبودم. حواسم جای دیگر بود. اگر دایه جان نبود، همان چهارتا شیرینی هم در آن اتاق کوچک وجود نداشت. خواهرم نزهت برای ناهار آمد. شوهرش بهانه ای یافته و برای سرکشی به ده رفته بود. می دانستم ازداشتن چنین باجناتی عار دارد. کسی نپرسید چرا نصیرخان نیامد! خواهرم از خجالت حتی بچه اش را هم نیاورده بود تا مجبور نشود دایه اش را هم بیاورد که داماد را ببیند. زوحیه نصیرخان هم دست کمی از پدر و مادرم نداشت.

هوا کم کم خنک می شد. اوّل پاییز بود. درها را رو به حیاط بسته بودند. حدود یک ساعت به غروب مانده عاقد برای خواندن خطبه عقد آمد. بعد سر و کله رحیم و مادرش پیدا شد. رحیم در لباس نو، با کت و شلوار و جلیقه و ارسی های چرم مشکی، باز هم همان موهای پریشان را داشت. واقعاً زیبا و خواستنی شده بود، گرچه من او را در همان لباده و پیراهن یقه باز بیشتر می پسندیدم. انگار در این لباس ها کمی معذب بود.

مادرش زنی ریزه میزه و لاغر بود که زیور خانم نام داشت. موهای سفیدش را حنا بسته و از وسط فرق باز کرده بود که از زیر چارقد ململ پیدا بود. چشم های ریز و سیاهی داشت که با سرمه سیاه تر شده بودند. بینی قلمی و لب های متناسب او بی شباهت به بینی و لب های رحیم نبود. می ماند چشم های درشت رحیم که قهراً باید به پدرش رفته باشند. زیور خانم رفتار تند و تیزی داشت. پیراهن چیت گلداز نویی به تن کرده بود و به محض ورود به اتاق، درحالی که از ذوق و شوق سر از پا نمی شناخت، کله قندی را که به همراه داشت بر زمین گذاشت و با دو ماچ محکم لب های بزک کرده مرا بوسید و با شوق فراوان گفت: «آرزوی چنین روزی را برای پسرم داشتم»

بوی گلاب نمی داد. من باصورت بند انداخته و بزک کرده با لباس ساتن صورتی که برای خواستگاری پسر شازده دوخته بودند نشسته بودم و انگار خواب می بینم. فقط دلم می خواست رحیم که پیش از عقد توی حیاط ایستاده بود زودتر بیاید و مرا ببرد، تا از زیر این نگاه های کنجکاو، غمگین و یا ناراضی، از این بروبیای مصنوعی که دایه و دده خانم به راه انداخته بودند، از این مراسم حقارت بار که برایم ترتیب داده بودند، زودتر خلاص شوم. عاقد به اتاق پنجدری که پدرم با بی اعتنایی و با چهره ای گرفته در آن نشسته بود رفت و پشت در اتاق گوشواره که من در آن بودم قرار گرفت و خطبه را خواند. وقتی به مبلغ مهریه که پدرم دوهزار و پانصد تومان قرار داده بود رسید، مادر رحیم با چنگ به گونه اش زد و گفت: «وای خدا مرگم بدهد الهی!»

خطبه سه بار خوانده شد. باید صبر می کردم و بعد از گرفتن زیرلفظی بله را می گفتم. ولی ترسیدم. ترسیدم که آن ها چیزی برای زیرلفظی نداشته باشند. پس در دفعه سوم بلافاصله بله گفتم. دده خانم بر سرم نقل و پول شایاش کرد که مادر رحیم و خجسته خنده کنان جمع می کردند. حقارت مجلس دل آزار بود. تلاش های معصومانه خجسته و کوشش های پرمهر دده خانم و دایه جانم کافی نبود. کافی نبود تا واقعیت ها را وارونه جلوه دهند. تا براین واقعیت که پدر و مادرم این داماد را نمی خواستند سرپوش بگذارد. تا تنگی دست او را پنهان کند.

مادر رحیم شادمانه می خندید و نقل به دهان می گذاشت. بعد رحیم آمد و من دیگر غیر از او هیچ چیز ندیدم. همان چشمان درشت، پوست تیره و همان لبخند شیطنت بار. اشتباه کرده بودم، با کت و شلوار خواستنی تر هم شده بود. دایه دستش را گرفت و آورد و کنار من نشست. دست در جیب کرد. یک جفت گوشواره طلا بیرون آورد و کف دست من گذاشت. بعد مادرش جلو آمد. یک انگوی طلا به دستم کرد و باز مرا بوسید. انگشتر جواهرنشانی در کار نبود که برق آن چشم همه را خیره کند. در عوض من خیره به برق چشمان او نگاه می کردم. هیچ عروسی در دنیا دل گرفته تر و خوشبخت تر از من نبود. مخصوصاً وقتی که با دست محکم مردانه اش دست کوچک و نرم مرا گرفت و گفت: «آخر زن خودم شدی!» و باز همان لبخند شیطنت آمیز لب هایش را از هم گشود و دندان های ردیف مرواریدگونه اش را به نمایش گذاشت.

خواهر بزرگ ترم که با اندوه و یأس در آستانه در اتاق ایستاده بود و با دلی گرفته تاشا می کرد، جلو آمد. یک جفت انگوی پت و پهن به دستم کرد و مرا بوسید. یک کلام با رحیم صحبت نکرد. شک داشتیم که حتی نیم نگاهی هم به چهره او افکنده باشد. نمی دانستم آیا اگر او را در خیابان ببیند باز می شناسد یا نه؟ سکوتی برقرار شد. مادر رحیم برای شکستن آن سکوت تلخ هل کشید و هلهله کرد. دایه یک سینی برداشت و ضرب گرفت. مادر رحیم و دده خانم و خجسته دست می زدند. پدرم بامش به در کوفت. انگار که به قلب من می کوبید. به صدای بلند و خشنی گفت: «چه خبرته؟ صدایت را سرت انداخته ای دایه خانم؟» دایه از این سو با رنجش آشکاری گفت: «وا، آقا خوب دخترمان دارد عروس می شود. شادی می کنیم دیگر. شگون دارد.»

پدرم آمرانه فریاد زد: «دنبک را بده دستشان ببرند خانه شان تا کله سحر هرقدز می خواهند بزنند. این جا این سر و صداها را راه نینداز.» دایه سرخورده و دلخور سینی را زمین گذاشت. دیگر نمی دانستیم چه باید بکنیم. خواهر بزرگم رفت و برگشت و پیغام آورد: «محبوب، بیا آقا جان با تو کار دارند.»

فقط بامن. رحیم گویی اصلاً وجود نداشت. از جا بلند شدم و وارد پنجدری شدم و در را پشت سرم بستم. پدرم روی یک مبل افتاده بود. سر را بر پشتی مبل نهاده، پاها را تا وسط اتاق دراز کرده بود. مچ پای راستش روی مچ پای چپ قرار داشت. نه تنها تکمه کتش باز بود، بلکه نیمی از تکمه های بالای جلیقه و یقه پیراهنش نیز گشوده بود. مثل این که احساس تنگی نفس می کرد. هرگز او را این قدر آشفته حال و نامرتب ندیده بودم. دست هارا بی حس و حال روی دسته مبل نهاده و مچ دست هایش از دسته مبل روبه پایین آویزان بود. زنگ به صورت نداشت و به سقف خیره بود. جواهری را از چنگش به یغما برده بودند. مادرم در لبه پنجره نشسته و به شیشه های رنگین ارسی تکیه داده بود. انگار او نیز جان در بدن نداشت. حتی چادر نیز بر سر نیفکنده بود. با پیراهن گلدار آن جا نشسته بود و دست هارا سست و بی جان بر زانو انداخته بود. مرا که دید برخاست و جلو آمد. یک انگشتر الماس نسبتاً درشت پیش آورد و در دست من گذاشت.

نگفت مبارک باشد. گفت: «این را از من یادگاری داشته باش.» و اشکریزان از در دیگر اتاق خارج شد.

پدرم مدتی ساکت ماند. من نمی دانستم چه باید بکنم. هم چنان سر به زیر افکنده و دست ها را به هم گرفته و ایستاده بودم. خواهرم درکنارم بود. پدرم رو به سقف کرد. با صدای آهسته و بی جان گفت: «به تو گفته بودم ماهی سی تومان کمک خرجی برایت می فرستم؟»
می خواستم بگویم شما کی با من حرف زده بودید؟ ولی فقط گفتم: «نه آقا جان»

«می دهم دایه خانم برج به برج برایت بیاورد.»
با زحمت زیاد دست راست را بالا برد و در جیب داخل جلیقه کرد. یک سینه ریز مجلل طلا از آن بیرون کشید و به طرفم دراز کرد: «بیا بگیر. این برای توست.» با احترام دو سه قدم جلو رفتم و سینه ریز را گرفتم. «بینداز گردنت.»
با کمک خواهرم سینه ریز را به گردن انداختم. پدرم نگاهی به آن و به صورت جوان و بزک کرده من کرد و مثل مریضی که درد می کشد، چهره اش درهم رفت و دوباره سر را بر پشتی میل تکیه داد و دست هایش از مچ از دسته میل آویزان شد. هیچ هدیه ای برای رحیم نبود. اصلاً اسمی هم از او نبود.
«خوب، برو به سلامت.»

جرتی به خود دادم و با صدایی که به زحمت از حلقومم خارج می شد گفتم:
«آقا جان، دعایم نمی کنید؟»

در خانواده ما رسم بود که پدرها شب عروسی فرزندشان، هنگام خداحافظی دعای خیر بدرقه راهشان می کردند و برایشان آرزوی سعادت می کردند. دعاهای پدرم را در حق زهت دیده بودم که اشک به چشم همه حتی عروس و داماد آورده بود. آن زمان به این مسائل اعتقاد داشتند. آن زمان دعاها گیرا بود.

پوزخند تلخی برگوشه لبان پدرم ظاهر شد. سکوتی بین ما به وجود آمد. انگار فکرمی کرد چه دعایی باید بکنند. پدرم، با همان حالی که نشسته بود، دو انگشت دست راست را با بی حالی بلند کرد. سرش هم چنان بر پشت میل تکیه داشت. گفت: «دوتا دعا در حقت می کنم. یکی خیر است و یکی شر.»

باترس و دلهره منتظر ایستادم. خواهرم بانگرانی و دلشوره بی اراده دست ها را به حالت تضرع به جلو دراز کرد و گفت: «آه آقا جان . . .»

پدرم بی اعتنا به او مکثی طولانی کرد و گفت: «دعای خیرم این است که خدا تو را گرفتار و اسیر این مرد نکند.» باز سکوتی برقرار شد. پدرم آهی کشید و قفسه سینه اش بالا رفت و پایین آمد و ادامه داد: «و اما دعای شرّم. دعای شرّم آن است که صد سال عمر کنی.» سرچایم میخکوب شده بودم. نگاهی متعجب با خواهر بزرگترم ردّ و بدل کردم. این دیگر چه جور نفرینی بود؟ این که خودش یک جور دعا بود! پدرم می فهمید که درمغز ما چه می گذرد. گفت: «توی دلت می گویی این دعا که شرّت نیست. خیلی هم خیر است. ولی من دعا می کنم که صد سال عمر کنی و هر روز بگویی عجب غلطی کردم تا عبرت دیگران بشوی. حالا برو.»

نزدیک در رسیده بودم که دوباره پدرم صدایم زد. نه این که اسم را ببرد، نه. فقط گفت: صبر کن دختر.»
 «بله آقا جان.»
 «تا روزی که زن این جوان هستی، نه اسم مرا می بری، نه قدم به این خانه می گذاری.»
 فقط گفتم: «خداحافظ.»
 «به سلامت.»

(صص ۱۶۸-۱۷۳)

زوج جوان زندگی مشترک خود را با شور و عشق آغاز می کنند، اما چیزی نمی گذرد که آنچه در چشم خانوادهٔ محبوبه "تفاوت فرهنگ" دو طبقهٔ اجتماعی جلوه می کند از میان رابطهٔ زناشویی سر بر می کشد، و عشق زوج جوان را به ناکامی می کشاند. رحیم رفتاری توأم با خشونت دارد، آداب دان و نکته سنج نیست، و حرمت همسر خود را نگاه نمی دارد. فقر نیز مزید برعلت می گردد، و سرانجام مادر رحیم را که تجسم روح خبیث "مادر شوهر" در فرهنگ عوام است به سکونت در خانهٔ محقر این دو وا می دارد. در این میان نخستین فرزند محبوبه نیز به دنیا می آید، و هم از آغاز محور رقابت میان عروس و مادر شوهر می شود. از این پس زن و شوهر جوان بر سر بسیاری مسائل با هم جرّ و بحث می کنند. محبوبه از این که مادر شوهرش در خانه او لنگر انداخته ناراحت است. رحیم این احساس را اصلاً درک نمی کند. مادر رحیم هم رفته رفته اختیار نوزاد نوپا را در دست می گیرد و محبوبه را از فرایند پرورش و رشد فرزندش جدا می کند. عروس و مادر شوهر بر سر روش تربیت فرزند، بر سر موازین بهداشت او و بر سر زبانی که می آموزد بگو مگو دارند. محبوبه نمی خواهد پسرش او را "ننه" خطاب کند، مادر رحیم این را فرنگی مآبی می داند. مادر رحیم به خواهش پسرش برای صبحانهٔ روز جمعه کلهٔ پاچه می خرد، ولی محبوبه از خوردن آن امتناع می کند، و این خود موضوع دعوی میان زوج جوان می گردد. مهم تر از اینها، رحیم که پیش از ازدواج به محبوبه قول داده بود روزی از نجاری دست خواهد کشید و وارد نظام خواهد شد، انگیزهٔ این کار را از دست می دهد.

چندی بعد پسرخالهٔ رحیم و خانواده اش به دیدار او می آیند، و این خود مناسبتی پیش می آورد برای بیزاری بیشتر زن از مرد. این بیزاری آنجا به اوج می رسد که محبوبه درمی یابد شوهرش با کوکب، دختر پسرخالهٔ خودش، سر و سری پیدا کرده است. یک روز پس از رفتن پسرخاله از خانه رحیم و محبوبه، رحیم به سراغ محبوبه می آید و پول و جواهراتی را که او از خانهٔ پدرش آورده طلب می کند:

کلید در صندوقم را می‌خواست که به دستور خودش، از وقتی که مادرش نزد ما آمده بود، همیشه در آن را قفل می‌کردم و زیر فرش می‌گذاشتم و هروقت از خانه خارج می‌شدم، با خودم می‌بردم.

لبه فرش را بالا زد و کلید را برداشت. در صندوق را باز کرد. مقدار ناچیزی پول در آن بود. آن را برداشت و وقتی مبلغ اندک آن را دید، نگاهی به چپ و راست کرد و شال کشمیر را برداشت. فریاد زد: «آن را کجا می‌بری؟»

«هرجا دلم بخواهد.» جلو آمد: «آن را در بیاور ببینم.»

«چی را؟»

«النگو را.»

«در نمی‌آورم. خجالت بکش.»

«گفتم در بیاور.»

دیوانه شده بود. باور نمی‌کردم که بیدار باشم. با خشونت دستم را گرفت و النگوها را کشید. همان النگوهایی که خواهرم سرعقد به من داده بود. پوست دستم خراشیده شد. گفتم: «صبر کن. خودم در می‌آورم.»

دستم را رها کرد: «در بیاور. به زبان خوش در بیاور.»

النگوها را بیرون کشیدم و به طرفش پرتاب کردم: «بگیر برو گمشو.»

«پدرت گم شود.»

این بار من دیوانه شدم. به طرفش دویدم: «خفه شو. اسم پدرم را نیاور. دهانت را آب بکش. تولایق نیستی کفش‌های پدرم را هم جفت کنی. اسم پدرم را توی این خانه خراب شده نبر، مرتیکه بی همه چیز بی آبرو.»

«بی همه چیز پدرت است. بی آبرو پدر پدر سوخته ات است که اگر آبرو داشت، دختر پانزده ساله‌اش پاشنه دکان‌مرا از جا نمی‌کند. همان پدر پدرسگت که . . .»

فریاد زد: «پدرسگ تو هستی که دنبال هر سگ ماده‌ی هرزه‌ای می‌دوی. که به خاطر رفتن کوکب به مادرت پارس می‌کنی.»

ضربه‌ای که به صورتم زد چنان شدید بود که اول چیزی نفهمیدم. تلوتلو خوردم و دست به دیوار گرفتم. انتظار این یکی را دیگر اصلاً نداشتم. شاید هنوز از ته دل امیدوار بودم که پشیمان شود. با این ضربه از آسمان به زمین افتادم. پرو بالم سوخت. این سیلی چشم مرا به روی واقعیات گشود. درد کمتر از سوز دل آزارم می‌داد. مدتی با حیرت به روی او نگاه کردم. یک دستم به دیوار و دست دیگرم به صورتم بود. گفتم: «حق داری. تقصیر من است. این سیلی حقم بود. بد غلطی کردم که زن تو شدم. ولی دیگر یک لحظه هم توی این خانه نمی‌مانم.»

مادرش با نگرانی دم در اتاق ظاهر شد. پسرم در آغوشش بود که لب و رچیده و با بغض به ما نگاه می‌کرد. چانه‌اش می‌لرزید و آماده‌ی گریه بود. به شدت ترسیده بود. رحیم گفت: «برو ببینم کجا می‌روی؟»

گفتم: «بنشین و تماشا کن.»

مادرش بالحنی که ناگهان نرم شده بود گفت: «محبوب جان، بیا و از خر

شیطان پیاده شو.»

رحیم گفت: «ولش کن. بگذار ببینم چه طور می رود.»
با سرعت به اتاق خواب رفتم. چمدان کهنه ام را برداشتم. یک مقدار از رخت و لباس هایم را در آن ریختم. گردن بند پدرم را به گردنم بستم. انگشتری را که مادرم داده بود به انگشتم کردم. اشرفی را که برای تولد پسرم به من داده بود برداشتم. رحیم گفت: «آن را بده به من.»
مادرش گفت: «رحیم ول کن.»
«خودم داده ام. می خواهم بگیرم.»

اشرفی را به طرفش پرتاب کردم که فوراً برداشت و با النگوها در جیبش گذاشت. به در اتاق رفتم و بچه ام را از بغل مادر شوهرم کشیدم. چمدان را برداشتم. چادر به سرافکندم و در حالی که زیرسنگینی بار پسرم و چمدان به چپ و راست متمایل می شدم از اتاق خارج شدم. کفش هایم را به پا کردم. یک لنگه کفش رحیم جلوی پایم بود. پشت آن را خوابانده بود. با حرص به آن لگد زدم. من هم مثل خود او شده بود. لنگه کفش در حیاط افتاد و کنار حوض متوقف شد. باید زودتر میرفتم. تا به نسخه دوم این مادر و پسر تبدیل نشده ام باید بروم. تاپیش از این که سراپا غرق شوم باید بروم. من نتوانسته بودم رحیم را آدم کنم. ولی خودم داشتم مثل او می شدم.

وسط پله ها بودم که از اتاق بیرون آمدم. با پای برهنه دنبال دوید و چون دید که به خاطر سنگینی بار آرام آرام از پله ها پایین می روم، از وسط پلکان به میان حیاط جست زد و دوید جلوی پله دالانی که به درکوچه منتهی می شد. نشست و راهم را بست. دست هارا به سینه زده بود. مادرش گفت: «محبوبه جان، ول کن، کوتاه بیا.»

رحیم گفت: «توکار نداشته باش.»

به مقابلش رسیدم. به آن چهره آشفته، به آن لات بی سرو پا خیره شدم. درچشم من حالا او یک رذل اوباش بود. گفتم: «رد شو. بگذار بروم.»
جوابی نداد. هم چنان که نیش خود را وقیحانه باز کرده بود به من خیره شد. گفتم: «برو کنار. می خواهم بروم.»

«می خواهی بروی؟ به همین سادگی؟ خانه مرابار کرده ای و می خواهی بروی؟»
نگاهی به چمدان کردم و آن را محکم به زمین کوبیدم. «حالا رد شو. می خواهم بروم.»

«خوب، این از نصفش. ولی نصفه اصل کاری مانده!» میبوت به او خیره شدم. «اصل کاری؟» به آرامی از جابرخاست. پسرم را از آغوشم بیرون کشید و آهسته روی زمین کنار دیوار گذاشت. از جلوی پله و دالان کنار رفت و با دست به در اشاره کرد: «حالا بفرمایید تشریف ببرید. هرتی . . .»

قلبم از جاکنده شد. پسرم گریه می کرد. مثل سنگ برجای خشک شدم. چادر از سرم افتاد. اگر لبه های آن در دو دستم نبود، بر زمین می افتاد. به سوی دیوار رفتم. مدتی به آن تکیه کردم. مات و میبوت و مستأصل به فضای خالی خیره شده بودم ولی چشمانم جایی را نمی دید. آن گاه از دیوار جدا شدم. آرام آرام،

در حالی که پا بر زمین می‌کشیدم و چادر به دنبالم کشیده می‌شد، به سوی اتاق تالار روانه شدم. اسیر او شده بودم. پسر مرا بندی کرده بود و تمام این جار و جنجال‌ها فقط باعث شده بود که پرده حیا بین ما از هم دریده شود. صدای او را از پشت سرم می‌شنیدم که به مادرش می‌گفت: «نه خوب گوش هایت را باز کن. دیگر حق ندارد این بچه را از خانه بیرون ببرد. الماس باید حتماًش را هم با تو برود. فهمیدی؟ دستت سپرده. یا علی ما رفتیم.» و رفت.

دل می‌خواست از خواب بیدار شوم و خانه پدرم باشم. همان زمانی که پسر عطاءالدوله مرا خواستگاری می‌کرد. همان روزی که منصور مرا خواسته بود یا هرکس دیگر؛ هرکس دیگر که مثل خودم بود. در این خانه من غریب بودم. بیگانه بودم. خواسته‌ها و اصول اینها را نمی‌فهمیدم. با فرهنگ این مردم ناآشنا بودم. عجب غلطی کرده بودم. (صص ۲۶۸-۲۷۲)

چندماه بعد از این ماجرا، محبوبه می‌فهمد که دوباره باردار شده است، و تصمیم می‌گیرد دیگر فرزند رحیم را در رحم خود نپرورد. روزی در حمام با دلاکی به نام رقیه خانم درد دل می‌کند، و سرانجام به کمک او به سراغ زنی به نام گلین خانم که در سقط جنین تبخّر دارد می‌رود:

یادم هست که در چوبی آبی رنگی بود. رقیه دستگیره را گرفت و در را کوید. فریاد زد: «گلین خانم! زنی با لهجه عامیانه پاسخ داد: «بی تو. در وازه.» از پله‌ای پایین رفتیم و وارد حیاط آجری شدیم. خانه کوچک و محقری بود. در مقابل ما ایوانی قرار داشت که مسقف بود و با دو ستون گچی به رنگ آبی محافظت می‌شد. در آن ایوان دو در وجود داشت که هریک به اتاقی منتهی می‌شد. حوض کوچکی در کنار دیوار حیاط نزدیک آشپزخانه قرار داشت که از یک طشت رختشویی اندکی بزرگ‌تر بود. زنی حدود سی سال که چارقدی به سر داشت و پیراهن آبی گلدار آستین بلندی پوشیده بود و روی هم‌رفته قیافه تروتمیز و خوشایندی داشت، سر بیرون آورد و با دست به ما اشاره کرد. خواستم وارد اتاق رو به رو شوم گفت: «این جا نه.» اتاق کنار حیاط و جنب آشپزخانه را نشان داد که کثیف و تیره بود. اندازه یک انباری کوچک. بوی تریاک از در و دیوار اتاق به مشام می‌رسید. وارد آن شدیم. گلین خانم می‌رفت و می‌آمد و بلند بلند با پیره زنی که نمی‌دانستم در حیاط بود یا توری زیرزمین راجع به کارهای روزمره حرف می‌زد. دستور می‌داد مواظب باشد آب دم‌پخت که تمام شد دم کنی را بگذارد. من معذب بودم. این تصوّر را داشتیم که در منزل افرادی غریب مزاحم هستیم. عاقبت وارد اتاق شد و خنده کنان به من گفت: «خوب، هرکی خربوزه می‌خورد پا لرزشم میشینه.» یک دندان طلا داشت. ناگهان تکان خوردم. به نظرم رسید نباید سر و کارش با زن‌های نجیب باشد. او هم به من خیره شد و خطاب به رقیه گفت: «زکی، این که از اون آدم حسابیاس!» و رو به من سؤال کرد: «شوور داری؟» «بله.» «بهااس بت بگم من حوصله‌ع و تیز شوور تورو ندارم ها! نخاد براما قال

چاق کنه ها!»

رقیه به میان حرف او پرید: «شوهرش ولش کرده رفته یک زن چهارده ساله گرفته. مطمئن باش هیچ خبری نمی شود.»

«پول مول چقدر داری؟»

پرسیدم: «چه قدر می خواهی؟»

«خوب، من اسی چل تومن کمتر نمی گیرم.»

رقیه آهی از سر شگفتی کشید. من گفتم: «باشد، قبول دارم.»

چون چشمان نگران مرا دید، گفت: «قبوله؟ به خواب خوشگله. نترس. درد

نداره. اگه می ترسی، به عدس تریاک بخور تا هیچ چی نفهمی.»

احتیاط را از قابله مادرم که پسرخودم را نیز به دنیا آورده بود یادگرفته

بودم. پارچه های تمیزی را که آورده بودم به او دادم و به دستور او گوشه اتاق

روی یک مشمع بزرگ که پارچه ای بر آن افکنده بود دراز کشیدم. این وسائل و

آمادگی او نشان می داد که در این کار تجربه دارد و تازه کار نیست. از اتاق

خارج شد و با یک کاسه آب وارد شد و چیزی را کف دست من گذاشت و گفت:

«بخور.» پرسیدم: «این چیه؟» «تریاکه دیگه. بخور تا دردت نیا.» بدون تأمل تریاک

را خوردم. او منتظر نشست و خونسرد به صحبت با رقیه پرداخت. در میان

صحبت هایش مرتب از من می پرسید: «خوابت نیومد؟»

من نگران خانه بودم. نزدیک ظهر بود. کم کم خوابم می گرفت. دیدم که پر

مرغی در دست دارد. با بی حالی پرسیدم: «این چیه؟»

با تمسخر آن را بالاگرفت و درحالی که ادای مرا درمی آورد گفت: «هان!

چیه؟ لولو خور خوره نیست، پرمرغه.»

دردی احساس کردم و نالیدم. دستش از حرکت بازماند: «چیه نازنازی

خانوم؟ من که هنوز کاری نکردم!»

درد را حس می کردم ولی بی رمق تر از آن بودم که حال فریاد زدن داشته

باشم. به خودگفتم الان تمام می شود. الان تمام می شود. رقیه نیز تماشا

می کرد و نُچ نُچ می کرد.

گلین خانم گفت: «خب، به گوشت چسبیده. با چسب که نچسبوندن. کمر تو

بلند نکن. گفتم آروم بتمرگ. کمر تو بلند نکن.»

درد امانم را برید. مثل گاو نعره ای زدم.

گلین خانم گفت: «خب، تموم شد انقد کولی بازی نداشت!»

پر در دستش غرقه به خون بود. خوابیدم.

یک نفر صدایم می کرد: «پاشو. پاشو. نمیخای بری خونت؟»

ظاهراً رقیه و گلین خانم ناهار خورده و قلیانشان را کشیده بودند و چای

نوشیده بودند. بلند شدم. بی حال بودم.

«چیزی می خوری بیارم؟»

«نه. می خواهم بروم خانه. ساعت چند است؟»

دو ساعت بعد از ظهر. اگه ولت کرده بودم تا شب می خوابیدی.»

با صدایی کشیده و بی حال گفتم: «آخ . . . دیر شده.»

ازجا برخاستم و نشستم. انگار مثل بچه‌ها قنداق شده بودم. به محض این که نشستم، لخته بزرگی خون از بدنم خارج شد. از قنداق بودن خودم خوشحال شدم. به زحمت از یقه پیراهنم کیسه‌ای را که پول را در آن نهاده بودم و در درشکه به گردنم آویخته بودم بیرون کشیدم و سی تومان به گلین خانم دادم. چشمش به بقیه پول‌ها افتاد و پولی‌را که به او داده بودم پس زد. «نه جونم. کمه.»

«ولی توگفتی سی چهل تومان.»

«شومام باهاس همون سی تومنو بدی؟ یه روز لنگ کار تو شدم. صب کی حالا کی؟ زنای دیگه میان این جا. کارشون فوری تموم میشه و بلند میشن میرن خونه. توخیلی نازنازی هستی.»

بی حال تر و شادمان تر از آن بودم که جزّ و بحث کنم. پرسیدم: «حالا شما مطمئن هستی که کار تمام شده؟»

«به، دس شوما درد نکنه. شانس آوردی یه مات بیشتر نبود. چیزی که نبود. یه لخته خون. پس ندیدی من چیکارا می‌کنم!»

ده تومان دیگر را از من گرفت و پرسید: «درشکه میخای؟» «بله.»

چادر سرش کرد و با کمک او و رقیه تا سرکوچه آمدیم. برایم درشکه گرفت. با هر حرکت درشکه یک مشت خون از بدنم خارج می‌شد. تا نزدیک حتام محله خودمان برسیم، داشتم از حال می‌رفتم. ترس رقیه را گرفته بود. آهسته پانزده تومان کف دستش گذاشتم. گفت: «خانوم جون من همین جا پیاده می‌شوم.» مکشی کرد و پرسید: «حالتان خوب است؟»

«ترس. حالم خیلی هم خوب است. پرو به سلامت.»

پیاده شد. از دست و دل‌بازی من تعجب می‌کرد. ذوق زده شده بود. نمی‌دانست این کمک او چه قدر برای من گران‌بها بوده است. وارد حتام شد و درحال رفتن با تردید به عقب برگشت و مرا برانداز کرد.

کرایه درشکه چی را دادم و گفتم مرا تا نزدیک خانه برساند. دیگر جان نداشتم. دردی در شکم شروع شده بود که کم کم اوج می‌گرفت.

«همین جا ننگه دار.»

درشکه ایستاد. من هم چنان سر جای خود نشسته بودم. نمی‌توانستم خیز بردارم و پیاده شوم. درشکه چی برگشت: «پس چرا پیاده نمی‌شوی؟»

«نمی‌توانم. حالم خوش نیست.»

دست راست را دراز کردم تا لبه جلوی درشکه را بگیرم و پیاده شوم. ولی هرچه تکان می‌خوردم حتی نمی‌توانستم خود را از جایم جلو بکشم. کروش درشکه عقب بود. با دست چپ بقیچه حمام را می‌فشردم. نمی‌دانم درشکه چی ترسید یا دلش سوخت. یک دفعه از جا بلند شد و پایین پرید و پرسید: «خانوات کجاست؟» با دست اشاره کردم: «همین در است.»

از روی چادر دوطرف کمرم را گرفت و مرا مثل عروسک از جا بلند کرد. چرخید و مرا پشت در گذاشت و کوبه در را یک بار کوبید. روی صندلی سورچی پرید و به سرعت دور شد. صدای مادر شوهرم را شنیدم که می‌گفت. «آمد. آمد.» پس رحیم به خانه آمده بود.

زانوهایم از ترس رحیم و از شدت خونریزی لرزیدند. تا شدند. به در تکیه دادم. لیز خوردم و بر زمین نشستم. بقچه حقام از دستم افتاد. ضعف کرده بودم. (صص ۲۸۶-۲۹۱)

درفرایند دورشدن عاطفی محبوبه از شوهرش می توان حکایت سقط جنین را مرحله ای مهم نامید. و مهم تر از آن داستان جگر خراش مرگ الماس، فرزند خردسال این زن است، که بر اثر غفلت مادر شوهر در حوض آب می افتد و خفه می شود. این رویداد درعین حال که ضعف جسمی و نیاز عاطفی محبوبه را دو چندان می کند، عزم او را هم برای بیرون کشاندن خودش از وضعی که بدان گرفتار شده به مراتب راسخ تر می کند. در این میان، رحیم هم روز به روز بیشتر از زن و خانه خود فاصله می گیرد، گویی او هم سر درپی ماجرای عشقی جدیدی دارد. محبوبه خیلی زود از دایه می شنود که گویا رحیم با دختر دیگری سر و سرتی یافته، که او هم - مثل خود محبوبه - به دکان نجاری رحیم رفت و آمدی دارد. این ماجرا مشاجره ای را میان عروس و مادر شوهر در پی دارد، که در خلال آن دامنه بگو مگو به اینجا می رسد که محبوبه می گوید که با چشم خودش دیده است که رحیم در دکان خود با دختری مغازه می کرده است:

حرفش را قطع کردم: «خودم دیدم. با همین دو تا چشم هایم. دختره را کشیده بود توی دکان. . . .» مطمئن شد. انگار خوشحال هم شد. باخنده گفت: «آهان! پس تو از این ناراحت شده ای که یک نفر توی دکان رحیم با او بگو بخند کرده؟ رحیم که دفعه اولش نیست که از این کارها می کند. خوب، دخترها توی خانه شان بتمرگند. بچه من چه کار کند؟ او چه گناهی دارد؟ جوان است. صد سال که از عمرش نرفته! دست از سرش بر نمی دارند. از اعیان و اشراف گرفته تا به قول تو برادرزاده آژان. . . . حالا کم که نمی آید.» تمام سخنانش نیش و کنایه بود. گزنده تر از نیش افعی.

«نه، کم نمی آید. اصلاً برود عقدش کند. خلاق هرچه لایق. لیاقت شما یا کوکب خیره سر بی حیاست یا همین دختری که بلد نیست اسمش را بنویسد و پسر شما برایش شعر حافظ و سعدی را خطاطی می کند. خیلی بدعادت شده. تقصیر خودش نیست. اتفاقاً از خدا می خواهم این دختر را بگیرد تا خودش و فک و فامیلش دمارى از روزگارتان درآورند که قدر عاقبت را بدانید. پسر شما نمی فهمد که آدم نجیب پدر و مادر دار یعنی چه! مدتی مفت خورده و ول گشته، بدعادت شده. لازم است یک نفر پیدا شود، پس گردنش بزند و خرجی بگیرد تا او آدم شود. تاسرش به سنگ بخورد. من دیگر خسته شده ام. هرچه گفتید، هرکار کردید، کوتاه آمدم. سوارم شدید. امر بهتان مشتبه شد. راست می گفت دایه جانم که نجابت زیاد کثافت است.»

«دایه جانتان غلط کردند. پسر من چه گناهی دارد؟ لابد دختره افتاده دنبالش. مگر تو همین کار را نکردی؟ عجب گرفتاری شده ایم ها! مگر پسر من چه کارت کرده؟ من چه هیزم تری به تو فروخته‌ام؟ سیخ داغت کرده؟ می خواستی زنش نشوی. حالا هم کاری نکرده. لابد می خواهد زن بگیرد. بچه‌ام می خواهد پشت داشته باشد. تو که اجاقت کور است. برفرض هم زن بگیرد، به تو کاری ندارد! تو هم نشستهای یک لقمه نان می خوری، یک شوهر هم بالای سرت هست. مردم دو تا و سه تا زن می گیرند صدا از خانه شان بلند نمی شود. این اداها از تو درآمده که صدای یک زن را از هفت محله آن طرف تر می شنوی قشقرق به پا می کنی. اگر فامیل من بیایند این جا می گویی رفیق رحیم است. توی کوچه یک زن می بینی، می گویی رحیم می خواهد او را بگیرد. همه باید آهسته بروند آهسته بیایند که مبادا به گوشه قبابی خانم بر بخورد. اصلاً می دانی چیست؟ اگر رحیم هم نخواهد زن بگیرد، خودم دست و آستین بالا می زنم و هرطور شده زنش می دهم.»

در نبردی که دوباره شروع شده بود این من بودم که سقوط می کردم. به ابتدال کشیده می شدم. از خودم تهی می شدم و تبدیل به نمونه هایی می شدم که در میان آن ها زندگی می کردم. مادر رحیم میدان را خالی نمی کرد. جنگجوی قهار بود که از ستیزه جویی لذت می برد. پشت به او کردم. دهان به دهان گذاشتن با او بی فایده بود. درحالی که از پله ها بالا می رفتم تا به اتاقم بروم گفتم: «مرا ببین که با کی دهان به دهان می شوم!»

این ماجرا باز دعوی زن و شوهر را در پی می آورد. رحیم محبوبه را کتک می زند، محبوبه به رحیم و خانواده اش دشنام می دهد، و زندگی درکام هردو تلخ تر از پیش می شود. محبوبه باز یک بار دیگر می کوشد تا بلکه با شوهرش از درآشتی درآید، ولی چنین کاری هر بار از بار پیش سخت تر است. و این فراز و نشیب ادامه دارد تا شبی که رحیم از محبوبه می خواهد خانه ای را که پدرش برای زندگی آنها به محبوبه هبه کرده است به نام او کند. محبوبه به خود می آید، و از انجام درخواست شوهر تن می زند. رحیم کتک مفصلی به همسرش می زند، و از خانه خارج می شود. محبوبه تصمیم خود را گرفته است. از این خانه خواهد رفت، ولی خانه را هم پشت سر خود به ویرانه ای بدل خواهد کرد:

آرام برگشتم و از پله ها بالا رفتم. خیالش راحت شد. بلند شد و غرغرکنان به دنبال کارش رفت. وارد اتاقی شدم که روزگاری حجله عشق من بود. از خونسردی و آرامش خودم شگفت زده بودم. در را بستم. تازه به خود آمده بودم. محبوبه چه چیزی را می خواهی از این خانه ببری؟ رغبت می کنی دوباره این لباس ها را به تن کنی؟ این کفش ها را بپوشی؟ این سنجاق ها را به سرت بزنی؟ این ها را که نشانه هایی از زندگی با یک آدم بی سر و پای حیوان صفت است می خواهی چه

کنی؟ این ها را که سمبل جوانی برباد رفته و آرزوهای سوخته و غرور زخم خورده و احساسات جریحه دار شده است برای چه می خواهی؟ نابودشان کن. همه را از بین ببرد.

قیچی را برداشتم. چمدان را گشودم و تمام لباس ها را یکی یکی با قیچی بریدم و تکه پاره کردم و بر زمین انداختم. قیچی کفش هایم را نمی برید. یک تیغ ریش تراشی برداشتم و لبه کفش ها را با آن چاک دادم. دستم برید. ولی من انگار حس نمی کردم. وحشی شده بودم. چادر شب رختخواب ها را به وسط اتاق کشیدم اما گره آن را باز نکردم بلکه آن را با تیغ پاره پاره کردم. لحاف و تشک را بیرون کشیدم و سپس با تیغ و قیچی به جان رویه های ساتن لحاف ها افتادم. آن گاه به سراغ تشک ها رفتم. چنان با لذت آن ها را می دریدم که گویی شاهرگ رحیم است. انگار زبان مادر شوهرم است. انگار سینه خودم است. انگار بخت خفته من است. زیرلب غریدم: «ارواح پدرت. می گذارم این ها برایت بمانند؟ به همین خیال باش.»

سپس با همان تیغ به سراغ قالی ها رفتم. دولا دولا راه می رفتم و با دست راست تیغ را با تمام قدرت روی فرش های خرسک می کشیدم و لذت می بردم. از عکس العمل رحیم، از یکه خوردن او، از خشم و نا امیدی او احساس شادی می کردم. لبخند انتقام بر لبانم بود. برلبان کبود و متورم. بر صورت سیاه شده از کتکم.

سماور را برداشتم. هنوز داغ بود. آب آن را بر روی رختخواب ها و قالی ها دمر کردم. زغال ها از دودکش سماور روی رختخواب های تکه پاره افتاد. چادر سیاه تافتة یزدیم را برداشتم و تا کردم. می دانستم مادر شوهرم عاشق و شیفته این چادر است. با آن زغال ها را دانه دانه بر می داشتم تا دستم نسوزد و هر دانه را روی یک قالی می انداختم. قالی گله به گله دود می کرد. چادر سیاه از حرارت زغال سوراخ سوراخ می شد. ایستادم و تماشا کردم. چشمم به جعبه چوب شمشاد افتاد. آن را هم بشکنم؟ می خواستم آن را هم بسوزانم. گذشته ام را با آن دفن کنم. ولی دلم می گفت شب کلاه الماس در آن است. یادگار آن بهار شیرین، خاطره سرکشی هایت را در خود دارد. هوس های جوانیت در آن پنهان است. این آئینه عبرت را نگه دار. خواستم در آن را بگشایم و شب کلاه الماس را از درونش بردارم، ترسیدم. ترسیدم که این همان صندوقچه پاندورا باشد که پدرم داستانش را برایم نقل کرده بود. ترسیدم اگر آن را بگشایم، جادوی آن وجودم را تسخیر کند. پایم سست شود. بمانم و اسیر پلیدی گردم و دیگر نتوانم از رنج و اندوه بگریزم. خودم هم نمی دانم چه شد که ناگهان صندوقچه را بغل زدم. دوباره چادر را به سر افکندم و از پلکان پایین آمدم. باهمین صندوقچه چوب شمشاد که می بینی. به محض آن که به میان حیاط رسیدم، باز مادر شوهرم مثل دیوی که مویز را آتش زده باشند حاضر شد و لب پله دالان نشست.

«باز که راه افتادی دختر! عجب رویی داری تو! کتک هایی که تو دیشب خوردی اگر به فیل زده بودند می خوابید. باز هم تنت می خارده؟»

گفتم: «برو کنار. بگذار رد بشوم.»

«نمی روم.»

«من که چمدان را توی اتاق گذاشته ام. حالا بگذار بروم.»

«پس این یکی چیست که زیر بغلت زده ای؟»

«این مال خودم است. به تو مربوط نیست.»

«هرچه در این خانه است مال پسر من است و به من هم مربوط می شود.»

گفتم: «الحمدالله پسر تو چیزی باقی نگذاشته که مال من باشد یا مال او.

گفتم از سر راهم برو کنار.»

باصدای زیر و جیغ جیغویش فریاد زد: «از رو نمی روی؟ زنیکه پررو؟ حالا

من هم بروم کنار، تو با آن ریخت از دنیا برگشته ات رویت می شود از خانه

بیرون بروی؟ والله دیدنت کراهت دارد. خیال می کنی. . . .»

حرفش را قطع کردم و آرام پرسیدم: «پس نمی خواهی کنار بروی؟»

«نه.»

آهسته خم شدم و جعبه را در گوشه دالان گذاشتم. چادر از سر برداشتم و

آن را از میان تا کردم و روی صندوقچه نهادم. سپس به سوی او چرخیدم.

دست چپم را پیش بردم و از روی چارقد موهایش را چنگ زدم و در حالی که از

لای دندان ها می غریدم گفتم: «مگر به تو نمی گویم برو کنار؟»

با تمام قدرت موهایش را بالا کشیدم. به طوری که از روی پله بلند شد و

فریاد زد: «الهی چلاق بشوی.» و کوشید تا از خودش دفاع کند و مرا چنگ

بزند. با دست راست دستش را گرفتم و آن را چنان محکم گاز گرفتم که

احساس کردم دندان هایم درگوشتش فرو خواهند رفت و به یکدیگر خواهند

زسید. چه قدر لذت داشت. چنان فریادی کشید که بدون شک هفت همسایه آن

طرف تر هم صدایش را شنیدند. آن وقت من، نه از ترس فریاد او، بلکه چون

خودم خواستم، گروشتش را رها کردم. جای دو ردیف دندان هایم صاف و مرتب

روی میچ دستش نقش بسته بود. با دست دیگر جای دندان های مرا می مالید و

هر دو در یک زمان متوجه برتری قدرت من شدیم. جثه ریزکوچکی داشت. مثل

یک بچه سیزده ساله و من از این که چه گونه این همه سال از این هیکل ریزه

حساب می بردم و وحشت داشتم تعجب کردم. نمی دانم چرا زودتر این کار را

نکرده بودم! شروع کرد به جیغ و داد و ناله و نفرین. گفتم: «خفه شو. . . .»

تحتل فریادهای او را نداشتم. صدایش مثل چکش در سرم می کوبید. باز گفتم:

«خفه می شوی یا نه؟»

با یک دست دهانش را محکم گرفتم و با دست دیگر پس گردنش را

چسبیدم. از ترس چشمانش از حدقه بیرون زده بود. او را به همان حال کشان

کشان بردم و در قسمت چپ دیوار حیاط، همان جا که زمانی جنازه پسر مرا قرار

داده بودند، پشتش را محکم به دیوار کوبیدم. دلم می خواست بدون این که من

بگویم، خودش می فهمید که می خواهم لب هیره دیوار بنشیند و چون نفهمید، با

یک پا به پشت ساق پاهایش زدم. هردو پایش به جلو کشیده شد. مثل ماهی از

میان دو دستم لیز خورد. کمرش ابتدا به لب هیره باریک خورد و از آن جا هم

رد شد و محکم بر زمین افتاد. با ناله گفت: «آخ، استخوان هایم شکست. وای

کرم به دیوار مالید. زخم و زیلی شدم. مرا که کشتی. الهی خدا مرگت بدهد.» و به گریه زد.

به صدای بلند ضجه و مویه می کرد. با مشت به سینه اش می کوبید و فحاشی می کرد. جلوی چشماتمه زدم. مانند معلمی که به شاگردی نافرمان هشدار می دهد انگشت به سویش تکان دادم و گفتم: «مگر نمی گویم خفه شو؟ نگفتم صدایت درنیاید؟ گفتم یا نگفتم؟» و باز دهانش را محکم گرفتم. از قدرت خودم تهییج شده بودم و لذت می بردم. باز گریه می کرد. ولی این بار بی صدا.

«گریه نکن. گفتم گریه هم نباید بکنی. صدایت درنیاید.»

گره چارقش را در زیر گلو گرفتم و سرش را نزدیک صورت سیاه و متورم و کبود خود آوردم و با صدایی آرام و رعب انگیز گفتم: «خوب گوش هایت را باز کن ببین چه می گویم. من از این در بیرون می روم.» چرخیدم و با انگشت دست چپ در جهت دالان و در کوچه اشاره کردم. «تو همین جا می نشینی تا آن پسر لات بی همه چیزت به خانه برگردد. وای به حالت اگر سرو صدا کنی. اگر پایم را از خانه بیرون بگذارم جیغ و داد به راه بیندازی، اگر صدایت را از آن سر کوچه هم بشنوم برمی گردم. خفه ات می کنم و نعشت را می اندازم توی حوض تا همه فکر کنند خفه شده ای، خوب فهمیدی؟»

با نگاهی وحشتزده سرش را به علامت تأیید تکان داد. از ترس قدرت تکلم نداشت. انگار احساس کرده بود که من شوخی نمی کنم. انگار می دید که دیوانه شده ام و این کار را از من بعید نمی دانست. خودم نیز کمتر از او وحشت زده نبودم. چون ناگهان دریافتم که به راحتی قادر به این کار هستم و آن را باکمال میل انجام خواهم داد. تهدید نبود. برای ترساندن نبود. واقعاً به آنچه می گفتم اعتقاد داشتم و عمل کردن به آن برایم سخت نبود. متوجه شدم که با یک کلام دیگر از طرف او، با شنیدن یک ناله یا دیدن یک قطره اشک فوراً خفه اش خواهم کرد.

یک دقیقه ساکت نشستم و به او خیره شدم. در انتظار یک حرکت، یک فریاد. از خدا می خواستم که ساکت بماند و بهانه به دست من ندهد. این دفعه خداوند دعایم را مستجاب کرد. پیره زن ترسیده بود. ساکت نشست. خشکش زده بود. آرام از جا بلند شدم. با لگد به رانش کوبیدم. رحیم چه معلّم خوبی بود. استاد آزار و شکنجه، و من چه شاگرد با استعدادی از آب درآمده بودم. آیا رحیم هم از کتک زدن من همین اندازه لذت می برد؟! گفتم: «این همه سال به تو عزت و احترام گذاشتم. خودت لیاقت نداشتی. نمی دانستم زبان فحش و کتک را بهتر می فهمی. سزایت همین بود.»

آرام چادرم را به سر کردم. جعبه را زیر بغلم زدم. برنگشتم به حیاط نگاه کنم. به خانه نگاه کنم. به جای خالی پسرم نگاه کنم. جای او را می دانستم. در قبرستان بود. می توانستم بعداً به سراغش بروم. نگاه خداحافظی لازم نبود. در را باز کردم و بیرون آمدم و آن را محکم پشت سرم بستم و آزاد شدم. دیگر اسیر او نبودم. دعای پدرم مستجاب شده بود. همان فصلی بود که در آن ازدواج کرده بودم.

پاییز بود.

(صص ۳۴۴-۳۴۹)

باری، محبوبه پشیمان و پریشان روزگار از خانه شوهر می‌گریزد و به خانه پدرش بصیرالملک باز می‌گردد. پدر پس از آن که دختر را یکسره از کار خود کرده خویش نادم می‌یابد با او آشتی می‌کند، و همچون پیرسالار قدر قدرتی رحیم خاطی را به حضور می‌طلبد. رحیم، که در مقام یک مرد کاسبکار ایرانی معنای ثروت و مکنّت و قدرت ناشی از آن را خوب می‌داند، سر به زیر و مظلوم به حضور بصیرالملک می‌رسد، و محبوبه از پشت در ناظر گفت و شنود آن دو می‌شود:

ناگهان از طرز کفش از پاکندنش، سلام گفتنش، دست روی دست نهادن و متواضعانه و سر به زیر ایستادنش، از تمامی حالات و حرکاتش، احساس اشمئزاز کردم. نه از او، از خودم که او را خواسته بودم. حالا او را به چشمی می‌دیدم که باید شش، هفت سال پیش می‌دیدم. روزی که به خواستگاریم آمد. همان روزی که خجسته پرسید تو این را می‌خواهی؟! یک مرد عامی، سبک سر، بی‌سواد، بی‌کمال، لات‌مآب که گرچه این بارکت و شلوار به تن داشت، باز یقه چرک گرفته‌اش گشوده بود. نه از سر شیدایی و شورآشفتگی که از سر لاقیدی و شلختگی. کت و شلوارش چروک و جا انداخته. سر و وضعش پریشان. موها درهم و بی‌قرار. انگار مدت‌ها شانه نشده اند. ته ریش درآورده بود. لب‌ها خشک و ترکیده. صورت افسرده و عبوس. حتی حضور او در این خانه نامناسب و بی‌جا می‌نمود چه رسد به آن که داماد این مرد مسن و پخته و محترمی باشد که این طور با وقار نشسته و سراپای او را برانداز می‌کند. گیج بود و به نظر می‌رسید کمی مست باشد. مدتی سر به زیر مکث کرد. سپس آهسته سر برداشت و به در و دیوار نگریست. مبهوت و بادهان نیمه‌باز. مثل آن که دفعه اولی است که آن‌جا را می‌بیند. مثل این که باور نمی‌کرد دختر این‌خانه همسر او باشد. انگار خواب می‌دید. پدرم آهسته و آمرانه گفت: «بنشین».

خواست چهار زانو روی زمین بنشیند. پدرم با دست به مبلی در دورترین نقطه اتاق اشاره کرد و گفت: «این‌جا نه. روی آن».

تاریخ تکرار می‌شد. هر دو همان رفتاری را داشتند که در روز خواستگاری من داشتند. او اطاعت کرد و نشست. سکوتی برقرار شد و سپس پدرم گفت: «دستت درد نکند».

او سر به زیر، در حالی که با لبه کلاهش ور می‌رفت گفت: «والله ما که کاری نکرده ایم!»

پدرم به همان آرامی گفت: «دیگر چه کار می‌خواستی بکنی؟ دخترم برای تو بد زنی بود؟ درحق تو کوتاهی کرده بود؟ چه گله و شکایتی از او داشتی؟»
من، در پس این ظاهر آرام پدرم، خشم او را احساس می‌کردم. آرامش قبل از توفان را به چشم می‌دیدم. آتشفشانی آماده باریدن آتش و آماده سوزاندن. ولی رحیم ساده‌لوح و احمق بود. قدرت تشخیص‌نداشت. موقعیت را درک نمی‌کرد. خام بود و از دیدن ملایمت پدرم و شنیدن لحن پرسش او شیر شد. طلبکار شد

و ناگهان تغییر حالت داد و گفت: «دست دختر شما درد نکند! نمی دانید چه به روز مادر من آورده!»

پدرم با همان آرامش و متانت پرسید: «مثلاً چه کار کرده؟»
 «چه کار کرده؟ چه کار نکرده؟ تمام زندگیم را به آتش کشیده. دست روی مادرم بلند کرده. پیره زن بیچاره کم مانده بود از وحشت پس بیفتد.»
 پدرم حرف او را قطع کرد: «زندگیت را به آتش کشیده؟ کدام زندگیت را؟ چه چیزی را سوزانده؟ بگو تا من خسارتش را بدهم.»
 رحیم کمی من و من کرد و سپس گفت: «خوب، البته جهاز خودش بوده. قالی‌ها، رختخواب‌ها. . . .»

پدرم گفت: «خوب، این که از این. حالا برویم به سراغ مادرت. ماهی چند بار مادرت را کتک می زده؟»
 رحیم با لحن کسی که چغلی بچه شروری را می کند گفت: «فقط همان روز که قهر کرد و از خانه رفت.»

پدرم پرسید: «فقط همان یک روز؟ این که نشد. من باید او را به شدت تنبیه کنم. و خواهم کرد. چون اگر من به جای او بودم و شش هفت سال از دست این زن عذاب کشیده و خون جگر خورده بودم، هفته ای هفت روز کتکش می زدم. دخترم باید به خاطر این بی عرضگی که به خرج داده تنبیه شود.» این را گفت و با غیظ پوزخند زد.

رحیم سر برداشت و با تعجب او را نگاه کرد. تازه می فهمید که پدرم او را دست انداخته است. چهره او را از درز در به وضوح می دیدم. زیر چشمانش پف کرده بود. مسلماً این ده پانزده روز از مشروب غافل نبوده. تمام مدت را در مستی و بی خبری گذرانده بود. پس او نیز به روش خودش زجر کشیده بود. ولی دیگر دل من برایش نمی سوخت. ذره ای احساس ترحم نداشتم. از عذابی که می کشید لذت می بردم.

پدرم با لحنی خشمگین گفت: «مردک، تو حیا نکردی دختر مرا این طور زیر مشت و لگد خرد و خمیر کردی؟ تازه به خاطر ننه ات شکایت هم می کنی؟ آخر یک مرد حسابی، یک مرد آبرودار، مردی که یک جو غیرت و شرف سرش بشود، زن خودش، ناموس خودش را کتک می زند؟ آن هم یک زن بی دفاع را که همه چیزش را گذاشته دنبال آدم لات بی سرو پایی مثل تو راه افتاده؟ این را می گویند مردانگی؟ تو حیا نمی کردی طلاهای زنت را برمی داشتی، پول هایش را می گرفتی، دار و ندارش را می بردی عرق خوری یا توی محله قجرها صرف زن‌های بدتر از خودت می کردی؟»

در پشت در اتاق خشک شدم. چشمانم از فرط حیرت گرد شدند. چشمان رحیم هم همین‌طور. بهت زده گفت: «من؟ من؟ کی گفته من به محله قجرها می روم؟ محبوبه دروغ می گوید.»

«خفه شو. اسم دخترم را بی وضو نبر. اودروغ می گوید؟ او روحش هم خبر ندارد. من گفته بودم زاغ سیاهت را چوب بزنند. من این شش هفت سال مراقبت بودم ببینم کی حیا می کنی! کی کارد به استخوان دختر من می رسد! کی

از عرق خوری ها و کثافت کاری های تو خسته می شود و توی بیچاره قدر این زن را ندانستی. قدر این فرشته ای را که خداوند به دامت انداخت نفهمیدی. هیچ کس این قدر با یک شوهر لات آسمان جُل مدارا نمی کند که او کرد.»
رحیم گفت: «دیگر چه طور قدرش را بدانم؟ بگذارم روی سرم و حلوا حلوا کنم؟»

کم کم داشت پر رو می شد و پدرم هم فوراً این را با ذکاوت دریافت و گفت: «مثل آدم حرف بزن. این حرف ها دیگر زیادی است. باید فوراً دخترم را طلاق بدهی. سه طلاقه. غیر قابل رجوع. فهمیدی؟» (صص ۳۷۲-۳۷۵)

سرانجام، آن گاه که بصیرالملک با قدرت کلامی که ریشه در تمکن مالی او دارد رحیم را یکسره منکوب و از میدان به در می کند، آن گاه که رحیم، به گفتهٔ راوی دانای کل، "بیچاره و مستأصل" شده است، محبوبه با خود می اندیشد: «راست گفته اند که کار را باید به دست کاردان سپرد.» و بدین سان، بختک شش هفت ساله ای که پس از "شب شراب" زودگذر نو جوانی برهستی محبوبه دختر بصیرالملک سایه افکنده بود به پایان می رساند. آنچه در پیش اوست "بامداد خمار" آن مستی زودگذر است. منصور، پسرعمو و خواستگار دیرین محبوبه، که پس از رد شدن خواستگاریش از سوی دختر شوریده سر هفت سال پیش با دختری دیگر ازدواج کرده، باز هم به سراغ او می آید. درگفت و گوی این دو معلوم می شود که نیمتاج، همسر منصور، خود به شوهرش تکلیف کرده است که معشوق دیرینش محبوبه را به زنی بگیرد. آخر نیمتاج در کودکی زیبایی خود را به بیماری آبله باخته، و به همین راضی است که سایهٔ شوهری را بر سر داشته باشد. او خود در شب عروسی به منصور گفته است: «از همین امشب آزاد هستی که هروقت خواستید زن بگیرید. یک زن جوان و زیبا و سالم. باید هم بگیرید. نباید پاسوز من شوید. فقط یک قول به من بدهید که احترام مرا حفظ می کنید. که سرکوفتم نمی زنید و نمی گذارید دیگران هم مرا خوار کنند. همین و بس.» و حال، منصور، خواستگار پیشین و دوبارهٔ محبوبه، خطاب به او سخنی می گوید که در واقع زبان حال راوی و نویسنده خطاب به ده ها هزار خوانندهٔ عبرت جوی رُمان نیز هست:

منصور نشست و با لحنی بی نهایت ملایم و مهربان گفت: «می دانم که عاشق من نیستی. توقعی هم ندارم. ولی تو از بد دری وارد شده بودی. تو فکر می کردی زندگی زناشویی یعنی عشق کور کورانه و عشق کورکورانه یعنی سعادت ابدی. بعد که دیدی رحیم آن بتی نبود که تو در خیالت ساخته بودی، از همه چیز

بیزار شدی. هان؟ ولی این طور نیست محبوبه. سعادت از عشق کور مثل جن از بسم الله فرار می کند. یک بار اشتباه کردی، دیگر نکن. اگر عیبی درمن سراغ داری، مرا جواب کن ولی درغیر این صورت بیا و زن من بشو. بگذار این دفعه محبت ذره ذره در دلت جا باز کند. من از تو انتظار آن عشق و علاقه ای را که به رحیم داشتی ندارم. ولی بگذار به تو خدمت کنم. بگذار غم هایت را تسکین دهم. بگذار شوهرت باشم. محبت به دنبالش خواهد آمد. عشق مثل شراب است محبوبه. باید بگذاری سال ها بماند تا آرام آرام جا بیفتد و طعم خود را پیدا کند. تا سکر آور شود. وگرنه تب تند زود عرق می کند. به من فرصت بده. شاید بتوانم خوشبختت کنم.»

(ص ۳۹۷)

سخن منصور درست از آب درمی آید. محبوبه و او سال های سال با هم (و با نیمتاج خانم زن اول منصور) به خوشی و خوشبختی نسبی روزگار می گذرانند، درعین حال (و یا شاید به این دلیل) که هر دو می دانند محبوبه عاشق منصور نیست. اینقدر هست که نام و سایه منصور شوهر برارنده محبوبه بر سر او مستدام است. و برای منصور هم همین کافی است که سرانجام به معشوقی که در جوانی می خواسته رسیده است. سال ها بر این ماجراها می گذرد، و زمان فرود آرام و محتوم خود را به سر می رساند. شخصیت ها یک یک، از صحنه خارج می شوند یا درحواشی میانسالی محبوبه بزرگ می شوند. بصیرالملک، نیمتاج خانم و منصور می میرند. دربستر مرگ منصور، محبوبه سرانجام دایره زندگی پرفراز و نشیب خود را از شب شراب عاشقی تا بامداد خمار تسلیم در برابر سرنوشت، چنین می بندد:

تب داشت. حالش خوش نبود. درد می کشید. خیس عرق می شد. دستش در دستم بود و باجملات فیلسوفانه مرا تسلی می داد. گفتم: «منصور، خدا می داند چه قدر پشیمانم. کاش آن روز توی باغ به زور کتک مرا می بردی و عقدم می کردی.»
به زحمت لبخندی زد و پاسخ داد: «آدم باید خیلی بی ذوق باشد که تو را کتک بزند.»

دلم غرق خون بود. منصور مکثی کرد و گفت: «نگران پسر من هستم محبوبه. من که نباشم چه بر سر ته تغاری من می آید؟»
دلم فشرده شد ولی گفتم: «پس من چه کاره ام؟ مرا به حساب نمی آوری؟ مگر من به جای مادرش نیستم؟ مگر تا به حال زحمتش را نکشیده ام؟ بزرگش نکرده ام؟ مگر کوتاهی کرده ام؟ فکر نکنی فقط به خاطر تو بودها! خودم هم دوستش دارم. وقتی کنارم می نشیند، انگار پسر خودم است. یک ساعت که دیرکند دیوانه می شوم.»

«می دانم محبوبه. ولی تو هنوز جوان هستی. باید ازدواج کنی. من هم مخالف نیستم. گرچه حسادت می کنم. . .»
حرفش را قطع کردم. از جا برخاستم و قرآن را از سر طاقچه آوردم.
کنارش نشستم و پرسیدم: «قرآن را قبول داری منصور؟»
«چه طور مگر؟»

«به همین قرآن قسم که من بعد از تو هرگز ازدواج نمی کنم. خیالت راحت باشد و به همین قرآن قسم که در حق پسر مادری می کنم. هم به خاطر تو و هم برای دل خودم. خدا را شکر کن که من بچه دار نشدم. راضی باش که پسر ت مال من باشد. خدا او را به جای پسر خودم به من داده.»
آهی از سر حسرت کشید و چشمانش را بست. ضعیف شده بود. گفت: «خدا می داند که چه قدر آرزو داشتم این پسر دراصل از تو بود. همه شان از تو بودند.»
گفتم: «جزای من همین است. ولی من هم در عوض بچه های تو را دزدیدم.» و خندیدم.

خندید: «خدا لعنت کند محبوبه.»
«کرده دیگر، کرده. دیگر چه طور لعنت بکند؟»
خم شدم. پیشانی و لبان تبارش را بوسیدم.

(صص ۴۳۶-۴۳۷)

از بچه های منصور که محبوبه زندگی خود را وقف نگهداری آنها کرده یکی هم ناهید است، که به تازگی ازدواج کرده است، و سودابه دختر اوست که - چنانکه در آغاز این نوشته گفتیم- اکنون خود در آغاز سگر خواب آور جوانی قرار دارد. و به تقاضا و اصرار همین ناهید است که سودابه می پذیرد به داستان زندگی عمه محبوبه گوش فرا دهد. اکنون دیگر عمه محبوبه، که با بازگویی قصه زندگی خودگویی آخرین بار گران روزگاری صعب را بر زمین نهاده سبکبار برمی خیزد تا سودابه را با درس عبرت آنها تنها بگذارد:

عمه جان به راه افتاد. سودابه سخت در فکر فرو رفته بود. می کوشید تصمیم بگیرد ولی دیگر کار ساده ای نبود. شراب شبانه را می طلبید و از خماری بامداد بیمناک بود. شاید این طبیعت بود که می رفت تا دوباره پیروز شود. آیا تاریخ بار دیگر تکرار می شد؟

عمه جان می رفت و سودابه با حیرت و تحسین از پشت آن هیکل مچاله شده را تماشا می کرد. به زحمت می توانست او را جوان، رعنا، با لباس هایی فاخر و موهای پرپشت پریشان، با دلی شیدا و رفتاری مالیخولیایی درنظر مجسم کند. با این همه حالا به شباهت با او افتخار می کرد. احساس می کرد این زن پیر و شکسته دل از غم ایام را ستایش می کند و عمیقاً دوست دارد. گنجینه ای از تجربه ها بود که می رفت و سودابه نمی دانست که عمه جان زمستان سال آینده را نخواهد دید.

(ص ۴۳۹)

در اینجا قصد نقد و بررسی یا سنجش و ارزیابی مبسوط این ژمان را نداریم، تنها به پیش کشیدن نکته ای کلی بسنده می کنیم، و آن این که در تاریخ صدساله ادبیات جدید داستانی در ایران، "ژمان عامیانه" هرگز چنانکه باید و شاید موضوع تجزیه و تحلیل دقیق پژوهشگران قرار نگرفته است. اکنون با گسترش سواد ابتدائی در جامعه ایران شاید زمان آن فرا رسیده باشد تا این گونه داستان به صورتی جدی مورد بحث و مطالعه صاحب نظران قرار گیرد تا از یک سو علل جاذبه آن در میان اقشار کم سواد جامعه شکافته شود، و از سوی دیگر نقش آنها در شکل دادن به روابط اجتماعی - اعم از طبقاتی، قومی و منطقه ای یا روابط میان زن و مرد یا نسل های مختلف یا جز اینها - بررسی گردد.

اولین نکته ای که از خلال داستان گیرای *بامداد خمار* و قلم شیرین و پُرکشش نویسنده آن برمی آید این است که سرشت انسان امری است ساکن و ثابت و غیرقابل تغییر که به تبع موقعیت اجتماعی نیک یا بد می تواند بود. بصیرالملک و خانواده و خویشانش آدمیان نیکی هستند، و رحیم نجار و پدر و مادر و پسرخاله و ایل و تبارش شیریر زاده شده اند و شیریر از دنیا خواهند رفت. این نکته چه در کلیات سیر روایت و چه در جزئیات گفت و شنودها صدها بار به تصریح و یا تلویح تکرار می شود. آن گاه که در رویارویی با بصیرالملک، و در برابر شروطی که او برای گرفتن طلاق دخترش قائل شده و به رحیم دیکته می کند رحیم به خود جرأت می دهد و می پرسد: «از کجا که بعداً زیر حرفتان نزنید؟» بصیرالملک بی درنگ پاسخ می دهد: «از آن جا که من مثل تو پستان مادرم را گاز نگرفته ام.» آن گاه راوی از زبان محبوبه می گوید: «از حاضر جوابی پدرم، از پختگی و تجربه او کیف می کردم.»

فرهنگ نیز در این ژمان چنین وضعی دارد، هم ثابت و ساکن است و معنایی خالی از ابهام دارد، و هم اعیان و اشراف آن را دارند و تهیدستان از آن محرومند. در داستان محیط بر قصه زندگی عمه محبوبه، سودابه در پاسخ مادرش ناهید که گفته است فرهنگ پسر مورد نظر دخترش «با فرهنگ ما زمین تا آسمان فرق دارد» به اعتراض می گوید: «پس فقط ما خوب هستیم؟ ما اصالت داریم؟ فرهنگ داریم، استخوان داریم، ولی آنها ندارند؟ ما تافته جدا بافته هستیم؟» و مادر تجربه دیده سرد و گرم روزگار چشیده چنین پاسخ می دهد:

نه، اشتباه نکن. آن ها هم در نوع خودشان بسیار خوب هستند. نه آنها بد هستند و نه ما خوب هستیم. ولی موضوع این است که ما با هم تفاوت داریم. اعتقادات ما، روش زندگی ما،

تربیت ما دوخانواده و سلیقه‌ها و اصول ما با هم متفاوت است. من نمی‌گویم کدام خویست کدام بد است. فقط می‌گویم ما دوخانواده مثل دو خط موازی هستیم که اگر بخواهیم به هم برسیم می‌شکنیم.

ریاکارانه‌تر از این سخنی نیست. مادر سودابه می‌گوید سخن بر سر خوبی و بدی نیست بلکه بر سر "تفاوت" است، ولی خواننده در پایان داستان این نکته را درخواهد یافت که این بانو فرزند منصور برادرزاده بصیرالملک است و خصلت‌های بصیرالملک یک سره به او به میراث رسیده است، چنانکه همین ناهید لحظه‌ای پیشتر از سخنی که نقل کردیم در پاسخ اعتراض دخترش که گفته بود: «مامان، من به پدر و مادرش چه کار دارم؟» پاسخ داده بود: «اشتباه می‌کنی. باید کار داشته باشی. این پسر را آن مادر بزرگ کرده. سر سفره آن پدر نان خورده. فرهنگشان با فرهنگ ما زمین تا آسمان فرق دارد.» بنابراین، اصل کلی‌ای که از این گونه سخنان کتاب *بامداد خمار* حاصل می‌شود این است که: در رمان عامیانه توان بلاغی نویسنده تمامی زرادخانه موجود در زبان، یعنی کلیشه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و زبانزدها، تعبیرات و اصطلاحات رایج را درخدمت می‌گیرد تا به کمک آنها اعتبارهای تثبیت شده، تعصبات کور قومی و طبقاتی، و سایر باورهای سنگین سنگواره‌ای یک فرهنگ را بار دیگر به اثبات برساند و به نسلی دیگر حقه‌ن کند. جالب این که در دوران پیش و در مقال سیاسی دیگری رمان عامیانه ایران در جهت عکس آنچه در اینجا می‌بینیم عمل می‌کرد تا ایدئولوژی سیاسی مخالف اشرافیت و جامعه طبقاتی را مطرح سازد. از دختر رعیت اثر م. ا. به آذین تا بوی نان اثر علی اشرافیان درویش تا رقص رنج اثر خسرو نسیمی نمونه‌هایی از رمان عامیانه را می‌تواند دید که پیام نهایی آنان حاکی از انسانیت، بزرگواری و از خودگذشتگی تهیدستان و در برابر آن پستی گوهرین طبقات بالاست.

واپسین ملاحظه‌ای که در اینجا درمورد رمان *بامداد خمار* مطرح خواهیم کرد آن است که تجربه و سرنوشت فرد آدمی نیز مانند سرشت آدمی و فرهنگ طبقاتی هویتی است همیشه همان که در سیر زمان کمترین تغییری نمی‌کند. هم از آغاز داستان محیط برقصه زندگی عمه محبوبه، مادر سودابه به او می‌گوید: «خوب است که عمه جانت را می‌شناسی. نسخه دوم خودت است.» به راستی چگونه ممکن است زنی که در اوایل قرن بیستم در ایران زاده شده "نسخه دوم" زنی باشد که پنجاه شصت سال پس از آن چشم به زندگی گشوده است؟ و اگر این امر مسلم - یا حتی ممکن - نیست، پس چگونه می‌توان تجربه آن یک را برای

زندگی این یک معتبر دانست؟ دامنه این اعتبار تا کجاست؟ رُمان *بامداد خمار* برای این پرسش آخری پاسخی ندارد، چرا که از دیدگاه این رُمان همان کلیشه "نسخه دوّم" کافی است. سودابه بیپوده می کوشد تا عنصر زمان را وارد معادله کند. او به مادرش می گوید که «یک دختر تحصیلکرده امروزی» است و «از آن دخترهای صدسال پیش اندرونی» نیست، ولی مادر - به گفته نویسنده "بالحنی دردمند" چنین پاسخ می دهد: "نخیر سودابه خانم، آن دوران هرگز نمی گذرد. تا وقتی که دخترها و پسرها عاشق آدم های نامناسب و نامتجانس می شوند، این مسئله همیشه بین پدر و مادرها و پسر و دخترها بوده، هست و خواهد بود . . ." به همین دلیل است که رُمان *بامداد خمار* نمی تواند هیچ مسئله ای از مسائل زن ایرانی امروز را مطرح کند. نه مسئله استقلال مالی زن، نه مسائل حقوقی او از قبیل مهر و طلاق و حضانت، و نه مسئله بزرگ زنان ایران در آخرین دهه قرن بیستم یعنی راه یابی به فضاهای اجتماعی و سیاسی که قرن ها در تیول مردان بوده است، هیچ یک از اینها یا ده ها و صدها چالش خرد و کلانی که امروز رویاروی زن ایرانی است در رُمان *بامداد خمار* جایی ندارد. کافی است دختران جوان شعر «شب شراب نیرزد به بامداد خمار» را به خاطر بسپارند و کار خویش را به دست مردان کاردان پیرامون خود واگذارند.

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری
شهلا حائری

- پیشگفتار
مقاله ها:
- ۳۴۳ تختل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی
گذار از میان صخره و گرداب
انقلاب مسالمت آمیز
امنیت قضایی زنان در ایران
میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی
- گزیده
- ۴۳۹ قوانین ایران و حقوق مادر
گذری و نظری
- ۴۴۷ نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته
۴۷۱ بازتاب مسائل زنان در شبکه
نقد و بررسی کتاب:
- ۴۷۹ نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)
۴۸۷ پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)
۴۹۹ روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)
۵۰۴ ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)
۵۰۵ کتابشناسی زنان
۵۱۳ یاد رفتگان (تقی مدرسی، ساتم آغ زاده)
- آذر نفیسی
ژانت آفاری (پیرنظر)
مهناز افخمی
مهرانگیز کار
مهناز کوشا و نوید محسنی
شیرین عبادی
احمد کریمی حکاک
گیتی شامبیاتی
فرزانه میلانی
فرشته کوثر
تورج اتابکی
پوپک طاعتی

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

EBN 'AYYAS-ECONOMY V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگ‌دوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603
COSTA MESA, CA 92626
Tel: (714) 751-5252
Tel: (714) 751-4805

نقد و بررسی کتاب

فرزانه میلانی*

نو آوری در شعر فارسی

Ahmad Karimi- Hakkak

Recasting Persian Poetry: Scenarios of poetic Modernity in Iran

Salt Lake City: University of Utah press, 1995

335 pp.

تجربه تجدد و تلاشی پی گیر در جهت تسریع یا تعطیل آن گرداننده اصلی چرخ ادبیات صد و پنجاه ساله اخیر ایران است. گاهی، گروهی کهن را کهنه پنداشتند، غرب را قبله آمال خود قرار دادند و هرآنچه بومی بود ارتجاعی و عقب گرا تلقی کردند. سنت درخشان ادبیات فارسی هم در نظر اینان به بدنه بی جان و مرده ای بدل شده و سخت نیازمند حیاتی نو بود. کثرت استفاده از واژه "نو" (ادبیات نو، افکار نو، احساسات نو، انتباهات نو، شعر نو) تبلور نمادین اهمیتی بود که این دسته برای بریدن از گذشته و "نو" کردن "کهنه" قایل بودند. گروهی دیگر براین باور بودند که جامعه ایران در نتیجه دخالت های بیگانه و بی اصلاتی فرنگی مآبان خودباخته به انحطاط گراییده است. اینان ریشه ناکامی ها و معضلات فرهنگی را در تقلید بی رویه و کورکورانه می دیدند و ادبیات به اصطلاح "نو" را به عنوان پیامد نفوذ غرب طرد می کردند. تاکید بی فتور این گروه بر

* فرزانه میلانی در دانشگاه ویرجینیا زبان و ادبیات فارسی و مطالعات زنان تدریس می کند.

میراث قومی و ادبیات سنتی نوعی ارج نهادن غیرمستقیم بر غرب بود. به عبارت دیگر، غرب کماکان محور افکار و اشارات باقی می ماند و به عنوان آن "دیگر" فرهنگی ارجی وافر می یافت.

ولی همواره بوده اند کسانی که تجدد و سنت را در تضاد و تقابل ندیده اند و غرب را بهشت موعود یا سرزمین شیاطین نخوانده اند. ابنان مرکزیت و انحصار طلبی مقال ادبی و فرهنگی غرب یا شرق را نپذیرفته و معتقد بوده اند هر فرهنگی از راه تعاطی و تبادل با فرهنگ های دیگر خود را غنا می بخشد. به یمن و برکت چنین نگرشی است که احمد کریمی حکاک در کتاب بدیع و پرمایه اش، «قالبی نو برای شعر فارسی: فرایند تجدد ادبی در ایران»، به تحلیل پیدایش و تحول نهضت تجدد در ادبیات معاصر فارسی می پردازد و طرحی متفاوت - نقادانه و پرسشگرانه - از دیدگاهی نوین و منظری بس گسترده ارائه می دهد. او متن ادبی را پدیده ای تاریخی می بیند که از شرایط ویژه زمان و مکان خود مایه می گیرد و تأثیر می پذیرد و هم بر آن شرایط تأثیر می گذارد. شناخت درست هر متنی را مستلزم آشنایی دقیق با فلسفه ادبی و اصول زیبایی شناختی غالب و حاکم بر آن می داند. ذهنیت و جهان بینی امروز را بر نوشته و نویسنده دیروز تحمیل نمی کند. در کل آثار و احوال و افکار هر نویسنده و عصرش به غور و تحقیق می پردازد. با تأمل و با تأکید بر خرد نقاد، و تحلیل های مشخص از متون مشخص، سنت شعری معاصر را گام به گام، نه تنها از دیدگاه کارکردهای درونی آثار بلکه با عنایت به شرایط خلق هریک مرور و ارزیابی می کند.

براساس نظریات پژوهندگان و ادبای برجسته ایران (از قبیل یوسفی، زرین کوب، شفیع کدکنی) و غرب، به ویژه باختین (Bakhtin) و لتمان (Lotman)، کریمی حکاک در مقدمه کتاب الگویی برای مطالعه سیر تحول شعر ارائه می دهد. او که از نقد ادبی جدید بهره فراوان گرفته است نثر روان و غنی کتاب را قربانی اصطلاحات و زبان پر تعقید و تکلف روش شناسی جدید نمی کند و در میراث گرانبقدر ادب معاصر فارسی ابزار بلاغی، نظام اندیشه و شیوه های بیانی نوین را می جوید، و در این جستجو هم یکراست سراغ نیما یوشیج نمی رود. او تجدد را در شعر مترادف با گسستن از قالب های کهن - کوتاهی و بلندی مصرع ها، شکستن افاعیل و پیش و پس کردن قوافی - و یا حتی نوآوری در واژگان و تصاویر نمی داند. به نظام معنا آفرینی مقال شعری و به بدایع بلاغی، بیانی و مضمونی توجه دارد.

نویسنده در باب اول کتاب جوانه های آغازین تجدید ادبی را توصیف می کند و بشارت طلوع این تحول را در اواسط سده نوزدهم می یابد. در دو بخش بعدی، «نشانه های شعری و عرصه های آن» و «فرهنگ ادبی باز» در باره جدال های میان پژوهندگان راه نو و محافظه کاران به تفصیل سخن می گوید و نشان می دهد که چگونه همین جدل های سازنده به تحولی اساسی در خط مشی ادبی انجامیده است. به دیگر سخن، «قالبی نو برای شعر فارسی: فرایند تجدید ادبی در ایران» نوعی تک نگاری از چند چهره پیش کسوت و معروف ادبی نیست؛ به سیر تحول شعر در ایران و دستیابی به منطق و ویژگی های تجدید ادبی عنایت دارد و دامنه کار خود را به چند نام محدود نمی کند.

درنوردیدن مرزها و مرزبندی های رایج را می توان در همان بخش نخستین کتاب سراغ کرد. کتابی که درعنوان و در مضمون به تکامل و تطور شعر معاصر فارسی اختصاص دارد مطلب را با میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان می آغازد که از چهره های موثر و متنفذ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران معاصرند ولی پیوندشان با تکوین شعر امروز چندان مبدا نظر نبوده است. کریمی حکاک این سه تن را از اولین عصیان گرانی می داند که به مصاف نهضت بازگشت، یعنی نگرش غالب در ایران اواسط قرن نوزدهم، برخاستند و زمینه را برای بازسازی شعر فارسی مهیا کردند. او توفیق آنها را نه تنها در پدید آوردن زمینه فکری و فرهنگی پیش از مشروطیت که در فرایند پیدایش مقال تجدید در شعر فارسی برمی رسد و با ارائه نمونه های گویا نشان می دهد که این مصلحان اجتماعی با توجهی خاص به شعر و ادب رایج زمانه آن را فاقد شیوایی، گویایی و رسایی و از نظر اجتماعی/سیاسی نامربوط و نامطلوب یافتند. به عنوان نمونه، به نظر میرزا فتحعلی آخوند زاده ادبیات فارسی:

شامل است بر نقل پاره ای از افسانه های بی اصل که اسم آنها را معجزات گذاشته اند، و یا تصنیفات مملو از اغراقات و مبالغات و قافیه پردازی و عبارات مغلطه و تعلقات بی اندازه که اسم آنها را تاریخ گذاشته اند، و ابداً نمی دانند که پوئزی چگونه باید بود. هرگونه منظومه های پر پوچ را پوئزی حساب می کنند، و چنان پندارند که پوئزی عبارت است از نظم کردن چند الفاظ بی معنی در یک وزن معین، و وصف نمودن مجویان با صفات غیر واقع، و ستودن بهار و خزان با تشبیهات غیرطبیعی. چنان که دیوان یکی از شعرای متأخرین طهران متخلص به قاتی از اینگونه مزخرفات مشحون است. (ص. ۳۴)

و این فقط آخوندزاده نبود که قآنی را به عنوان آفرینندهٔ مثنوی "مزخرفات" سرزنش می‌کرد. صدراعظم مقتدر وقت نیز از او سخت خشمگین بود. کریمی حکاک از یک روز زیبای بهاری به سال ۱۸۴۹ می‌گوید که شاعر مدیحه‌سرای درباری چکامه بلند و غزایی در مدح و ثنای امیر کبیر سروده و به شیوهٔ مرضیه همیشگی در طرفه‌العینی ولی نعمت و ممدوح امروز را جانشین منعم نگون بخت دیروز ساخته بود. «به جای ظالمی شقی، نشسته‌عالمی تقی/ که مؤمنان متقی کنند افتخارها» (ص. ۲۴) ولی برخلاف مخدومان سابق، امیر کبیر، که نه خریدار الفاظ پُر طمطراق و تهی از معنی بود و نه معتاد به تملق گویی‌های خادمان، چنان برآشفتمند که درجا مستمری وی را قطع کرد. «چون امیر شنید از قآنی مواخذه کرد و تویخش فرمود. . . قآنی دم در کشید و معذرت خواست.» به گواهی تاریخ همان "ظالم شقی"، یعنی حاجی میرزا آقاسی، زمانی در چشم شاعر "قلب گیتی"، "انسان کامل" و "خواجهٔ دو جهان" بود و همین "عالم تقی" نیز پس از مغضوب و معزول شدن "خصم خانگی" شد و «اهرمن خو و بدگوهر». شاعری که قلمش هرزه می‌رفت و شعرش برای فروش بود چندی متاعش بی‌خریدار ماند. اِثنا به وساطت اعتضادالسلطنه، امیر کبیر حقوق قآنی را برقرار کرد به شرط آنکه کتابی را در زمینهٔ فلاحت از زبان فرانسه به فارسی برگرداند.

زمان، زمان استقرار و استمرار ترجمه بود و آغاز نهضتی که به تحولی اساسی در ادبیات فارسی انجامید. کریمی حکاک فصل چهارم کتابش را تحت عنوان «از ترجمه تا تصرّف» به بررسی این نهضت اجتماعی/ادبی اختصاص می‌دهد و ارتباط نزدیک میان ترجمهٔ ادبی و ادبیات معاصر فارسی را در مجلاتی از قبیل "بهار" و "دانشکده" دنبال می‌کند. بسیاری از منقدین ما دربارهٔ نقش عمدهٔ ترجمه در سیر تجدد خواهی به تفصیل نوشته‌اند. آنچه این کتاب را از نوشته‌های پیشین متمایز می‌سازد دقت، باریک بینی و وسواس نویسندهٔ کتاب در نشان دادن جزئیات و چگونگی این تأثیر است. فارغ از کلی‌گویی و سیادت طلبی قومی، وی مهاجرت متون ادبی را از زبان و فرهنگی به زبان و فرهنگ دیگر ترسیم می‌کند و شکردهای روایی همراه با این سفر و جا به جایی را برمی‌رسد و، با کندوکاو در ارتباط میان متون فارسی و اروپایی، یکسانی‌ها و دوگانگی‌های صوری، زبانی، یا مضمونی را میان شعر مبداء و شعر مقصد می‌نمایاند.

برای مطالعهٔ چگونگی انتقال مفاهیم و ساختارهای فرهنگی و ادبی از گستره‌ای به گسترهٔ دیگر، نویسندهٔ کتاب به سراغ برخی از معروف‌ترین و محبوب‌ترین اشعار فارسی می‌رود و خلاقیت شاعران ایرانی را در اقتباس و اتخاذ با توجه به

جزئیات واژگانی و بلاغی- می نمایند. همچنین رابطه اشعار شناخته شده ای همچون "رنج و گنج" نوشته بهار، " قلب مادر" به قلم ایرج میرزا و "جولای خدا" اثر پروین اعتصامی را با اشعار لافنتن (La Fontaine)، ریشپن (Richepin)، و بریسبین (Brisbane) بررسی می کند. آنگاه، با تجزیه و تحلیل دقیق کارکردهای درونی و درهم تنیدگی ساخت و بافت و محتوای هریک، خلاقیت این شاعران را در خانگی کردن مفاهیم و بدایع صنایع بیگانه می ستاید و ویژگی های فرهنگی، ادبی و بومی هریک را برمی شمرد. به عنوان مثال، در مورد «قلب مادر» ایرج میرزا و شباهت آن با یک اثر آلمانی و به خصوص با یکی از آثار ریشپن، شاعر فرانسوی، به این نکته اشاره می کند که در هر سه متن معشوقه سنگدل جوان عاشق را به کشتن مادرش ترغیب می کند و تلویحاً یا تصریحاً شرط وصال خود را قتل او می داند. اگر در متون آلمانی و فرانسوی داستان، دخترسنگدل خواست خود را مستقیم با عاشق خویش در میان می گذارد و بی پرده به او می گوید: «فردا قلب مادرت را برای من بازآور»، در شعر ایرج میرزا معشوقه با پیام، آن هم پیامی پراز وعده و وعید، قتل مادر را می طلبد. در واقع شعر با تأکید بر غیرمستقیم بودن پیام زن به مرد می آغازد. «داد معشوقه به عاشق پیغام». کریمی حکاک با توجه به این نکته باریک ولی پرمعنا می پرسد آیا می توان این ارتباط غیرمستقیم را پیامد فرهنگی دانست که دنیای زن و مرد را از هم جدا می کند؟ (ص ۱۵۸)

به گمان من، سنت درخشان و هزارساله ادبیات ایران پشتوانه پاسخی مثبت براین پرسش است. حتی در ادبیات غنایی و قصه های منظوم عاشقانه ما نیز زنان نمی توانستند از نیازهای عاطفی و احساسی خود مستقیم و بدون ترفندهای روایی سخن گویند. عفت کلام ابراز شور و شوق زنانه را از عرصه های عمومی تبعید می کرد. شرم گوینده و حرمت گوش شنونده، آزر زنانه و غیرت مردانه ایجاد می کرد که پاره ای ممنوعیت ها و محدودیت ها رعایت شود. کمتر رابطه عاشقانه ای میان زن و مرد - خارج از حریم خانه و خانواده - بدون دخالت واسطه یا قاصدی (اغلب یک دایه) امکان پذیر بود. یعنی روایت جملگی این حکایات شیرین -- همچنان که شعر "قلب مادر" -- بر مدار وجود پیام آور و پیام بری می چرخد که تخته بند خانه نیست.

در فضای سنتی، جایگاه رفیع زن در خانه بود و قیود فرهنگی مشوق غیبت او از عرصه اجتماعی و هنری، هردو. به همین رو، غایت خلاقیت زنان را می توان در هنرهای "خصوصی" از قبیل قصه گوئی، گلدوزی، طیّاحی، خیاطی و

قالی بافی، یعنی هنرهایی که در حریم و فضای خاص زنان پدید می آمدند، و نام و نشانی از هنرمند زن در عرصه عمومی به جای نمی گذاشتند، سراغ کرد. صدا و جسم زن - این دو راویان فردیت او - در شبکه ای از محدودیت ها گرفتار و به عرصه خصوصی تبعید شده بودند. شاید یکی از بارزترین ویژگی های تجدّد در ایران شکستن همین طلسم غیبت زنان در عرصه عمومی بود. حضور زن در فضاهائی که قبلاً در انحصار مردان بود، مرزهای مشخص میان عرصه ها و مفاهیم مردانه/زنانه، بجاز/قدغن، خصوصی/عمومی و محرم/نامحرم را مخدوش کرد. زن که قرن ها پرده نشینی کرده و جسمش را از چشم و صدایش را از گوش نامحرم به دور نگهداشته بود به عنوان موجودی خودمختار به عالم مقال عمومی گام نهاد و در مقام "من" اندیشنده براصالت ذاتی تجارب، تخیلات و برداشت های خود تأکید کرد. شاید همین حضور و منظر نویافته زن یکی از دشوارترین و هنوز بحث انگیزترین ابعاد تجدّد در ایران باشد. با وجود این، بسیاری از پژوهش گرانی که به مسئله تجدّد پرداخته اند عنایت چندانی به این نکته نداشته و باز اندیشی زن و زنانگی را به عنوان جزء لاینفک نهضت تجدّدطلبی در ایران و یکی از زمینه های اساسی تحقیق درباره آن نپذیرفته اند.

احمد کریمی حکاک با وقوف کامل به اهمیت زن، در مقام آفریننده و آفریده ادبی، نقش و سیمای او را در فرایند تجدّد برمی رسد. درباره بدایع شعری پروین اعتصامی می گوید که به حکم آنکه در سطحی ملموس و محسوس نبوده اغلب از نظر ها پنهان مانده است. در مورد شعر زیبای لاهوتی، «به دختران ایران»، می نویسد که "ساخت و بافت" معشوق را یکسره باز می خواند و باز می نویسد. (ص ۱۸۹) ولی جای زنان پیش کسوتی همچون قره العین، بی بی خانم استرآبادی، شمس کسمایی و تاج السلطنه در کتابی چنین پرمایه درباره نطفه بندی تجدّد سخت خالی است. درست است که "قالبی نو برای شعر فارسی" کتابی متن محور است و نه فرد محور. ولی به گمان من حضور آشکار این زنان در عرصه های اجتماعی خود هم تجلی و هم پیامد تجدّد است. اینان غیاب، حاشیه نشینی و سکوت را برنتابیدند؛ زبربار بی نامی، گمنامی و وحشت از بدنامی نرفتند؛ برای همیشه مفاهیم خصوصی/عمومی و محرم/نامحرم را تغییر دادند؛ تعاریف رایج از هنر و وزن آرمانی را نپذیرفتند و نقشی نو برای خود در مقام زن، ادیب و شهروند آفریدند. دستیابی به کلام مکتوب و حضور زنان در گستره عمومی از بارزترین دست آوردهای تجدّد است.

پس از کنکاش در اشعار دهخدا، عارف، بهار، رفعت، ایرج میرزا، اعتصامی،

لاهوتی و عشقی و مطالعه‌ی ریزی و زمینه‌سازی تجدّد ادبی از طریق نمونه‌های مشخص، کریمی حکاک به وضوح نشان می‌دهد که اگر انتظار ما از نوآوری تنها برانداختن شیوه‌های صوری کهن نباشد، ابزار بلاغی و سبک‌های بیانی نوینی در شاعران پیش از نیما خواهیم یافت. آخرین بخش کتاب تحت عنوان «سنت زیبایی‌شناختی نوین» به بررسی اهمیت و بدایع شعری نیما یوشیج اختصاص دارد و با تجزیه و تحلیل اشعاری همچون "امید پلید"، "مرغ آمین" و "کارشب پا" به درستی اوج فرایند تجدّد را در وجود نیما می‌بیند.

«قالبی نو برای شعر فارسی: فرایند تجدّد ادبی در ایران» حاوی بررسی جامعی از نطفه‌بندی و فراگرد تجدّد در شعر فارسی است. کریمی حکاک میان نویسنده و شاعر با نوشته و شعرش تمیز می‌گذارد و می‌کوشد سنجه‌های صرفاً سیاسی و غرض‌ورزی‌های شخصی را به کناری نهد. تمجید و تقبیح محض نمی‌کند. بیان نامه‌سیاسی و فرهنگی نمی‌نویسد. شک و تردید را نشانه‌ی عدم صلاحیت نمی‌بیند بلکه همه کس و هر اندیشه‌ای را به پرسش فرامی‌خواند. مخاطب را، یعنی خواننده‌ی کتابش را، مصرف‌کننده‌ی منفعل نمی‌شمرد. فضای مشارکت را باز می‌گذارد و کنج‌کاوی و خلاقیت متقابل می‌طلبد. این کتاب گامی بلند و ستودنی در عرصه‌ی پژوهش در ادبیات و نقد ادبی در ایران است.



IMAGE PUBLISHERS
WASHINGTON, DC
1986

tales of two cities

a persian memoir

abbas milani



MAGE PUBLISHERS
WASHINGTON, DC
1996

فرشته کوثر*

بی بی خانم استرآبادی و خانم افضل وزیری:
مادر و دختری از پیشگامان معارف و حقوق زنان
از زبان خانم افضل وزیری؛ به قلم نرجس مهرانگیز ملاح
ویرایش و تهیه پیوست ها و یادداشت ها: افسانه نجم آبادی
نیویورک، انتشارات نگرش و نگارش زن، ۱۹۹۶
ص. ۱۳۹.

ساده بگویم زن و مرد از هم جدا می شوند. هر دو یک روح در دو قالب می باشند! تنها تفاوت (نر) و (ماده) بودن. هیچ کدام نمی توانیم دیگری را خارج از موضوع بدانیم. ولی چون جنس نر قوی تر است، بی رحمی کرده، ماده ها را ذلیل نموده، آنهم تازه به ضرر خودش تمام شده.
(از نامه افضل وزیری به روزنامه شفق سرخ، ۱۵ فروردین ۱۳۰۹)

مجلد دوم از سلسله انتشارات "نگرش و نگارش زن" که به همت محمد توکلی طرقی و افسانه نجم آبادی و به منظور نشر و شناخت اسناد و مدارک مربوط به زنان ایرانی تهیه می گردد، عنوان بی بی خانم استرآبادی و خانم افضل وزیری: مادر و دختری از پیشگامان معارف و حقوق زنان را بر تارک خود دارد. اولین کتاب این سلسله انتشارات با عنوان معایب الرجال در پاسخ به تأدیب النساء نوشته بی بی خانم استرآبادی بود که بازم به ویراستاری افسانه نجم آبادی در سال ۱۳۷۱ به چاپ رسید.
معایب الرجال را بی بی خانم استرآبادی در سال ۱۳۱۲ هجری مطابق «باسال چهل و هشتم» از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار در جواب کتاب تأدیب النساء که نویسنده آن گمنام است نوشته بود تا به قول خود او «مردان بدانند که هنوز در میان زنان کسانی چند، بارتبت بلند، نکونام و ارجمند می باشند» که «قوة ناطقه

نویسنده و مدرّس زبان فارسی در دانشگاه ییل.

مدد از ایشان برد» (معایب الرجال، ص ۵۴). در پیشگفتار مفصل و تحلیلی آن کتاب، نجم‌آبادی با باریک‌اندیشی مورخی واقع بین به معایب الرجال، که از معدود گفته‌های منشوری است که از زنان ایران قرن نوزدهم به جای مانده، نگریسته و به گفته خویش با پرهیز از "بازخوانی نوگرایانه" به تحلیل اهمیت تاریخی این متن پرداخته است. اهمیت کتاب معایب الرجال، شخصیت بی بی خانم استرآبادی، و طرز نگرش او به مسئله زنان ایرانی ویراستار را تشویق به تفحص بیشتر کرده و زمینه ویرایش و نشر کتاب حاضر را فراهم آورده است. نجم‌آبادی در پیشگفتار این کتاب می‌نویسد که چگونه درحین اتمام ویراستاری معایب الرجال همواره آرزو داشته است که «روزی نامه‌ای از نوه نتیجه‌های بی بی خانم» برسد تا از این راه وی «بیشتر درباره این زن بدانم» (ص ۱). در سال ۱۳۷۳ این آرزو برآورده می‌شود و دوتن از نوادگان بی بی خانم، یکی از نیویورک (خانم شیده حیدری) و دیگری از تهران (خانم مهرانگیز ملاح)، باب مرآوده را با تلفن و نامه با ویراستار می‌گشایند. این ارتباط و نامه خانم مهرانگیز ملاح، نوه دختری بی بی خانم و فرزند خدیجه افضل وزیری، کوچکترین دخترخانم استرآبادی، است که «آغاز این مجلد از نگرش و نگارش زن» را موجب می‌گردد (همانجا).

کتاب حاضر در سه بخش تألیف شده است. بخش اول به ترتیب شامل پیشگفتار ویراستار، مقدمه کوتاه مهرانگیز ملاح و بالاخره گفته‌های خانم افضل وزیری است. این گفته‌ها از روی نواری که پسرش حسینعلی ملاح در سال ۱۳۵۱ از صدای مادر در سن ۸۱ سالگی ضبط کرده توسط خانم مهرانگیز ملاح به زبان نوشتار درآمده است. بخش دوم کتاب به پیوست هائی از قبیل تعدادی نامه و اعلامیه که خانم افضل وزیری، بی بی خانم استرآبادی و مولود وزیری، دختر دیگر بی بی خانم، به جراید وقت فرستاده بوده اند اختصاص دارد. در بخش آخر کتاب ویراستار یادداشت‌های مبسوطی درباره افراد، اسامی عام و خاص، و نقاط جغرافیائی و اصطلاحات گردآورده است که خواننده رادر درک مطالب مندرج در متن مدد می‌کند. التفات ویراستار در این کتاب، ایما، کماکان متوجه بی بی خانم استرآبادی است. وی که با کتاب معایب الرجال خود به حق در چشمان نجم‌آبادی خوش درخشیده بود، حال به عنوان بانی مدرسه "دوشیزگان"، که یکی از اولین مدارس ابتدائی دختران در تهران بوده است، معرفی می‌شود (ص ۲) و بدین ترتیب دولتی تازه می‌یابد و در این مجلد نیز هم چنان بر صدر جای می‌گیرد. از همین رو، با آن که در کتاب حاضر به استثنای دو نامه به امضای شخص بی بی خانم و سه اعلامیه از طرف مدرسه دوشیزگان سند دیگری که به طور مسجل توسط بی بی

نگاشته شده باشد ارائه نشده است، ویراستار کتاب را با نام بی بی استرآبادی مزین می کند و بدین ترتیب نسب مجموعه حاضر را نیز به آن زن پیشرو و کتاب طنز آمیز و پرمایه اش، *معایب الرجال*، می رساند.

نکته ای که از همان آغاز کتاب به نظر می رسد آن است که زنان این کتاب، به استثنای بی بی خانم، درعین اینکه همگی در دوران شکوفائی خویش زنانی پیشرو و آینده نگر بوده اند، در زمان بازگویی و نگارش خاطرات خویش به گذشته پیشین خود نظر داشته اند. گویی سند دوام ایشان همواره می بایستی مهور به مهر گذشته شود و به مدد آن به تصویب رسد. مسلم است که حال از گذشته جداشدنی نیست و سراج گذشته همواره روشنگر حال است. اما زنان این صفحات اثبات وجود خویش و اهمیت خویشتن خویش را نیز در گذشته می پویند و همگی در این جستجو به بی بی خانم استرآبادی می رسند. آفتاب وجود بی بی خانم، که به حق نه تنها با ملاک های آن زمان بلکه با معیارهای این دوران نیز زن منحصر به فردی محسوب می شود، ظاهراً آن چنان خیره کننده بوده که تابش آن حتی ویراستار را نیز از توجه کافی به شخصیت اصلی متن حاضر یعنی خانم افضل وزیری باز داشته است. "دیدن" و یا شاید بهتر بتوان گفت "ندیدن" دختر در سایه مادر و یا پسر در ظل پدر متداول است. در زندگی روزمره همواره افراد در سایه شخصیت هائی که از آنان قوی ترند کم رنگ یا محو می شوند و قابلیت های فردیشان از نظر مخفی می ماند. از آنجاست که وجود پسر با داشتن نشان از پدر معنی می گیرد، دختر معنی وجود خود را در محرم و غمخوار مادر بودن می یابد و بالاخره زن نیمه ای دیگر از مرد محسوب می شود که گاه به قول خانم افضل «از بردن نامش هم عار [دارند]» و «به نام های منزل یا بچه های خانه، از قبیل مادر حسن از او یاد [می کنند]» (ص ۵۰).

از مورخ ورزیده ای چون افسانه نجم آبادی که در راه معرفی نقش زنان می کوشد انتظار می رفت که، با آگاهی به چنین سنتی، در پیشگفتار کتاب خانم افضل را به صورت شخصیتی مستقل مورد توجه بیشتر قرار دهد. شاید دلیل عدم توجه نجم آبادی به گفته های خانم افضل آن باشد که این گفته ها در واقع نسخه مکتوب سندی شفاهی است که توسط شخصی ثالث به رشته تحریر درآمده و از آنجا که مطابقت دو سند یعنی نسخه مکتوب و نوار صدای خانم افضل برای مورخ ممکن نبوده لذا در اعتبار نسخه مکتوب یقین نکرده است. در این صورت ضروری بود که در پیشگفتار به آن اشارتی می رفت.

مقدمه کوتاه کتاب به قلم مهرانگیز ملاح یکسره به بی بی خانم اختصاص

دارد. در این جا خواننده با او و کتاب *معایب الرجال* اش آشنائی پیدا می کند. در بخش میانی کتاب که "برگ های زندگی" نام گرفته است، خانم افضل به یادآوری خاطرات خویش می پردازد. گفته های او در سرآغاز این قسمت بیشتر نوعی شجره نگاری است ولی به تدریج غور در گذشته وی را متوجه فعل و انفعالات درونی خویش می کند و نهایتاً سند قابل توجهی از خاطرات زنی که اختیارش در نیمه اول زندگی در دست مادر قادر بوده است و در نیمه دیگر با اراده شوهر تعیین می شده به دست می دهد. به گفته افضل، بی بی خانم از همان اوان طفولیت ذوق و عشق شدیدی به سواد آموزی از خود نشان می داده است تا آنجا که روزی درحین نوشتن الفبا بر در و دیوار مورد توجه یکی از زنان ناصرالدین شاه، که به نظر ویراستار باید شکوه السلطنه بوده باشد، قرار می گیرد (ص ۱۰). به دستور شکوه السلطنه بی بی همراه با سایر دختران حرم نزد معلم فرستاده می شود و بدین ترتیب دوران رشد جسمی و فکری خود را، تا زمان ازدواج، در اندرون ناصرالدین شاه می گذرانند. خانم افضل درباره ازدواج بی بی با موسی خان وزیر از "بریگاد قفقاز" (ص ۱۰) سخن می گوید و این که چگونه «بی بی متهور شبانه از اندرون گریخت و به عقد موسی خان درآمد» (ص ۱۱). این نظر البته صحیح به نظر نمی رسد زیرا بی بی خانم خود درخاتمه کتاب *معایب الرجال* ازدواجش را به صورت دیگری شرح می دهد و می نویسد که: «کسان ما راضی نبودند مگر مادر مهربان من که از شدت محبت فرزند دلبند راضی براین امر بود. برادر مادر، که خالوی اکبر و از جمله علما و فضیلا مشهور آفاق بود، به حکم شریعت غرا و طریقت بیضاء کل علی حسب مخالفت می فرمود.» (*معایب الرجال*، ص ۸۸) این مخالفت ظاهراً چهار سال به طول می انجامد و سرانجام به گفته بی بی: «به زحمت زیاد و مرارت بلا تعداد، خالو را راضی و قاضی نمودیم، به چهار صلوات نقد و چهار صد تومان نسیه به شرط (عندالقدره و استطاعة)، عقد موصلت بسته و نقد مفارقت گسسته، همان شب زفاف اتفاق افتاد.» (*معایب الرجال*، ص ۸۹)

خانم افضل که همواره در باقی متن به بزرگداشت مادر می کوشد، در این جا نیز به قهرمان پردازی پرداخته و با نسبت دادن عملی متهورانه و ضد سنت به مادر خویش کوشیده است تا او را ورای رسوم متداول زمان خویش ترسیم کند. وی در قسمتی که "بی بی نوآور" (صص ۱۴-۱۱) عنوان گرفته است با اشاره به علم دوستی و هنر پروری مادر خانه او را محفلی از «افراد تحصیل کرده و هنر دوست» که همگی «فاضل، خوب مشرب و آموزگاران خوبی» بوده اند وصف می کند (ص ۱۱). در این محفل علم و هنر است که دختران بی بی، مولود خانم و خانم

افضل، هردو صاحب علم و کمال و طرفدار حریت زنان بار می‌آیند و از بین پسران او کنل علینقی وزیر در موسیقی و حسنعلی وزیری در نقاشی از افراد بنام تاریخ فرهنگ ایران می‌شوند.

خانم افضل حین اشاره به عقاید اجتماعی بی‌بی‌خانم نه تنها ما را با قسمتی از شخصیت مادر خود آشنا می‌کند بلکه دریچه‌ای بروی زیر و بم درون خویش نیز بر ما می‌گشاید. برای دختر جدا کردن خلق و خوی مادر از نظریات و عقاید اجتماعی او مشکل می‌نماید. از این روست که گاه ابراز نظر دربارهٔ عقاید مادر به نتیجه‌گیری از خلق و خوی او منجر می‌شود و در نهایت مجدداً به آراء و نظریات او برمی‌گردد. از لابلای کلمات افضل چنین برمی‌آید که وی مراقب است سخنانش خدشه‌ای به شخصیت مادر وارد نسازد. برای نمونه، هنگام اشاره به قدرت بی‌بی در خانه و این که «بی بی در خانه حکومت می‌کرد» (ص ۱۱) راوی بیمناک از این که مبادا وی شخصی مستبد محسوب شود بلافاصله می‌فزاید که «البته بی بی از قدرتش فقط در جهت تعلیم و تربیت فرزندانش استفاده می‌کرد» (همانجا). کشمکش روحی افضل با شخصیت مادر در موارد دیگر نیز عیان می‌گردد. آنجا که در باب پدر سخن می‌گوید اشاره می‌دارد که «پدرم آرام و متین تمایلات او [بی بی] را برآورده می‌کرد» (همانجا). به نظر می‌رسد که افضل به حکومت بی‌بی و تمکین پدر هر دو معترض است ولی در مادر «رفتار آمرانهٔ درباری» مشاهده می‌کند (همانجا) و شاید همین نکته را دلیل حکومت مادر بر پدر می‌داند. راوی که البته جرئت اسائه ادب به ساحت مادر را ندارد با این جمله که «مادرم کارهای خاص خود را داشت» (ص ۱۴) به نحوی غیرمستقیم از برخی روش‌های مادری بی بی ابراز نارضایتی می‌کند و در شرح یکی از این «کارهای خاص» می‌گوید:

در یکی از این مهمانی‌ها دختر یکی از سلطنه‌ها یا دوله‌ها بسیار لوس و نثر حرکات جلفی می‌کرد. مادرم در وسط مهمانی مرا فراخواند و گفت آفتابهٔ مرا آب کن با من بیا. آفتابه را آب کردم و با او به راه افتادم. دستشوئی آخر باغ را انتخاب کرد و مرا به آنجا برد. هنوز آفتابه را زمین نگذاشته بودم که دستم را گرفت و شروع به زدن کرد، (همانجا).

این تنبیه بی مورد و تأدیب بی جا را خانم افضل بی دلیل نمی‌شمرد زیرا مادر خیراندیش می‌خواست به دخترش بیاموزد که نباید بیپه‌وده بخندد و یا حرکات جلف را سرمشق خود قرار دهد. اینطور که برمی‌آید بی بی خانم در مورد

تربیت فرزند هنوز همان مادر سنتی گذشته بوده که تعلیم و تأدیب و تنبیه را جلوه های مختلف، ولی هماهنگ، یک امر می دانسته است. افضل با ارائه نمونه دیگری از رفتار مادر اعتراض خود را به فرمانروائی بی بی به تلویح بیان می کند و مادر را فرمانروائی می خواند که میل دارد "فرمانش" سریعاً اجرا شود ولی به "نحوه اجرای آن" کاری ندارد.

یادم می آید که گاهی که با گلهای باغچه ور میرفت و تمیز می کرد و می خواست حرکت شاخه یاسی یا پیچکی را برطبق دلخواهش با نخ به سستی بکشد، می خواست که نخ به او بدهم. بعد از گفتن چشم به درون خانه می رفتم و نمی دانستم نخ را باید از کجا بیاورم. دختر کوچکی بودم با چارقد آهاری سفید. پس فوری باریکه ای از گوشه چارقد پاره می کردم و دوان دوان بر می گشتم و به دستش میدادم. قربان صدقه ام می رفت و گل را می بست. بعد ها هم که از این چارقد تنها مثلث کوچکی که مغزم را می پوشاند باقی مانده بود به حیرت نمی افتاد و چیزی نمی پرسید. (ص ۱۴)

هراسی که افضل کوچک را برآن می داشت تا در برآوردن خواهش مادر چارقد خود را بشکافد و برای وی بیاورد بعدها نیز ظاهراً در او باقی ماند و موجب گردید که وی هرگز درمقابل خواسته های مادر ایستادگی نکند. او ظاهراً رابطه مادر و خود را همچون داد و ستدی می دانسته است که درآن مادر تنها وقتی می توانسته "دهنده" محبت باشد که در مقابل اطاعت فرزند را ستانده باشد. از این روست که می گوید «مرا دوست می داشت چون مطیع بودم» (همانجا). همین اطاعت از مادر بالاخره سبب می شود که افضل به ازدواجی نامناسب با پسر دائی خویش که چندین زن داشته است تن در دهد و جهت زندگیش نظیر همان "یاس یا پیچک" برطبق دلخواه مادر تعیین شود. افضل به شکوه می گوید که مادر «با تمام عقاید مشروطه خواهی و آزادگی بدون پرسش از عقیده ام ناگهان رضایت خویش را اعلام کرد» (ص ۲۲). یادآوری این مسئله برای اول بار به افضل قدرت می دهد که در بازگویی خاطرات خویش به انتقاد مستقیم از مادر بپردازد و بگوید که با این عمل بی بی «طبیعت خاص خود را که به سبب بزرگ شدن در اندرون حکم کردن و فرمان دادن عادت ثانوی او شده بود نشان داد» (همانجا).

افضل در ابراز نارضایی از ازدواج با پسر دائی اش که اهل شهرستان بوده می گوید که در شهرستانها «مثل ریگ زن می گرفتند، دلشان را می زد و طلاق می دادند. هیچگونه ضابطه ای وجود نداشت. هیچگونه حقی برای زن منظور

نمی‌شد» (همانجا)، در اینجا هم وی از مادر گله در دل دارد: «خود مادرم دختری هشت ساله بود که از آنجا [مازندران] به تهران آمده بود و به همه تفاوت‌ها آگاه بود» (همانجا). ولی باز دربرائت او می‌گوید: «مادرم هم بعد از عقد درخواست [خواست] و نطقی دال براین که به دست خود بچه‌ام را به وادی صعب‌العبوری انداخته‌ام، ولی میدانم افضل از آن به راحتی بیرون می‌آید، ذکر کرد» (ص ۲۳).

در بخشی که افضل درباره زندگی خویش پس از ازدواج سخن می‌گوید با دو شخصیت روبرو هستیم. از یک سو سفرنامه نویسی را می‌بینیم که مشاهدات عینی خود را از سرزمینی تازه و دیدنی ثبت کرده و از سوی دیگر گفتار زنی را می‌شنویم که آشکارا از زندگی زناشویی خویش ناله سر داده است. افضل از شب‌هایی که به قول او «می‌بایستی عشق خود را با دیگران» تقسیم نماید سخن می‌گوید: «هرشب نوبت زنی بود و شوهرم هرشب در بستری. هر وقت نوبت به هووهایم می‌رسید آن شب تنها در اطاقم چشم به ستارگان می‌دوختم تا ابری جلوی چشمم را می‌گرفت و درمی‌یافتم که حوضچه‌ای از اشک به روی بالشم درست شده است و اشک همچون ابری جلوی دیدم را گرفته» (ص ۲۷). ظاهراً غور در احوال درون آگاهی او را نسبت به وضعیت زنان افزوده و او را به اعتراض بر ستم مردان به زنان و حقوق پایمال شده زنان واداشته است. این جاست که افضل از نابرابر بودن حقوق مردان و زنان می‌نالند و قوانین را یکسره پشتیبیان مردان می‌دانند.

تربیت فکری، سواد آموزی و روشنی ذهن افضل در باب حقوق زنان و تساوی زن و مرد را باید تا حد زیادی مرهون مادرش دانست. بی‌بی که همواره به اهمیت سواد آموزی و قوف داشته هنگامی که مدرسه پسرانه کمالیه در تهران افتتاح می‌شود طی «نامه‌ای مؤثر به مدیر مدرسه» از او کسب اجازه می‌کند تا دختر کوچک خود را نیز «لباس پسرانه پوشانده و اسم پسرانه رویش گذاشته و با برادرانش به مدرسه بفرستد تا درس بخواند» (ص ۱۲). شرحی که افضل از آن دوران کوتاه تحصیل بدست می‌دهد نشان توجه و دقت استثنائی او به ظریف‌ترین نکات است. ابا، این دوره کوتاه به دستور مدیر مدرسه به سرمایه‌آید زیرا وی از «رسوائی» در بیم است (ص ۱۳). از آن پس تحصیل افضل تا سن ۱۴ سالگی در خانه و از طریق خواندن کتب معمول آن دوران نظیر «دیوان سعدی یا حافظ و شاعران دیگر» و «کتاب‌هایی چون اسکندرنامه و غیره» ادامه می‌یابد (ص ۱۴).

پس از اعلام مشروطیت در سال ۱۳۲۴ قمری، پدر افضل به ریاست قشون شیراز منصوب می‌شود و همراه دو پسر بزرگ خانواده یعنی علینقی خان و

فتحعلی خان به آن شهر می‌رود. در این زمان «مادر به فکر بازکردن مدرسه دخترانه می‌افتد» (ص ۱۵) و برای آنکه دخترانش مرتب‌تر بهتری برای دبستان باشند آنان را به مدرسه آمریکائی می‌فرستد تا ضمن تحصیل معلمی هم بیاموزند (همانجا). نجم آبادی عین "اعلان" این مدرسه را، که در نشریه مجلس در صفر ۱۳۳۵ (۲۸ مارس ۱۹۰۷) به امضای بی بی به چاپ رسیده، آورده است. از نکات جالب اعلان آن است که نه تنها عنوان دروس تحصیلی، سن پذیرش دانش‌آموز، میزان شهریه و شرایط کمک مادی در آن نقل شده بلکه برای نکته نیز تأکید رفته که «به غیر از یک پیرمرد قاپوچی مردی در این مدرسه نخواهد بود».

پس از به توپ بستن مجلس بانک تکفیر مدرسه دوشیزگان نیز برمی‌خیزد (ص ۱۶). در محله پاقاپق که خانواده وزیری زندگی می‌کرده اند نیز، سید علی شوشتری تکفیر نامه ای برای بی بی خانم صادر می‌کند. مخبرالسلطنه هدایت، وزیر معارف وقت، در جواب شکایت مستقیم بی بی به او توصیه می‌کند که دختران ۷ تا ۱۲ ساله را از مدرسه اخراج کند و نام دوشیزگان را نیز از مدرسه بردارد و ظاهراً به طعنه می‌گوید «آقای سیدعلی شوشتری گفته‌اند دوشیزه به معنی باکره است و باکره شهوت انگیز» (همانجا).

عقاید افضل در باب آزادی زنان و حقوق ایشان در ضمن یادآوری دوره ازدواج بازگو می‌شود. وی که در دامان مادری طرفدار حقوق زنان بار آمده بود از همان عنفوان جوانی و دوران تدریس به مسائل زنان اندیشیده و در راه اعتلای حقوق زنان قدم برداشته بود. نجم آبادی در قسمت پیوست ها دو نامه یکی به امضای افضل وزیری و دیگری به امضای معلم دبستان پرورش دوشیزگان که باید همان افضل باشد به چاپ رسانده است (صص ۷۷-۷۴). افضل علت اصلی عقب ماندگی زنان ایران را بی سواد می‌داند و فریاد برمی‌دارد که:

ای باغیرتان و ای آنان که ما بیچارگان را در غدیر ذلت و جاده بطلالت گذاریدید! چرا نباید زنان ایران تحصیل کنند و شریک غم و الم مملکت باشند و بدانند امروز بر سر این مملکت بینوا چه می‌آید؟ (ص ۷۴)

در نظر نویسنده نامه ها این مرد است که مانع ترقی زن می‌شود. لذا اگر اینان پرده جهل را به کناری افکنند می‌توانند وقوف بیابند که «نصف ترقی مملکت بسته به دانستن آن ها است». (همانجا) از این روست که افضل از مردان استمداد می‌طلبد تا کمر همت برای سواد آموزی زنان ببندند زیرا «اگر از ابتدا هرپدری

وظیفه خود می‌دانست که باید دختر باسوادشده و یا هر شوهری می‌فهمید که زن بیسواد سوهان روح و باعث تمام کردن [؟] و بی‌شرفی اوست، البته مانع از تحصیل زن خود نمی‌شد» (همانجا).

افضل درنامه ای به روزنامه شکوفه در توسل به مردان برای احقاق حقوق زنان آن چنان به افراط می‌رود که ناخواسته به ملامت زنان می‌پردازد. وی با تقسیم زنان به دو گروه "بدخلق" که «فامیل‌ها را متفرق و ثروت‌ها را تمام» کرده و اولاد و تبارشان را به فلاکت می‌کشاند (ص ۷۶) و "خوش‌خلق و با ادب" که «البته خوب رفتار می‌کنند» پا در راه گذشتگان می‌گذارد و شیخ سعدی را به خاطر می‌آورد که، با بیت زن خوب و فرمان بر پارسا/ کند مرد درویش را پادشا، بر تسلیم زنان به مردان صحه زده است. درجای دیگر از همین نامه می‌بینیم که افضل هنوز درقید بینش مردانه حاکم برجامعه در مورد زنان مانده است، چه هنوز «وظیفه زن» می‌داند که «درنهایت نظافت و دلسوزی از شوهر و اطفال خود محافظت نماید» (ص ۷۶). اگرچه افضل از زمانه خویش پیش‌تر است و مردان را به‌عنوان رئیس خانواده به رسمیت نمی‌شناسد و زنان را جانشین آنان کرده است اما همچنان در بند فرهنگ زمانه‌ای مانده که شاید در همان دوران گلستان خوانی درگوش او طنین انداز شده بود: تهی پای رفتن به از کفش تنگ / بلای سفر به که درخانه جنگ.

فرار از قالب‌های پیش ساخته ذهنی و فرهنگی کاری بس دشوار است. از همین رو، آنجا که افضل درمورد فعالیت‌های بی‌بی برای بازگشودن دبستان دوشیزگان و نامه‌نگاری‌هایش به وکلای مجلس که در مجلس متحصن بودند سخن می‌گوید می‌خوانیم که بی‌بی: «نامه‌ای تهیه کننده همراه لچک سرش فرستاد که مفاد آن این بود یا برای حفظ مشروطه پایداری کنید و یا لچک مرا سرکنید» (همانجا) آیا این همان سخن سعدی نیست که لباس زنانه را مرادف شرم می‌داند و می‌گوید «ای مردان بکشید یا جامه زنان بپوشید»؟
افضل در آغاز جوانی درباب مسئله تعدد زوجات ساده‌انگار است. وی در این دوران چنین نوشته بود:

مثلاً این خانم از مادر بزرگشان نصیحت شنیده اند که نگذار شلوار شوهرت دو تا بشود که سرت زن می‌آورد [می‌آورد]. نه ای خانم عزیز! آیا مرد چرا دو تا سه تازن می‌گیرد؟ اگر شما بتوانید خانه خود را درست اداره کنید و طفل خود را با ادب و تربیت نگاه بدارید هرگز شوهر چنین حرکتی را نخواهد کرد. بد اخلاقی تمام عیوبات را مهیا می‌کند و در تمام عمر

شخص بد اخلاق راحت نخواهد بود. بدخوی به دست دشمنی گرفتار است. هر کجا که رود از دست خوی بدخوییش در بلا باشد» (همانجا).

اما بعدها که واقعیت دردناک تعدد زوجات را تجربه می‌کند در باره آن چنین می‌گوید: «بی بی می‌خواست اول عاقد زن‌های آقا بزرگ خان را طلاق بدهد و بعد خطبه عقد مرا جاری کند. گفتم همین که برسرتان می‌آید کافی است» (ص ۲۳). با این همدلی زنانه افضل در واقع برناتوانی خویش می‌نالد که در مقابل حکم سالارمادر خود چاره‌ای جز تن در دادن به ازدواج با مردی مردسالار در خود سراغ نمی‌کرده است.

درباره مردسالاری در جامعه افضل می‌گوید: «اگر زنی نیم‌نگاهی به مرد بیگانه بیفکند مستوجب سرزنش است. ولی مرد هر شب در بستری می‌گذراند و سربلند و مفتخر زندگی می‌کند» (ص ۲۷). نامه‌ای که هفده سال بعد نوشته نامه زنی است که تجربه زندگی زخم عمیقی بر او زده:

مثلاً اگر شما مردان چند زن عقدی و لاثعب و لاثحصی صیغه برای یک نفره خود در منزل نگاه بدارید و اگر در یک رختخواب دو تا زن یکی را به طرف راست و دیگری را به چپ بخوابانید، زن باید ابداً نفسی نکشد و شما را فاعل مختار بداند و در حضور او هرچه فجاج و خلاف حس بشری رفتار کنید او باید نگاه کرده با شما خوشرفتاری و مکارم اخلاق نشان بدهد؟ ولی در مقابل اگر زن شما گوشه چادرش توی کوچه کنار رفت از عقب با لگد به او بفرمائید «پدر سوخته چادرت را بکش جلو، مگر کوری؟» (ص ۸۷)

در همین دوره افضل که به مسئله به صورت مشکل عمیق تری نگاه می‌کند از ضرورت تغییر قوانین سخن می‌گوید: «اگر این قانون تعدد زوجات و همین طور بی‌مبالاتی که در تعیین ازدواج برای پسر و دختر موجود است تغییر نکند، هیچ وقت پایه این تزلزل داخلی زن و شوهر از بین نمی‌رود» (ص ۸۸). او که قبلاً با ملامت زنان مسئله تعدد زوجات را تحلیل میکرد حال معتقد است که «هرمردی از ساعتی که شروع به عروسی می‌کند "الله بختی" است. می‌گوید اگر بد شد یکی دیگر می‌گیرم» تاریخ این نامه‌ها نشان می‌دهد که همه در دورانی نوشته شده که افضل به علت نوعی تنگی نفس مجبور به ترک مازندران گشته و دور از شوهر در تهران اقامت گزیده است. وی در یادآوری خاطرات گذشته دوره بازگشت به تهران را چنین وصف می‌کند:

در طی ده سالی که در مازندران بودم، از نقطه نظر سیاسی تغییرات عمده ای صورت گرفته بود. در داخل کشور سلطنت قاجار جایش را به پهلوی داده و در خارج روسیه تزاری به اتحاد شوروی مبدل گشته بود. کاپیتولاسیون لغو [گردیده بود] و دیگر روسها در ایران خالصه نداشتند» (ص ۴۸).

اشاره افضل به تغییراتی که در غیاب او در تهران رخ داده نشان آن است که در نتیجه زندگی زناشویی ارتباطش با محیط محدود بوده. در این دوران افضل چون جهانگردی که به سرزمینی دیگر تعلق داشته باشد به دور و بر خود می نگرد و چشمانش مانند دوربین عکاسی ملاحظاتهش را ثبت می کند. شرح او از طبیعت مازندران، خانه سازی، غذا، پوشاک زنان، طب سنتی و محلی، عقاید عوام، زایمان و حتی نحوه آماریگری که به دست حمامی محل صورت می گرفته است، اگرچه قدرت دید و ذکاوت او را در ثبت مشاهداتش می رساند، لیک از حدّ تصویر فراتر نمی رود و به تفسیر نمی انجامد (صص ۴۵-۲۳). اما به محض بازگشت به تهران و دوری از همسر، افضل به مشاهده جامعه می پردازد و به جریان حرکت آن می پیوندد. افضل در یادآوری نامه هائی که در این دوران در دفاع از حقوق زنان نوشته بوده است به خلاصه ای از نامه ای که در جواب شخصی با نام مستعار ع. حبشی در روزنامه شفق سوخ چاپ کرده بود اشاره می کند:

زن را در چادر در خانه مخفی و محبوس کرده و از هردانشی دور نگهداشته اید. در کار خارج هم شرکت نمی دهید. از بردن نامش هم عار دارید و به نام های منزل یا بچه های خانه، از قبیل مادر حسن از او یاد می کنید. از حقوق انسانی هم حقی برای او قایل نیستید. تمام حقوق به نفع مردان تعبیر و به مورد اجرا گذاشته می شود. توقع دارید چه باشد و چه کند؟ مردان کشور همه چه می کنند؟ مستشارها از فرنگ می آیند و کارهای کشور را انجام می دهند. مردان یا چرخ لبو را می آورند و لبو می فروشند، یا گوجه و میوه های فصل. دست کدام زنی یک چرخ لبو ندادید [دادید] که نتواند داد بزند: «گرم لبو! داغ لبو!» یا چرخ گوجه را که نتواند داد بزند: «مال برغونه گوجه! گوجه بیر» (ص ۵۰).

خاطرات افضل با مطلبی به پایان می رسد که گویای یکی از دردناکترین مشکلات زنان جوامعی نظیر جامعه ایران است و آن همانا بی اعتبار انگاشتن نام و قلم زنان است. در این زمینه او از مکالمه خویش با برادرش کلنل علینقی وزیرری سخن به میان می آورد:

پرسید این افضل وزیری که به ع. حبشی جواب داده تو هستی؟ گفتم بله. ایشان هم گفتند ع. حبشی هم من هستم. می خواستم بدانم آیا زنی پیدا می شود که نسبت به زورگوئی ها حرکتی از خود نشان دهد و جوابی بدهد. دشتی تصور می کرد که خودم جواب داده ام و نحوه نگارش و استدلال را ستود. (۵۱).

گویا از نظر سردبیر روزنامه، نامه ای مستدل و رسا نمی توانسته است نوشته یک زن باشد. نامه ۲۴ تیر ۱۳۰۹ افضل به شفق سوخ مورد مشابه دیگری است:

یکی از آقایان اقوام، با اینکه بصیرتی به احوال فامیلی ما داشتند در ملاقات می گفتند «خانم مقاله شما را در روزنامه شفق سوخ می خوانم، ولی متأسفم که شما ننوشته اید و نمی توانید این طور چیز بنویسید». من تعجب کردم و با خودم متفکر شدم که مقالات من؟ و نمی توانم این طور چیز بنویسم؟ اینها چه معنی؟ من هیئت نگفته بودم که علمی بزرگ باشد. از رادیو و علوم تلگراف بی سیم و غیره صحبتی نکردم. جبر و مقابله نگفتم! فقه و اصول نبود. چند کلمه صحبت ساده را چرا من نگفته باشم. (صص ۹۰-۸۹)

مواردی که نوشته های زنان به عنوان کارمردان قلمداد شده کم نبوده است. کسانی خاطرات تاج السلطنه را، که یکی از نمونه های بکر و کمیاب نوشته های زنان است، نوشته او ندانسته اند. شعرهای پروین اعتصامی به پدرش نسبت داده شده و در اینجا نیز دشتی گمان برده که نامه افضل را برادرش نگاشته است. آیا درست به خاطر دارم که تیر این گونه سوء ظن ها به سوی ویراستار کتاب حاضر هم رها شده بود؟ دست همه زنان به همراه افسانه نجم آبادی که در شناختن و شناساندن زنان گذشته و حال ایران می کوشد.

توجع اتابکی*

روسیه و آذربایجان

Taeduz Swietochewski

Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition

Columbia University Press, New York, 1995, 290 pp

در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال سیاسی جمهوری‌هایی که آحاد آن اتحاد را تشکیل می‌دادند، تنش‌ها و درگیری‌های قومی-محلی بر سراسر این جمهوری‌ها، بویژه جمهوری‌های آسیای میانه و قفقاز، یکباره سایه افکند و وفاق موعود سوسیالیستی جای خود را به نقار موجود ملی داد. همزمان با اوج‌گیری این تنش‌ها، فرآیندی از تاریخ‌پردازی و سنت‌آفرینی در این نجد پاگرفت تا با اثبات و تکیه بر حضور دیرپاتری برای قومی به زیان قومی دیگر، تیرک چادر فرمانروایی قوم کهن‌تر را بر زمین بکوبد. طرفه این که چنین فرآیند تاریخ‌پردازانه و سنت‌آفرینانه‌ای که در این جمهوری‌ها آغاز شده گاه دامن دیگرانی را که از دور دستی برآتش دارند نیز گرفته و آنان را گاه به جانبداری از تاریخ‌پردازان یک قوم و یا به زیان‌سنت‌آفرینان قوم دیگر برانگیخته است. در چند سال اخیر، شمار کتاب‌هایی از این دست، که به زبان‌های اروپایی و در باب تاریخ این کشورها نوشته شده است، کم نیست. در این رهگذر، حوزه‌های مرزی این جمهوری‌ها، که اقوام هم‌ریشه و هم‌زبان اما از نگاه سیاسی و اداری جدا از یکدیگر را در برمی‌گیرند، بیشترین توجه را به خود جلب کرده و مورد مطالعه کثیری از اهل تاریخ و سیاست قرار گرفته است.

* استاد مطالعات ایران و ترک، دانشگاه اوترخت، مدیر بخش ایران، قفقاز و آسیای میانه، انستیتیوی بین‌المللی تاریخ اجتماعی، آمستردام، هلند.

از هشت جمهوری مستقلی که به دنبال اضمحلال شوروی در جنوب آن کشور پدید آمدند، سه جمهوری ارمنستان، آذربایجان و ترکمنستان دارای مرز زمینی مشترک با ایرانند. این مرزهای سیاسی که خود حاصل دست اندازی استعمار روس بر نجد ایران در قرن گذشته بود، عملاً سبب جدایی آحاد اقوام مرزنشین شد. ایرانیان ترکمن، آذربایجانی و ارمنی، گروههای قومی مذهبی را در ایران تشکیل می دهند که همزبانان و هم کیشانشان در شمال مرزهای ایران بود و باشی متفاوت از اینان دارند. اگر در ایران هویت قومی اینان با هویت ملی شان یعنی هویت ایرانی رقم خورده و عجین شده، در شمال، ابا، هرکدام از این اقوام دولت مستقل خود را دارند با مرزهای جغرافیایی تحمیل و تعریف شده و ساکنانی که قرار بوده به هییت ملت درآیند یا دیر زمانی است به چنین هییتی درآمده اند.

تادیوش سویتوچوسکی، استاد تاریخ در کالج مانماث (Monmouth) آمریکا، کارنامه یکی از این اقوام را در کتاب حاضر می گشاید که خود تکمله ای است بر کتاب نخست او: *Russian Azerbaijan 1905-1920: Shaping of National Identity in a Muslim Community*.

کتاب تازه شامل هشت فصل است همراه با یک نتیجه گیری و پی نوشت. در نخستین فصل کتاب، سویتوچوسکی کارنامه هجوم روس ها به جنوب قفقاز و شکست ایران و تحمیل ارس به مثابه مرز تازه بین دو امپراتوری را می گشاید. فصل دوم به پیامدهای فرهنگی-سیاسی اشغال شمال رود ارس اختصاص یافته و نویسنده عمدتاً به زایش گروهی تازه از روشنفکران بومی توجه دارد که ملهم از آراء اروپایی لیبرالیسم، ناسیونالیسم و سپس سوسیالیسم، قفقاز را جولانگاه فعالیت های مخفی و آشکار خود قرار دادند. دگرگونی های سیاسی در ایران و روسیه در دوران پیش و بلافاصله پس از جنگ بین الملل اول، موضوع فصول سوم و چهارم کتاب است. در این دو فصل تشکیل دولت نوین و انتقال سلطنت به دودمان پهلوی در ایران و زایش اتحاد جماهیر شوروی در روسیه تزاری به بحث کشیده می شود.

در دو فصل ۶ و ۷ نویسنده دفتر جنگ سرد را می گشاید و واقعات اتفاقیه را در آذربایجان این دوره بررسی می کند. به باور نویسنده در این دوران مردم دوسوی رود ارس هردو محکوم سیاست همگون سازی ای (assimilation) شدند که از طرف حکومت ایران و شوروی تبلیغ و ترویج می شد (ص VIII). فصل آخر کتاب به مروری بر پی آمدهای دوران بازسازی و فاش گویی گورباچف در آذربایجان اختصاص دارد و نویسنده بررسی این دوران را تا سقوط اتحاد شوروی و زایش جمهوری مستقل آذربایجان در جنوب قفقاز دنبال می کند. در نتیجه گیری

و پی نوشت کتاب، سوتیوچوسکی تحولات سیاسی دو صد ساله آذربایجان ایران و قفقاز را دوباره مرور می کند و می کوشد تا امکان وحدت دو آذربایجان را که به باور او دو صد سالی است از یکدیگر جدا افتاده اند، بررسد. جان کلام سوتیوچوسکی را در این باره به دست می دهیم:

اشغال جنوب قفقاز به دست روس ها در آغاز قرن نوزدهم سبب جدائی آذربایجانیان از یکدیگر شد. از آن پس گروهی از اینان به اجبار تن به زندگی تحت قیمومیت امپراتوری رو به گسترش روسیه دادند و گروهی دیگر حاکمیت امپراتوری رو به زوال ایران را پذیرفتند. اما از پس دهه ها، اعتقاد پیوستن دوباره به یکدیگر و تشکیل دولتی مستقل که در برگیرنده هر دو سوی ارس باشد هم چنان باوری عمیق در ذهن گروهی از آذربایجانیان به ویژه نخبگان و روشنگرانشان باقی مانده است.

برای اثبات چنین نظریه ای، سوتیوچوسکی به مطالعه ای همزمان (synchronic) از تاریخ دو جامعه آذربایجانی دوسوی ارس می پردازد و تلاش می کند در بستر چنین مطالعه همزمانی و چنین روش تاریخی هدفمندی، عوامل مشترک تاریخی بین دو جامعه را در دو صد سال گذشته برجسته کند و رخدادهای تاریخی همسنگ را بیابد. اما تلاش نویسنده البته پُر ثمر می بود اگر به گذشته های دورتر، دورتر از دو صد سال گذشته، می پرداخت چرا که وجوه مشترک در تاریخ دو صد ساله اخیر این دو جامعه چندان چشمگیر نیست.

از پی اشغال جنوب قفقاز توسط سپاهیان روس، دوسوی ارس تجربه های سیاسی متفاوتی را پشت سر گذاشتند. ساکنان شمال رود ارس، نخست به هیئت رعایای مسلمان و غریب امپراتوری روسیه درآمدند، سپس در دوران حکومت شوروی، قباای انسان طراز نوین سوسیالیستی را به بر کردند و حال چند سالی است که در پی کسب هویت ملی تازه اند؛ هویتی خورند جمهوری شان، یعنی شهروندان جمهوری آذربایجان. در نخستین سال های جدائی، هرچند هنوز پیوند بین دوسوی رود ارس تا حدی باقی مانده بود، اما به تدریج سرنوشت ساکنان شمال رود ارس بیشتر با مسلمانان امپراتوری روسیه و خود روسها گره خورد تا با همزبانانشان در ایران. نه جنبش بابیه در میانه قرن نوزدهم موجب تحولاتی در آن دیار شد و نه انقلاب مشروطه ایران موجب حرکتی. از پی جنگ بین الملل اول نیز ایران نوینی که در عصر رضا شاه پدید آمد، بر بنیاد الگوی دولت-ملّتی شکل گرفت که ملّتش، ملّت همگن ایران بود و دولتش، دولت مقتدر متمرکز پهلوی. برای داشتن چنین ملّتی باید هویت قومی اقوام ساکن ایران و از

آن جمله زبان این اقوام به گونه ای آشکار یا ضمنی نفی می شد که شد. اما در همین زمان در شوروی دوران استالینی، همانگونه که سوتیوچوسکی نیز اشاره دارد، گونه ای از سیاست بومی کردن ساختار اداری-سیاسی تبلیغ و ترویج شد که حاصلش برکشیدن روشنگران بومی و گماردنشان به مقامات نسبتاً مهم محلی و از آن مهم تر ترفیع لهجه های محلی به مقام زبان های رسمی اتحاد جماهیر شوروی بود. براین سیاهه هنوز هم می شود افزود: فرآیند سریع صنعتی شدن و شهرنشینی، ادغام اقتصاد محلی با اقتصاد ملی و جابجائی اهالی کشور که در بیست سال آخر حکومت پهلوی در ایران تجربه شد به یگانگی ملی بیشتر و یک دستی فرهنگ حاکم برکشور منتهی گردید. شاید نمونه بارز این یگانگی و یک دستی را در برآمد فراقومی ای که منتهی به سرنگونی سلطنت در ایران شد بتوان سراغ گرفت. از استثناء کردستان که بگذریم، آنچه در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به چشم نمی خورد صبغه قومی و محلی بود. تبریز و تبریزیان رو به تهران داشتند تا به باکو. به وارونه روایتی که در مأخذی مجعول به آن اشاره رفته و سوتیوچوسکی نیز به آن ارجاع می دهد (ص ۲۳۱) در روزهای انقلاب و پس از آن، کسی در ایران شعار آذربایجان مستقل راننید و حتی درستیز سیاسی بین آیت الله خمینی و آیت الله شریعتمداری نیز نشانه ای در دست نداریم که کسی از آذربایجانیان خواستار جدائی از ایران و پیوستن به قفقاز بوده باشد.

از دیگر دعاوی نویسنده کتاب این است که در دوصد سال گذشته، فراخوان برای پیوستن شمال و جنوب و تبلیغ و ترویج این اندیشه، هیچ گاه به هیئت برنامه سیاسی و سیاست رسمی هیچ دولتی درنیامده است (ص ۱۳۱). متأسفانه واقعیت جز این شهادت می دهد. در دوران اقتدار اتحاد جماهیر شوروی، مسئله ملیت ها و پراکندگی اقوام مرزنشین ابزار فشار این کشور برکشورهای هم مرز و از آن جمله ایران شد. حکایت آذربایجان نیز استثنائی بر این قاعده نبود. بسته به اولویت ها درسیاست خارجی شوروی و آشتی و قهر مسکو و تهران، حکایت جدائی آذربایجان از ایران و پیوستنش به شمال بارهای بار پیش کشیده و تبلیغ شد. آفرینش و پرداختن مفاهیمی چون "آذربایجان شمالی و جنوبی" بسان و همسنگ "ویتنام شمالی و جنوبی"، به راستی حاصل اتخاذ چنین سیاستی بود؛ مفاهیمی که امروزه حتی در میان جمع اهل تحقیق نیز اعتبار یافته و نمونه بارزش ارزش افزوده ای است که ادوارد آلورث (Edward A. Allworth) استاد پیشین دانشگاه کلمبیا در پشت جلد همین کتاب قلمی کرده. ایشان در این افزوده ستایش آمیز، از "آذربایجان دویاره" همچون "کره شمالی و جنوبی" یاد

می کند، افسوس براین دوپارگی می خورد و آرزوی پیوستن دوباره شان را دارد. اشاره ای که سوتیوچوسکی خود در کتابش از زبان یک آذربایجانی ایرانی آورده شاید پاسخ درخور چنین کج فهمی تاریخی باشد: «ما [آذربایجانیان دوسوی ارس] هرچند زبانمان یکی است و تاریخ مشترکی را پشت سر گذاشته ایم، اما دنیاها مان سخت با یکدیگر بیگانه است.» (ص ۲۲۳)

از این اشارات که بگذریم، گفتنی است که کتاب تازه سوتیوچوسکی، کتابی است خواندنی و شاید حتی بتوان، با اندکی احتیاط، آن را کتابی مرجع برای دانشجویان تاریخ و تحولات اخیر جنوب قفقاز دانست. فصاحت کلام سوتیوچوسکی در تحریر کتاب چشمگیر است و احاطه اش به زبان های آذربایجانی و روسی دست او را در استفاده از بسیاری از منابع موجود به این دو زبان باز کرده. اما متأسفانه، عدم آشنایی او با زبان فارسی مجبورش ساخته تا تنها به ترجمه انگلیسی منابع فرعی و دست دوم بسنده کند. این کاستی چشمگیرتر می شود هرگاه به یاد آوریم که بخش بزرگتری از قلمرو جغرافیایی که سوتیوچوسکی به بررسی تاریخش نشسته در ایران واقع شده و منابع و مآخذ مربوط به تاریخش به زبان فارسی است و بیشتر محفوظ در بایگانی های ایران.

ادبیات مدرن فارسی

H. Kamshad
Modern Persian Prose Literature
 New Edition
 Iranbooks, Bethesda, Maryland, 1996

چاپ نفیس و جدید کتاب کلاسیک حسن کامشاد که ابتدا در ۱۹۶۶ در سلسله انتشارات معروف دانشگاه کیمبریج منتشر شد و نسخه های آن مدت ها نایاب بود، چندماه پیش به همت انتشارات "کتاب ایران" به علاقمندان عرضه شده است. این کتاب سالهاست که در دانشگاه های معتبر بریتانیا و امریکا تدریس می شود. قسمت اول کتاب کامشاد به سابقه تاریخی تحولات نثر فارسی می پردازد، نثرنویسی به سبک تازه، روزنامه نویسی عصر مشروطیت و نگارش داستان های تاریخی آن زمان را به تفصیل بیشتری بررسی می کند، سپس به سراغ داستان نویسان پیشگام و نویسندگان دوره رضا شاه و نسل جوانتر می رود. قسمت دوم کتاب سراسر درباره صادق هدایت و کارهای اوست و در این میان آنچه درباره بوف کور آمده نخستین بررسی مشروح این اثر براساس موازین نقد ادبی است. همچنین باید از سنجش آثار حجازی نیز نام برد که از بهترین نمونه های داوری بی طرفانه و آگاهانه در باره نوشته های اوست.

کتاب دکتر کامشاد درباره نثر جدید فارسی، پس از سال ها، هم چنان ارزش کلاسیک خود را حفظ کرده و بویژه برای علاقمندان انگلیسی زبان از مراجع و در ردیف مآخذ اصلی است.

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری

شهلا حائری

۳۴۳

پیشگفتار

مقاله ها:

۳۴۷

آذر نفیسی

تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی

۳۶۵

ژانت آفاری (پیرنظر)

گذار از میان صخره و گرداب

۳۸۹

مهناز افخمی

انقلاب مسالمت آمیز

۴۱۳

مهرانگیز کار

امنیت قضایی زنان در ایران

۴۲۳

مهناز کوشا و نوید محسنی

میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی

گزیده

۴۳۹

شیرین عبادی

قوانین ایران و حقوق مادر

گذری و نظری

۴۴۷

احمد کریمی حکاک

نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته

۴۷۱

گیتی شامبیانی

بازتاب مسائل زنان در شبکه

نقد و بررسی کتاب:

۴۷۹

فوزانه میلانی

نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)

۴۸۷

فرشته کوثر

پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)

۴۹۹

تورج اتابکی

روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)

۵۰۴

ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)

۵۰۵

پوپک طاعتی

کتابشناسی زنان

۵۱۳

یاد رفتگان (تقی مدرّسی، ساتم آغ زاده)

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

EBN 'AYYAS-ECONOMY V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

پوپک طاعتی*

کتابشناسی زنان ایران

مجموعه زیر تنها شامل کتاب هایی است که در باره زنان ایران به زبان انگلیسی از سال ۱۹۸۰ تا کنون منتشر شده. تهیه فهرستی از کتاب هایی که به فارسی یا زبان های دیگر در این باره انتشار یافته اند نیازمند پژوهش جداگانه ای است. در شرح کوتاهی که در باره هر کتاب تهیه شده، به هدف اصلی نویسنده، سرفصل ها و تم های عمده کتاب اشاره رفته است. در کتاب های فهرست زیر در مجموع دو مقوله عمده را می توان مشاهده کرد. مقوله نخست مربوط به بحث ها و تفسیر های گوناگون در باره زنان و نهضت زنان ایران و علل و عوامل مؤثر در پیروزی ها و شکست های آن است. مقوله دیگر شامل خاطرات و سرگذشت نامه های زنان ایرانی است که به سبب مقام یا نقشی که نگارندگان آن ها در ادوار مختلف تاریخ معاصر ایران داشته اند می تواند از منابع اساسی پژوهش در زمینه های فرهنگی، سیاسی و اداری این ادوار قرار گیرد. مطالب، داده ها و تفسیرهایی که در بیشتر این آثار به چشم می خورد در تأیید نقش فعال و پویای زنان در عرصه های گوناگون اجتماعی ایران در سده گذشته است و از همین رو می تواند عاملی در اصلاح تصویر های نادرست و برداشت های کلیشه ای شود که تا کنون در باره نقش اجتماعی و زندگی زنان ایران در جوامع غربی متداول بوده است.

* دانشیار جامعه شناسی در کالج مونتهگرمی.

Afkhami, Mahnaz and Friedl, Erika (eds.). *In the Eye of the Storm: Women in Post-Revolutionary Iran*. Syracuse, Syracuse University Press, 1994.

«در دل طوفان: زنان در ایران پس از انقلاب»: این کتاب، در یک مقدمه جامع و نه مقاله تحلیلی، وضع زنان ایران در دوران پس از انقلاب را مورد بحث و بررسی قرار می دهد و، به استناد داده های گوناگون، نظریات رایج در غرب درباره زن ایرانی را به چالش می طلبد. به اعتقاد غالب نویسندگان مقاله های این کتاب، شرکت فعال زنان در عرصه هایی چون آموزش، قانون گذاری، سیاست، بازار کار، ادبیات و هنرهای نمایشی، معرف آن است که زنان ایران، علی رغم موانع و محدودیت های بسیار در جمهوری اسلامی دست از تلاش برای تأمین و تحکیم نقش اجتماعی خود برنداشته اند.

Amanat, Abbas (ed.) *Taj Al- Saltana; Crowning Anguish: Memoirs of a Persian Princess from the Harem to Modernity, 1884-1914*. Washington D.C., Mage Publishers, 1993.

«تاج السلطنه؛ عذاب شاهانه: خاطرات یک شاهزاده ایرانی از درون حرم تا دوران تجدد، ۱۸۸۴-۱۹۱۴»: این کتاب، همراه با مقدمه ای مفصل از عباس امانت، ترجمه ای از خاطرات دختر ناصرالدین شاه است که از دیدگاه خویش، با اعتراض به محرومیت ها و تحقیرهایی که زنان ایران در یک جامعه مردسالار متحمل می شده اند، کوشیده است تا از فضای تنگ حرم فراتر رود. آنچه در این خاطرات، به سبکی خودآگاهانه، نقل شده مرزهایی را که در آن عهد بر زبان و قلم زنان حاکم بود درهم می نوردد.

Azari, Farah (ed.) *Women of Iran: The Conflict with Fundamentalist Islam*. London, Ithaca Press, 1983.

«زنان ایران: اختلاف با بنیادگرایان اسلامی»: در شش فصل این کتاب مسائلی چون «پایه های اقتصادی جنبش اسلامی»، رابطه میان سیکس و سرکوبی زنان، «آراء چپ گرایان ایرانی در باره مسئله زن» و «جنبش زنان ایران» مورد بررسی قرار گرفته است. چگونگی اسلامی شدن انقلاب و به ویژه تفاوت میان واقعیت و ذهنیت زنان ایران در باره اسلام نیز از مسائل اساسی مورد بحث در این کتاب است. از مسائل جالب طرح شده در این مجموعه باید به قانون قصاص اسلامی و محدودیت های حاکم بر روابط زن و مرد اشاره کرد.

Daneshvar, Simin. *Daneshvar's Playhouse*. (translated by Maryam Mafi). Washington D. C., Mage Publishers, 1989.

«نمایش خانه دانشور»: این مجموعه با داستان های کوتاهی در باره زنان ایران آغاز می شود و با داستانی در باره خود مؤلف و نامه ای به قلم او پایان می یابد. در روایتی خودآگاهانه که دانشور از روزهای آخر زندگی با همسرش، جلال آل احمد، آورده از عشق خود به او و رنج ناشی از دست دادنش سخن می گوید.

Esfandiari, Haleh. *Reconstructed Lives: Women and Iran's Islamic Revolution*. Washington D.C. The Woodrow Wilson Center Press, 1997.

«زندگی های بازسازی شده: زنان و انقلاب اسلامی ایران»: مؤلف، برپایه مصاحبه هایی با برخی از زنان شاغل در ایران، به تشریح جنبه هایی از زندگی زنان در جمهوری اسلامی، تغییرات ناشی از انقلاب و واکنش های زنان به این تغییرات پرداخته است. به عنوان مثال، در فصل سوم کتاب، اسفندیاری، با اشاره به ۳۲ مصاحبه، استدلال می کند که اعتماد به نفس زنان شاغل و موفق دوران پیش از انقلاب ناشی از استعداد و پشتکار آن ها است.

Farman Farmaian, Sattareh, with Dona Munker. *Daughter of Persia*. New York, Crown Publishers, 1992.

«دختر ایران»: این کتاب شامل خاطرات مؤسس آموزشگاه خدمات اجتماعی ایران است و در آن نویسنده به تشریح مشکلات اجتماعی ایران و راه حل آن ها پرداخته. در چهاربخش کتاب، «قلمرو شاهزاده»، «ینگه دنیا»، «خانم»، و «زمین لرزه»، فرمانفرمائیان بیشتر به شرح عقاید و کارهای خود می پردازد تا کاوش روحیات شخصی اش. با همه جذابیت مطالب کتاب، نویسنده آن همچنان برای خواننده بیگانه می ماند.

Fathi, Asghar (ed.) *Women and the Family in Iran*. Leiden, E. J. Brill, 1985.

«زن و خانواده در ایران»: این مجموعه در سه بخش با عناوین: «بعد فرهنگی» «بعد تاریخی»، و «پژوهش اجتماعی و تک نگاری های پژوهشی» فراهم شده و به مسائل مختلفی از «زنان و ادبیات» و «آزادی های مذهبی» گرفته تا «جنبش زنان»، و «مادران مشتغل» می پردازد. در بخش مربوط به تجزیه و تحلیل جنبش زنان در ایران شمه ای نیز درباره مشخصات برخی از رهبران و شخصیت های جنبش آمده است.

Friedl, Erika. *Lives in an Iranian Village: Women of Deh Koh*. Wahshington, D.C., Smithsonian Institution Press, 1989.

«زندگی در یک روستای ایرانی: زنان ده کوه»: نویسنده کتاب آنچه را زنان این دهکده، بانام تختلی، در باره خود و دیگران و درباره رویدادهای زندگی خود می‌گویند و اصولی را که مبنای دوستی‌ها، و دشمنی‌ها و آرزوها و رفتار خود می‌دانند مورد تحلیل قرار می‌دهد. کتاب شامل دوازده داستان است از جمله: «چه دار شدن در سنین بالا؛ چگونه پریجان با این محظور برخورد کرد» و «تغییرات کوچکی که پس از ازدواج سیمین روی داد.» بر اساس این داستان‌هاست که نویسنده این زنان را موثر در شکل دادن به ارزش‌های روستایشان می‌داند.

Guppy, Shusha. *The Blindfold Horse: Memories of a Persian Childhood*. Boston, Beacon Press, 1988.

«اسب عصاره: خاطرات کودکی در ایران» مؤلف در این اثر، بیشتر به عنوان یک ناظر، به شرح مشاهدات و خاطرات خود از جامعه ایران پرداخته است و، بطور مثال، درباره روابط زنان و مردان، عقد ازدواج و مراسم عروسی سخن می‌گوید. وی در جایی معتقد است که «مردان ایرانی احساسات عاشقانه خود را پر آب و تاب و بی پروا بیان می‌کنند در حالی که زنان نه به سخن بلکه در قالب رفتار و حرکات خود به ابراز عشق و بیان احساس می‌پردازند.»

Haeri, Shahla. *Law of Desire, Temporary Marriage in Shi'i Iran*. Syracuse, Syracuse University Press, 1989.

«مشروعیت تمنا: ازدواج موقت در ایران»: مؤلف در سه بخش، تحت عناوین «قانون مدتون» «قانون سنتی» و «برداشت فردی از قانون»، نهاد بُتعه را به عنوان یک قرارداد شخصی، که واجد مشروعیت قانونی در ایران است، با ازدواج دائم مقایسه می‌کند و مورد بررسی قرار می‌دهد. این بررسی روشنگر نقش زن ایرانی در جامعه و برداشت او از خویش و از قانون و سنت است. تاکید عمده کتاب بر نقش فعال زنان در فراگرد تعریف و بازسازی ارزش‌ها و سنت‌هایی است که بر نوع روابط و پیوندهای میان زن و مرد تأثیری کلیدی دارد.

Hillmann, Michael C. *A Lonely Woman: Forugh Farrokhzad and Her Poetry*. Washington D. C., Three continents Press and Mage Publishers, 1987.

«زنی در تنهایی: فروغ فرخ زاد و شعر او»: این کتاب جامع‌ترین اثری است که تا کنون به زبان انگلیسی در بارهٔ یک شخصیت ادبی زن ایرانی انتشار یافته و در آن بسیاری از تصاویر و برداشت‌های متداول و نادرست در بارهٔ فروغ مورد تردید قرار گرفته است. مؤلف ضمن بررسی آثار این شاعر، که با عریان‌کردن عقاید و عواطف خویش محافل ادبی زمان را به چالش طلبید، به تجزیه و تحلیل زندگی و آراء او پرداخته است.

Milani, Farzaneh. *Veils and Words, The Emerging Voice of Iranian Women Writers*. Syracuse, Syracuse University Press, 1992.

«حجاب و سخن: صدای فزایندهٔ نویسندگان زن ایرانی»: مؤلف بر پایهٔ رابطهٔ میان ادبیات و سنت حجاب و جدایی فضاها در ایران، آثار نویسندگان زن ایرانی را در چهاربخش بر می‌رسد: «سنت: روگرفتن»؛ «از طاهره تا طاهره»؛ «شاعران: دختران شهرزاد قصه‌گو»؛ و «نداهایی که از درون حجاب بر می‌خیزد». هریک از این بخش‌ها به نحوی رابطهٔ متقابل میان حجاب، ادبیات زنانه، و نقد ادبی را بر می‌رسد. مؤلف پژوهش خویش دربارهٔ انواع مرئی و نامرئی حجاب و نمادها و نتایج آن را «سفری بسوی کشف و خودآگاهی» می‌شمرد.

Millett, Kate, *Going to Iran*. New York, Coward, McCann & Geoghegan Publishers, 1982.

«سفر به ایران»: این کتاب مصوّر شرح تجربهٔ مؤلف، یکی از طرفداران مشهور حقوق زن، در ایران اوایل انقلاب و گزارش او در بارهٔ جنبش زنان کشور است. کیت میلِت جزء معدود شهروندان آمریکایی است که توانستند در مراحل نخستین پس از انقلاب به ایران سفرکنند. این کتاب شرح مشاهدات یک فمینیست تندروی آمریکایی است، به ویژه در بارهٔ دگرگونی‌هایی که بین خروج شاه و استقرار رژیم مذهبی در کشور رخ داد.

Moghissi, Haideh. *Populism and Feminism in Iran*. New York, St. Martin's Press, 1994.

«مردم‌گرایی و فمینیسم در ایران»: داستان شکست جنبش هواداران چپ‌گرای حقوق زن به دنبال انقلاب اسلامی تم اصلی این کتاب است. نویسنده، بر پایهٔ تجارب و مشاهدات شخصی، به تشریح و تحلیل این جنبش، آرمان‌ها، نقاط ضعف و قوت، و

عوامل مؤثر در شکست آن پرداخته است و نشان می دهد که چرا و چگونه سوسیالیست های ایرانی به یاری مبارزان حقوق زن نیامدند. کتاب شامل سه بخش است: مروری تاریخی؛ نقدی بر ایدئولوژی مسلمانان شیعه، روشنفکران غیرمذهبی و سوسیالیست ها؛ و بررسی برخورد زنان با سازمان فدائیان خلق و اتحادیه ملی زنان.

Munirih Khanum. *Munirih Khanum: Memoirs and Letters*. (translated by Sammireh Anwar Smith). Los Angeles, Kalimat Press, 1986.

«خاطرات و نامه های منیره خانم»: نویسنده، که شخصیتی کمابیش گمنام در تاریخ بهاییان است، در باره کودکی خود و باورهایش، به عنوان مثال، درباره آموزش دختران و خدمت زنان در راه مذهب و خدا نوشته. سبک نگارش کتاب معرف اعتماد به نفس و اعتقاد عمیق مذهبی نویسنده است.

Najmabadi, Afsaneh (ed.) *Women's Autobiographies in Contemporary Iran*. Harvard Middle Eastern Monograph Series. Cambridge, Harvard University Press, 1990.

«سرگذشت نامه های زنان ایران معاصر»: فرزانه میلانی، افسانه نجم آبادی، مایکل هیلمن و ویلیام هنوی در چهار گفتار خود در این کتاب به بررسی سرگذشت نامه های زنان ایرانی، به خصوص فروغ فرخ زاد و تاج السلطنه، پرداخته اند. میلانی در نوشته خود به نقاط مثبت و منفی خاطره نویسی اشاره می کند و می گوید این نوع نویسندگی در واقع، باعریان کردن "خویشتن" نویسنده، نظام ارزشی جامعه را که حکم به محصور بودن زنان می دهد به چالش می خواند.

Nashat, Guity (ed.) *Women and Revolution in Iran*. Boulder, Westview Press, 1983.

«زنان و انقلاب در ایران»: مجموعه ای از مقالات در باره نقش و موقع زنان ایران در اوایل انقلاب ۱۳۵۷ و پس از آن. کتاب به سه بخش "مرور تاریخی"، "زنان و انقلاب" و "زنان در دوران پس از انقلاب" تقسیم شده و شامل پانزده نوشته است. نوشته ها بیشتر تأکید بر پشتیبانی زنان ایران از انقلاب است، گرچه رهبران اسلام گرا از آغاز بر محدودیت های نقش زنان در زندگی اجتماعی تأکید کرده بودند.

Pahlavi, Ashraf. *Faces in a Mirror*, Englewood Cliffs, Prentice Hall, 1980.

«چهره‌هایی در آئینه»: این کتاب شرح خاطرات مؤلف از دوران کودکی و زندگی خانوادگی و نیز نظرات او در باره برخی از مهمترین رویدادهای سیاسی ایران از شهریور ۱۳۲۰ و تبعید رضاشاه تا انقلاب اسلامی است. مؤلف ضمن شرح چگونگی شرکت خود در عرصه سیاست، به ویژه در دهه نخست سلطنت محمدرضاشاه، برداشت و نظرات خویش را در باره برخی از شخصیت‌های عمده سیاسی ایرانی و خارجی مطرح کرده است.

Paidar, Parvin. *Women and the Political Process in Twentieth-Century Iran*. Cambridge, Cambridge University Press, 1995.

«زنان و فراگرد سیاسی در ایران قرن بیستم»: پیدایش گفتمان، نهادها و فراگردهای سیاسی در ایران کانون تمرکز این بررسی است. مؤلف در سه بخش کتاب خود به تشریح گفتمان‌های مربوط به تجدّد، انقلاب و اسلام‌گرایی می‌پردازد و معتقد است که عامل جنسیت نقشی کلیدی در عرصه سیاسی ایران ایفا کرده در حالی که جامعه ایرانی در باره نقش و حقوق زن دارای برداشت‌ها و آراء متضاد است.

Paknazar Sullivan, Soraya (tr.) *Stories by Iranian Women since the Revolution*. Austin, Center for Middle Eastern Studies, University of Texas Press, 1991.

«داستان‌های زنان ایران پس از انقلاب»: این داستان‌ها که به قلم زنانی با سنین گوناگون و تعلقات آرمانی و مواضع اجتماعی و اقتصادی مختلف نوشته شده بیان‌گر آرمان‌ها، احساسات و تجارب آن‌ها در قالب روایت است. داستان‌ها یا بلافاصله پیش از انقلاب نوشته شده‌اند یا به فاصله کوتاهی پس از آن.

Sanasarian, Eliz. *The Women's Rights Movement in Iran: Muting, Appeasement, And Repression from 1900 to Khomeini*. New York, Praeger Publishers, 1982.

«جنبش حقوق زنان در ایران: سکوت، دلجویی و سرکوبی از ۱۹۰۰ تا خمینی»: استدلال اصلی کتاب، برخلاف برداشت متداول، این است که زنان ایران از سال‌های آغازین قرن بیستم برای احقاق حقوق خود در تلاش بوده‌اند. مسائل زیر از جمله مسائل مورد بررسی در هشت فصل این کتاب است: «اوج‌گیری جنبش حقوق زنان، ۱۲۹۸-۱۳۱۱»، «زوال جنبش حقوق زنان، ۱۳۱۱-۱۳۳۱»، «جنبش زنان و

جبهه مخالف شاه، «نهضت مذهبی و تأسیس حکومت دینی.» فصل اخیر ضمن ارائه اسناد و مدارک گوناگون در باره مبارزات زنان به تجزیه و تحلیل قانون اساسی جمهوری اسلامی و شرح اقدامات سرکوب گرانه رژیم پرداخته است.

Tabari, Azar & Yeganeh, Nahid (eds.) *In the Shadow of Islam; The Women's Movement in Iran*. London, Zed Press, 1982.

«در سایه اسلام؛ جنبش زنان ایران»: رویدادها و نظریاتی که امیدهای نخستین زنان در آستانه انقلاب را به یأس و سرخوردگی تبدیل کرد در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. در سه بخش عمده کتاب، اسلام و مبارزه زنان در ایران؛ اسناد درباره زنان؛ و سازمان‌های زنان در ایران، عوامل مؤثر در این دگرگونی مورد بررسی قرار گرفته اند. نقل قول‌هایی از آیت الله خمینی، آیت الله طالقانی، ابوالحسن بنی صدر و برخی از نوشته‌های منتسب به سازمان مجاهدین خلق، سازمان فدائیان خلق، حزب کارگران سوسیالیست ایران و سازمان زنان جبهه ملی از جمله اسناد آمده در کتاب است.

فهرست

سال پانزدهم، تابستان ۱۳۷۶

ویژه زنان ایران

با همکاری

شهلا حائری

۳۴۳

پیشگفتار

مقاله ها:

۳۴۷

آدر نفیسی

تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی

۳۶۵

ژانت آفاری (پیرنظر)

گذار از میان صخره و گرداب

۳۸۹

مهناز افخمی

انقلاب مسالمت آمیز

۴۱۳

مهرانگیز کار

امنیت قضایی زنان در ایران

۴۲۳

مهناز کوشا و نوید محسنی

میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی

گزیده

۴۳۹

شیرین عبادی

قوانین ایران و حقوق مادر

گذری و نظری

۴۴۷

احمد کریمی حکاک

نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته

۴۷۱

گیتی شامبیاتی

بازتاب مسائل زنان در شبکه

نقد و بررسی کتاب:

۴۷۹

فرزانه میلانی

نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)

۴۸۷

فرشته کوثر

پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)

۴۹۹

تورج اتابکی

روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)

۵۰۴

ادبیات مدرن فارسی (حسن کامشاد)

۵۰۵

پوپک طاعتی

کتابشناسی زنان

۵۱۳

یاد رفتگان (تقی مدرّسی، ساتم آغ زاده)

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر ۱ از جلد هشتم منتشر شد

Fascicle 1, Volume VIII

EBN 'AYYAS-ECONOMY V.

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

CALENDAR CONVERSION TABLES

Hijri Shamsi (Solar)-Hijri Qamari (Lunar)-A.D. Gregorian
Shamsi 1250-1400/Qamari 1288-1443/A.D. 1871-2020

With a Supplement
Hijri Qamari (Lunar)-Gregorian
Hijra 1-1288/A.D 622-1871

BY

Ibrahim V. Pourhadi

New Edition

Foundation for Iranian Studies

1993

Women's Satisfaction with Social Conditions

Mahnaz Kousha & Navid Mohseni

This study examines the degree of satisfaction with social conditions among Iranian women based on a sample collected from 335 women during 1992 and 1994. The paper focuses on variables that might be related to satisfaction with social conditions. A short survey was designed to measure the degree of women's satisfaction. It was hypothesized that: a) women who had come of age before the revolution would be less satisfied with their social conditions than younger women who grew up under the Islamic republic; 2) educated women, coming from better economic backgrounds and hence more exposed to western culture, would express lower satisfaction than less educated women and those coming from lower class backgrounds.

The results show that satisfaction with physical and emotional conditions is closely related to satisfaction with social conditions. Furthermore, women's high or low levels of education did not appear to be a determining factor affecting their life satisfaction. However, women with a Master's degree or higher showed a higher degree of satisfaction. Regarding the impact of income on satisfaction, the middle income categories show more dissatisfaction, or the least satisfaction among all the income categories. Since not all the respondents had reported their income, type of housing was also used as another way of measuring women's socioeconomic statuses.

Whether women work or are homemakers is statistically insignificant in terms of their satisfaction with the social conditions. However, the homemakers are approximately 4 to 5 percent less satisfied with the social conditions. Looking at the type of occupation, the most dissatisfied groups are secretaries, and those who do personal work. Personal work includes tailors and beauticians who work at their own homes. Of all women, excluding students and civil servants, teachers indicate the lowest degree of dissatisfaction. While no significant relationship between marital status and satisfaction emerged, interesting patterns surfaced. Married women reported the highest degree of satisfaction with social conditions. Among those who reported "no satisfaction at all", single women occupied the first place.

As a whole, the findings in this study demonstrate that neither socioeconomic status--as measured by education, housing, and income--employment status, or socio-demographic factors seem to affect the degree of satisfaction expressed by women in Iran.

Legal Safeguards for Iranian Women

Mehrangiz Kar

Assuming that the essential function of a legal system is to safeguard the security of all members of the community, regardless of one's sex, color, or creed, the current legal system in Iran must be considered dysfunctional. For, it is a gender-based legal system where the inequality of men and women has been officially sanctioned. In such a system the personal safety and civil security of women are left unprotected, particularly in sensitive and fundamental areas. Legal discrimination against women, which is clearly a source of insecurity, is incorporated, *inter alia*, in laws and regulations covering marriage, citizenship, custody of children, and criminal liability of juveniles. Furthermore, some of these laws tend to negate the presumption of innocence whenever women are involved.

To make matters worse, women's efforts to correct the system and change the status quo in the legal system are met, not surprisingly, by official opprobrium. More often than not, those who are actively involved in such efforts run the risk of being branded as favoring decadent western values and are at times subject to indictment and prosecution. It is, therefore, imperative to overhaul the current laws that clearly lag behind decades old advancements made by Iranian women in social arena. Indeed, there is an urgent need for the creation of a cultural milieu conducive to the free exchange of ideas about the legal system as it affects the lives of women in Iran. Not only women but all members of Iranian society should be involved in this exchange and be allowed to freely discuss the rights and freedoms of Iranian women in legal, religious and rational terms and particularly in the context of universally-accepted norms.

The rights of Iranian women are currently being debated within the decision-making circles of the regime of the Islamic Republic. Two opposing factions in these circles have continued to challenge each other on this issue. One of these factions adheres to the traditional interpretation of religious dogmas and the other is willing to review and adjust those dogmas in the context of the present day needs of the Iranian women. The future of women's rights in Iran and the access of Iranian women to equal protection under the law clearly depend on the outcome of the ongoing conflict between these two factions.

**Evolutionary Politics and Revolutionary Change: 1965-1978
Activities and Achievements of the Women's Organization of Iran**

Mahnaz Afkhami

This article is about Iranian women's movement for their rights during the two decades before the Islamic revolution. It describes the structure and operations of the Women's Organization of Iran (WOI) as the main body leading the women's rights effort during this period. It focuses on the possibilities and limitations women encountered as they strove for their rights in Iran, where society was conservative and patriarchal, state modernist and authoritarian.

Historically, the author argues, women's rights have been breached throughout the world across all cultures, ideologies, and religions. In Iran, WOI tried to define the ideological contours of the women's movement by initiating extensive dialogue and debate with women across the nation. Given the state's power and its defining role in contemporary societies of the third world, women need to enlist a modernizing state's support whenever state's engagement helps their cause. As part of its mobilizing effort, WOI helped educate effective members of the state with regards to women's issues. On the other hand, given Iranian women's religious proclivities, it was careful to communicate with them within the bounds of national culture and local idiom. In many cases, to extend its dialogue with the grassroots, it sought and received support from the more enlightened clerics.

WOI's most important legal achievements were the Family Protection Laws of 1967 and 1975 which substantially increased women's personal status rights. Its most important structural accomplishment was the launching of the National Plan of Action, in which a vast number of grassroots women participated, and which led to the establishment of structures and procedures within 12 ministries to monitor the gender impact of all governmental projects and programs. All of this, the author maintains, became possible because the women's movement in Iran was, and is, heir to nearly a century of struggle for rights waged by countless women from a wide variety of backgrounds.

fiction which helps us in reality. Shahrzad's stories create not only an illusion of reality, but some hidden truth, hidden insight. These insights help readers sort out their puzzles and predicaments in real life. This illusory reality in works of fiction does not offer a direct solution for one's riddles, but the insights it provides changes attitudes, it lets one look at life in new and subversive ways. Eventually, it becomes impossible to act as one did before in the face of all the new vistas, the new possibilities to think and feel and act. Through them one becomes unstuck; kindled by new insights, imagination sets one free.

Shifting Gender Roles in Twentieth Century Iran

Janet Afary

By the turn of the century three distinct political discourses on gender relations had become prominent in Iran: 1) A radical modernist discourse that called for the social, political, and cultural modernization of Iran and that considered certain changes in gender roles to be desirable factors of modernization and westernization; 2) an antimodernist religious discourse that saw the emerging modernity and political democracy as threats to its very existence and that especially resented any changes in gender roles; and 3) a technocratic modernist discourse that accepted the new technological aspects of modernity in the areas of health, hygiene, and educational reform and that encouraged the construction of more modern women's bodies without wanting to alter traditional gender roles in any substantial way.

As women gained new rights in the first half of the twentieth century through education, employment, and unveiling differences between "radical modernist" and "technocratic modernist" were gradually minimized. Such a convergence could take place because, in fact, neither group was concerned with women's individual rights, including sexual emancipation; nor could they come to terms with the extensive shift in gender relations that a feminist agenda implied. In the second half of the twentieth century, radical intellectuals who had been committed to modernist ideologies, including greater social, economic, and political rights for women, became disillusioned with western democracy and feminism. At the same time the "antimodernist" religious discourse came to embrace technological and industrial modernization as well as a leftist anti-imperialist rhetoric. Ultimately, the convergence of these multiple discourses on the problematic of modernity in a nationalist coalition made the 1979 revolution possible--with hostility toward feminism forming one of the main pillars of the new alliance.

Imagination as Subversion: Narrative and Civic Awareness

Azar Nafisi

The focus of this article is on the power of narrative to shape reality and the relation between individual and social responsibility and imagination. The frame story of "The One Thousand and One Nights" is examined within the context of the life of modern Iranian women in the post-Islamic revolutionary Iran. It responds to a set of questions: How could great works of imagination help us in our present trapped and helpless situation as women? How is one to be a woman in a country where individual rights and private spaces are trivialized compared to the "larger" political issues? Obviously, fiction does not provide a blueprint for an easy solution, but just as obviously these works help us reassess and, in a sense, recreate our lives in the face of a seemingly unchanging and oppressive reality.

The plot of the story is quite simple: Two brothers each ruling over a kingdom are betrayed by their queens, which betrayal leads one of the brothers to abdicate and withdraw from the world. The other weds a virgin every night and kills her in the morning. This state of affairs continues until the country runs out of virgins and Shahrzad, the Vizier's wise and imaginative daughter, volunteers to wed the king. She prolongs her life, the story goes, by telling the king a story each night for one thousand and one nights until the king gets over his lethal obsession and they live happily ever after.

Their story suggests that in relation to absolute power one has no choice but to obey completely and surrender one's identity or to cheat and lie. It seems that the two queens must be punished because their disloyalty challenges and threatens the brothers' potency as men and their absolute power as kings. But the subsequent deflowering of the virgins does not restore to the king what one woman took away from him. Neither he nor they learn anything from their tragic fate. One can not change a stagnated situation unless one can appraise it from a distance, can see it differently from the one who has created it, can see it reflectively and imaginatively to reveal possibilities hidden in the stalled reality. As victims these women do not take the responsibility of trying to change the situation; they simply cheat or succumb.

Only Shahrzad has the ability to see herself through seeing others in her position. This distinguishes her not only from the king but from all other characters in the story. Shahrzad fashions her reality not through physical force as does the king but through imagination and reflection. It is this attitude in

Faith and Freedom

Women's Human Rights in the Muslim World

Edited by
Mahnaz Afkhami

I.B. TAURIS PUBLISHERS
LONDON • NEW YORK

1995

Contents

Iran Nameh

Vol. XV, No. 3

Summer 1997

Special Issue on Iranian Women

Gust Editor: Shahla Haeri

Persian:

Articles

Book Reviews

English

Imagination as Subversion: Narrative & Civic Awareness

Azar Nafisi

Shifting Gender Roles in Twentieth Century Iran

Janet Afary

Evolutionary Politics And Revolutionary Change

Mahnaz Afkhami

Legal Safeguards for Iranian Women

Mehrangiz Kar

Women and Social Conditions in Iran

Mahnaz Kousha & Navid Mohseni